



سیری در معارف اسلام

قلبِ زنده

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

کرمانشاه - مسجد آیت الله بروجردی - صفر - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

قلب زنده

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: محمدرضا عسکری‌نیا
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراهِ: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۱	جلسه اول: معانی گناه (۱)
۱۳	مقدمه
۱۳	معنای گناه
۱۳	خوردن نمک و شکستن نمک‌دان
۱۴	مخالفت با نظم طبیعی
۱۵	کشنده قلب
۱۶	زهر
۱۶	پرهیز نکردن از ضررها
۱۷	حجاب
۱۹	دوری از گناه
۱۹	عدم ضرر و منفعت گناهان برای خداوند
۲۰	انسان، مسئول اعمال خود
۲۱	حجاب گناه در روایت نبوی ﷺ
۲۲	روضه
۲۲	روضه حقیقی
۲۴	روضه شام
۲۵	دعا
۲۷	جلسه دوم: معانی گناه (۲)
۲۹	معنای گناه



- ۲۹.....مخالفت با نظم جهان.....
- ۳۰.....معنای فاسق.....
- ۳۲.....قناعت و بی‌نیازی از دیگران.....
- ۳۳.....گذشت از خون به خاطر تعلم.....
- ۳۳.....ادامه بحث قناعت و بی‌نیازی از دیگران.....
- ۳۴.....داستان بی‌نیازی از پادشاه.....
- ۳۴.....ادامه بحث قناعت و بی‌نیازی از دیگران.....
- ۳۶.....اهمیت حق الناس.....
- ۳۷.....معانی مختلف گناه.....
- ۳۸.....قلب‌های بیدار.....
- ۳۹.....روضه حنفاف بصراوی.....
- ۴۰.....دعا.....
- ۴۱.....**جلسه سوم: مقام و منزلت قلب**.....
- ۴۳.....قلب انسانی.....
- ۴۳.....قاتل قلب.....
- ۴۴.....منزلت قلب.....
- ۴۴.....حضور خداوند در قلب انسانی.....
- ۴۵.....کلام امام علی علیه السلام درباره حضور خداوند در قلب.....
- ۴۶.....کلام پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضور خداوند در قلب.....
- ۴۶.....علم انسان.....
- ۴۶.....مقایسه علم آدم و ملائکه.....
- ۴۷.....مقایسه علم موسی علیه السلام و خضر علیه السلام.....
- ۴۸.....علم پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام.....
- ۴۸.....مالک حقیقی.....
- ۴۹.....ادامه بحث علم پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام.....



فهرست مطالب

۵۰	ادامه بحث کلام پیامبر درباره حضور خداوند در قلب.....
۵۰	گناه گمراه کردن مردم.....
۵۱	ارزش ظرف به مظروف.....
۵۲	چگونگی ارزش قلب مومن.....
۵۴	روضه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۵۵	دعا.....
۵۷	جلسه چهارم: فیوضاتی الهی بر قلب انسان.....
۵۹	خلیفه الهی.....
۶۰	معنای خلیفه.....
۶۰	خلافت الهی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۶۱	استعداد خلافت الهی در زنان.....
۶۲	محرومیت از فیوضات الهی.....
۶۲	گناه.....
۶۳	شک و تردید.....
۶۶	راضی به رضایت الهی.....
۶۷	ادامه بحث شک و تردید.....
۶۷	اهل بیت <small>علیهم السلام</small> منبع فیوضات الهی.....
۶۸	نعمت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۶۹	روضه شام.....
۷۰	دعا.....
۷۱	جلسه پنجم: دو حقیقت انکارناپذیر.....
۷۳	نتایج صحیح لازمه روش های صحیح.....
۷۴	خشم، کلید بدی ها.....
۷۵	رابطه محسن و مهتر خشم.....



- ۷۷ محبت خداوند به محسنان
- ۷۸ اصلاح خطاهای انسانی، رسالت اولیای الهی
- ۷۹ توحید در نگاه تشیع
- ۸۱ ادامه بحث اصلاح خطاهای انسانی، رسالت اولیای الهی
- ۸۱ لعن اهل جمل
- ۸۲ روضه امام حسین علیه السلام
- ۸۴ دعا
- ۸۵ **جلسه ششم: دعای غیر مستجاب**
- ۸۷ دعا
- ۸۷ مرز استجاب دعا
- ۸۹ دعا در لسان انبیاء علیهم السلام
- ۹۰ ربوبیت دروغین
- ۹۰ دعای آدم و حوا علیهم السلام
- ۹۱ دعای نوح علیه السلام
- ۹۱ دعای ابراهیم علیه السلام
- ۹۱ دعای موسی علیه السلام
- ۹۲ مبارزه با فساد
- ۹۳ ادامه بحث دعای موسی علیه السلام
- ۹۳ دعای عیسی علیه السلام
- ۹۳ دعای پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۹۴ داستان قرآن خوانی برای مرده
- ۹۵ درخواست انسان بدکار در آستانه مرگ
- ۹۶ انسان مومن در آستانه مرگ
- ۹۷ روضه حضرت علی اکبر علیه السلام
- ۹۸ دعا



فهرست مطالب

۹۹	جلسه هفتم: بزرگ‌ترین نعمت الهی.....
۱۰۱	عقل، نعمت الهی.....
۱۰۳	دیدن واقعی.....
۱۰۴	شیوه زندگی آیت الله بروجردی.....
۱۰۴	گوش واقعی.....
۱۰۵	داستان طلبه شدن دزد.....
۱۰۷	علت عدم اشتباه در مذهب شیعه.....
۱۰۸	حلال شدن خوک.....
۱۱۰	پیامبر ﷺ از دیدگاه شیعه و سنی.....
۱۱۱	میدان درک عقل.....
۱۱۱	تجربه.....
۱۱۲	دعا.....
۱۱۳	جلسه هشتم: راه خیر و شر (۱).....
۱۱۵	مقدمه.....
۱۱۶	دو راه پیش روی انسان.....
۱۱۶	قسم خوردن خداوند برای اثبات حق و باطل.....
۱۱۸	قسم‌های الهی.....
۱۲۲	تربیت دینی.....
۱۲۲	داستان برگرداندن کبریت.....
۱۲۴	تقوی و رستگاری.....
۱۲۵	داستان مارگزیدگی.....
۱۲۶	روضه.....
۱۲۶	داستان فوت آیت الله میلانی.....
۱۲۶	روضه حضرت زینب <small>علیها السلام</small>
۱۲۷	دعا.....



- جلسه نهم: راه خیر و شر (۲)..... ۱۲۹
- راه خیر و شر..... ۱۳۱
- صراط مستقیم..... ۱۳۱
- راه شر..... ۱۳۲
- راه شر و دوری از شفاعت..... ۱۳۳
- راه شر و لذت‌گرایی..... ۱۳۴
- آثار راه شر..... ۱۳۴
- داستان گناه و بیماری لا علاج..... ۱۳۴
- دعوت شیاطین به گناه..... ۱۳۵
- ادامه داستان گناه و بیماری لا علاج..... ۱۳۶
- راه شر و محرومیت از فیض الهی..... ۱۳۶
- داستان پاداش صبر بر سختی‌ها..... ۱۳۷
- داستان مرد روشن ضمیر..... ۱۴۰
- داستان پرهیز از گوشت..... ۱۴۱
- نتیجه قول سدید..... ۱۴۱
- روضه گودی قتلگاه..... ۱۴۳
- دعا..... ۱۴۴



جلسہ اول

معانی کنہ (۱)

مقدمه

از مسائل بسیار مهمی که کتاب خدا و مهم‌ترین روایات مطرح کردند و یقیناً دانستن آن بر هر مرد و زنی که به طور جد خواهان خیر دنیا و آخرتند و علاقه دارند از شرور دنیا و آخرت در امان باشند، بحث گناه است. بخشی از آیات قرآن مجید گناهان را اسم برده، عذاب گناهان را هم بیان کرده. بخشی از آیات هم فقط گناه را مطرح کرده. روایات اهل بیت علیهم‌السلام هم همین‌طور؛ البته مفصل‌تر به عنوان تفسیر قرآن، تقریباً به تمام گناهان اشاره کردند، عذاب بسیاری از گناهان را توضیح دادند و گاهی هم فقط گناه را مطرح کردند. من با توجه به دقت در آیات و روایات، امشب به صورت فهرست‌وار معنای گناه را برای‌تان می‌گویم و در جلسات بعد با توفیق خداوند، توضیح می‌دهم و تفسیر می‌کنم.

معنای گناه

خوردن نمک و شکستن نمک‌دان

گاهی گفته شده گناه یعنی خوردن نمک کریم و خوردن رزق رحیم و یا انرژی گرفتن از این نمک و از این رزق، شکستن نمک‌دان کریم و خرد کردن نمک‌دان رحیم. این نم‌کدان چیست که معنای گناه شکستن این نمک‌دان است؟ عقل، روح، قلب، دین الهی، همه نمک‌دان این رحیم و این کریم‌اند، شکستن این نمک‌دان معنای گناه است که من بیایم عقل را در برابر دریافت‌های واقعی و در برابر یادگیری خواسته‌های پروردگار معطل



کنم، دنبالش نروم، عقل در وجود من نسبت به خواسته‌های خدا و فهم آن‌ها اسیر باشد، حبس باشد، این شکستن نمک‌دان است. قلب را به قول امیرالمومنین علیه السلام از قلب انسانی تغییر دادن به قلب حیوانی که خودش جرم بسیار سنگینی است که بعداً برای تان می‌گویم که بشر در طول تاریخ گناهی سنگین‌تر از در هم کوبیدن قلب و نابود کردن عقل مرتکب نشده، این نمک‌دان شکستن است. الصورة صورة انسان، و القلب قلب حیوان، قیافه ظاهرش را نگه داشته، ولی قلب را تبدیل به قلب حیوانی کرده، یعنی قلب را بی‌کار کرده از آن‌چه که بر عهده قلب گذاشته شده. روح یک نمک‌دان پرازشی است؛ **﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾**؛ این روح را لجن مال کردن، آلوده کردن، یا به تعبیر خود قرآن مجید، روح را تبدیل به روح سگی کردن، در سوره اعراف است، روح را تبدیل به روح الاغی کردن، در سوره جمعه است، روح را تبدیل به روح شتر و گاو و گوسفند کردن، در سوره اعراف است، این نمک‌دان شکستن است؛ این یک معنای گناه است.

مخالفت با نظم طبیعی

معنای دیگر گناه که در کتاب‌های علمی هم آمده، این است که آمدند گفتند پروردگار عالم هر چه را در این عالم آفریده، مستخر فرمانش است؛ یعنی چه؟ این‌طور که عمر زمین را محاسبه کردند، من این مدت عمر را، جدیدش را در مجلات علمی ندیدم، ولی آن‌چه که قبلاً محاسبه کردند، چهار میلیارد و پانصد میلیون سال قبل زمین ساخته شده. به اندازه یک میلیونوم میلیمتر تا الآن، نه در گردش به دور خودش، نه در گردش به دور خورشید، انحراف پیدا نکرده، تقویم‌ها را نگاه کنید، هر سال می‌نویسند تحویل سال، مثلاً امسال ساعت دو و پنج دقیقه و یازده ثانیه و آن تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی ما هیچ ساعتی را نداریم در عالم به این منظمی کار کند. با این‌که کره زمین خیلی کره بزرگی است، اما در دوازده ماه که دور خورشید می‌گردد، برای پدید آمدن بهار و تابستان و پاییز و زمستان، یک هزارم، یک ده هزارم، یک میلیونوم میلیمتر، انحراف ندارد، خورشید هم همین‌طور



است، میلیاردها ستاره هم همین‌طور است، درخت‌ها هم همین‌طورند، حیوانات هم همین‌طورند، تمام مخلوقات منظمند و در همان راهی سیر می‌کنند که وجود مقدس حضرت حق برای‌شان قرار داده. گناه انسان یعنی مخالفت با نظم کل موجودات عالم هستی، یعنی گناه‌کار یک طرف ایستاده، می‌گوید من در عمل، در کار، در روش، با کل شما آفریده‌های خدا مخالف حرکت می‌کنم، این معنای گناه است.

کشنده قلب

یک معنای گناه که این را من چند شب باید برای‌تان توضیح بدهم که فوق‌العاده مهم است، از وجود مبارک زین‌العابدین علیه السلام نقل شده «أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ جِنَابِي»؛ گناه قاتل قلب است، با هیچ کدام از اعضا و جوارح نمی‌تواند رودررو بشود، نه قاتل چشم، نه قاتل دست، نه قاتل شکم، نه قاتل غریزه جنسی، نه قاتل گوش، نه قاتل زبان؛ قاتل هیچ کدام از این‌ها نیست. برای این که یک کسی با چشمش گناه می‌کند، اما اگر قلبش را با گناه نکشته باشد، از پروردگار عذرخواهی می‌کند، پروردگار عالم او را می‌بخشد. اگر کسی با دستش، با گوشش، با زبانش گناه کرده باشد، پشیمان می‌شود، توبه می‌کند، بخشیده می‌شود؛ چون تا قلب نمرده در به رویش باز است، اما اگر تداوم گناه، کثرت گناه در وجود انسان انبار بشود، زین‌العابدین علیه السلام می‌گوید: قلب را می‌کشد؛ قلب که کشته شد، هیچ راهی دیگر از انسان به روی خدا باز نیست، دیگر هر گناهی انجام بدهد، توبه نمی‌کند؛ چون رابطه‌اش کاملاً قطع شده است و همه گناهان می‌ماند. اما تا وقتی قلب نمرده همه گناهان را می‌شود به آمرزش رساند، اما قلبی که مرده نمی‌تواند دیگر با خدا سر و کار داشته باشد، دیگر دنبال انبیاء علیهم السلام نمی‌رود، دنبال قرآن نمی‌رود؛ قلب مرده صاحبش یک مرده متحرک است، ﴿إِذَا دَعَاكَ لِمَا يَحْيِيكَ﴾^۱؛ شما اگر دعوت خدا را دیگر گوش ندهی، دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله را گوش ندهی، سراغ ارزش‌ها نروی، ای انسان! معلوم می‌شود

۱. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۲.

۲. أنفال: ۲۴.

دلت را با دست خودت کشتی و این خانه خدا را خراب کردی، با دست خودت ﴿يَخْرُونُ
يُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ﴾^۱.

زهر

یک معنای گناه هم که زین العابدین علیه السلام باز می فرماید زهر است. گناه زهر است، گناه کار در حال ارتکاب گناه دارد زهر می خورد که تمام اعضا و جوارحش را این زهر نسبت به پروردگار از کار می اندازد. این را در دعای کمیل هم امیرالمومنین علیه السلام دارد، «قَصُرَتْ بِي
أَعْمَالِي وَ قَعَدَتْ بِي أَعْلَالِي»^۲.

پرهیز نکردن از ضررها

یک معنای دیگر گناه این جا زین العابدین علیه السلام دارند «عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ
لِمَضَرَّتِهِ»^۳، من زین العابدین علیه السلام شگفت زده ام از کسی که از غذا پرهیز می کند، می گوید:
برایم ضرر دارد، قند و شکر و مربا با این که شیرینند نمی خورد، می گوید اگر بخورم فردا
صبح آزمایش بگیرند، قندم صد تا رفته بالا، نمی خورم. گوشت گوسفند خوشمزه کباب
شده را نمی خورد، می گوید برایم ضرر دارد، اورهام می رود بالا، درد مفصل می کشد مرا؛
امام علیه السلام می گوید: شگفت زده ام که این جنس دو پا از شیرینی ها و غذاهای خیلی خوش مزه
کنار می زند، خودش هم دلیل می آورد می گوید ضرر دارد «وَأَلَا يَحْتَمِي مِنَ الذَّنْبِ
لِمَعْرَتِهِ»^۴؛ اما از هیچ گناهی پرهیز نمی کند، با این که گناه مضیقه می آورد، آبروریزی
می کند، سختی ایجاد می کند، آدم را از چشم رحمت خدا می اندازد، دنیایش را تخریب
می کند، به زندان می اندازد او را، از زن و بچه می برد او را، به عذاب برزخ دچارش می کند،

۱. حشر: ۲.

۲. مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۴۵.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۷.

۴. همان.



به عذاب دوزخ دچار می‌کند، ولی پرهیز نمی‌کند. زین العابدین علیه السلام می‌گوید این آدم برای من شگفت‌آفرین است! از یک ذره گوشت لخت، از یک ذره کباب، از یک دانه قند با چایی، از یک قاشق چای‌خوری پرهیز می‌کنی، از کارهایی که آبروی دنیا و آخرت را می‌برد پرهیز نمی‌کنی؟! خیلی شگفت‌آور است! چه کار داری می‌کنی؟ گنه‌کار کجا داری می‌روی؟

حجاب

یک معنای گناه که آن معنا را هم برای تان عرض بکنم، چون خیلی معنای مهمی است. گناه، حجاب بین عبد و بین حقایق است. وقتی این حجاب درست می‌شود، انسان از درک حقایق، قبول حقایق، پذیرش حقایق، محروم می‌شود. نسبت به حقایق کاملاً دور می‌ماند، دل سرد می‌شود، ناامید می‌شود، قبول نمی‌کند. آن وقت یک مقایسه‌های عجیب و غریب هم می‌کند، حجاب پیدا کرده بین خودش و بین حقایق، می‌گوید: آقا چه می‌گویی، بیا مسجد یعنی چه؟ بیا بنشین یک سخنرانی تلفیق شده از قرآن و روایات را گوش بده یعنی چه؟ بیا پای این جمعیت مسجد، روی زمین بنشین یعنی چه؟ دنیا دنیای تمدن است، دنیای علم است، دنیای تکنولوژی است، این مسائل دیگر هیچ چیزش به درد نمی‌خورد؛ بین او و حقایق قطع رابطه شده، می‌خواهید بیاوریدش مسجد چه گوش بدهد؟ چه می‌خواهد گوش بدهد، مثلاً می‌خواهد حرف خدا را گوش بدهد؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾؛ این‌ها چه کار به تکنولوژی دارد، چه کار به علم دارد، چه کار به تمدن دارد، آیه به متمدنین می‌گوید عدالت را رعایت کنید، نفت مردم را غارت نکنید، ظلم نکنید، یک میلیون را در عراق نکشید، چند صد هزار نفر را در افغانستان و پاکستان نکشید، حمله درنده‌وار به مردم دنیا نکنید، سی سال مردم را تحریم نکنید، اهل عدالت باشید؛ اما به شما می‌گوید بیایم مسجد چه گوش بدهم؟! دنیا، دنیای تمدن است؛ خوب! یعنی چه دنیا، دنیای تمدن است؟ این تمدن که پر از وحشی‌گری است، این تمدن که پر از قتل و غارت است، این تمدن که پر از دزدی در روز

روشن است، اما می‌گوید بیایم چه کار؟ آیه می‌گوید نیکوکار به همه باشید. این چه ضدیتی با تمدن و با علم و با جهان روز دارد، آیه دارد به همه می‌گوید اهل نیکی باشید، به غربی‌ها می‌گوید اهل نیکی باشید، به شرقی‌ها هم می‌گوید اهل نیکی باشید، به عالم و عامی می‌گوید اهل نیکی باشید، این که به شما می‌گوید مسجد بیایم برای چه این حرف‌ها قدیمی شده، آن برای حجابش است و الا این حرف‌ها که قدیم و جدید ندارد، مسائل الهی که به زلف زمان گره نخورده، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾؛ از اعمال آبروریزی‌دار پرهیزید؛ «و المنکر» خودتان را با گناه نابد نکنید؛ «و البغی» تجاوز نکنید؛ این‌ها برای عرب‌هاست؟! یعنی دین برای عرب‌هاست چون در مکه شکل گرفته! گاهی هم حرف‌ها را پردازتر می‌کنند، قرآن برای آن زمان سوسمارخورهاست، به الآن چه ربطی دارد، جهان علم و تمدن. کدام علم را داری می‌گویی؟ علم که آمیخته با انواع ظلم‌ها شده، عالمان درجه یک می‌نشینند، کلاhek هسته‌ای می‌سازند، تقدیم آمریکا و اسرائیل می‌کنند، می‌گویند هر وقت از یک مملکت خوش‌تان نیامد، حرف‌تان را گوش نداد، آن یک دکمه را بزنید، سوار موشکش کنید برود نصف تهران را در ده دقیقه با جمعیت و خانه‌هایش نابود می‌کند، این علم است. علم بدون دین، علم بدون خدا، علم بدون اخلاق که همه‌اش شده بلا، تمدن که همه‌اش شده بلا، کُش شده قتل و غارت. دانشگاه‌ها اواما تربیت می‌کنند، دیکچنی تربیت می‌کنند، کامرون تحویل می‌دهند، وکلای باسواد دکترا دار تحویل می‌دهند، می‌نشینند در مجالس قانون گذاری، می‌گویند ازدواج پسر با پسر قانونی است، دختر با دختر قانونی است، مشروب قانونی است، هر گناه کبیره‌ای در جامعه قانونی است، حق ندارید جلویش را بگیرید، ما قانون گذرانندیم، این علم است؟ مسجد نمی‌آیی می‌خواهی آن کاره بشوی؟ خودت، ناموست، دخترت، پای منبر نمی‌آیی؟! می‌خواهی مثل آن‌ها بشوی؟! چرا می‌گوید نه؟ گناه او را در حجاب برده، درک نمی‌کند، شما را باطل می‌داند، محرم‌تان را باطل می‌داند، ماه رمضان‌تان را باطل می‌داند، احیاهای‌تان را باطل می‌داند، عرفه‌های‌تان را



باطل می‌داند، کمیل‌تان را باطل می‌داند، دهه عاشورای‌تان را هم باطل می‌داند، این سیاه پوش‌ها را هم باطل می‌داند، نهایتاً یزید را حق می‌داند و حسین علیه السلام را ناحق، می‌گوید نه اینها قدیمی شده. این حجاب چه جوری به وجود می‌آید؟ با گناه.

دوری از گناه

نصیحت خدا را درباره گناه از سوره مبارکه انعام بشنوید، چه قدر این آیه عالی است! من بعد از ظهر که داشتم این آیه را یادداشت می‌کردم، در عمق آیه هم داشتم فکر می‌کردم که برای چه خدا چنین نصیحتی کرده؟ به خودش قسم! نه یک دانه موج امواج عشق از درون این آیه همین جور دیده می‌شد که خدا نسبت به بندگانش این امواج را فرستاد، چه کسی می‌گیرد این امواج را؟ آن کسی که علاقه به خیر دنیا و آخرتش دارد، چه کسی رد می‌کند؟ آن کسی که حجاب دارد، ببینید چه قدر عاشقانه است این نصیحت! **﴿وَذَرُوا﴾**؛ با ذال، امر می‌کند، امر می‌کند یعنی چه؟ یعنی با اصرار از انسان می‌خواهد، در این خواستن یعنی ولع دارد، در این خواستن عشق دارد، می‌خواهد **﴿وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ﴾**؛ ذروا فعل امر جمع است، یعنی الآن هر شش میلیارد جمعیت روی زمین است، آیه شریفه به همه دارد می‌گوید، به هر مرد و زنی، یعنی به تک تک دارد خدا می‌گوید، با تک تک دارد حرف می‌زند، وجود مقدسی که بی‌نهایت است، وجود مقدسی که هیچ احتیاجی به ما ندارد هیچ.

عدم ضرر و منفعت گناهان برای خداوند

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: اگر کل مردم جهان عین ماهی در آب شناگر دریای گناه بشوند **«لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ»**؛ یک ذره زیان از گناه کل مردم عالم متوجه او نمی‌شود و اگر تک تک مرد و زن عالم مطیع واقعی او بشوند **«لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَهُ»**؛

۱. انعام: ۱۲۰.

۲. انعام: ۱۲۰.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۳۰۳.

۴. همان.

قلب زنده

آن وقت که هیچ چیز را نیافریده بود، همین بود؛ الآن هم که همه چیز را آفریده، همین است. بعد ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾^۱ هم همین است، تغییری در او نیست، اضافه به او نمی‌شود، از او کم نمی‌شود، این آیه فقط می‌خواهد به تک تک مرد و زن بگوید عاشقی، شماها را دوست دارد، ضررتان را هم نمی‌خواهد، این عاشق برای این که در ضرر نیفتید، نصیحت عاشقانه‌تان می‌کند، ﴿وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ﴾^۲؛ هر گناه آشکار و پنهانی را رها کنید، چنگ نزنید به گناه، ولش کنید، گناه فراوان است که فراوانه، گناه کار فراوان است که فراوانه، شما بندگان من چنگ به گناه نزنید، با گناه رابطه برقرار نکنید، زلفتان را به زلف گناه گره نزنید، ﴿ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ﴾^۳؛ اصلاً میل پیدا نکنید، دور بریزید گناه را، گناه لجن است، آلودگی است، کثافت است، پستی است، بدبختی است، شقاوت است.

انسان، مسئول اعمال خود

بعد می‌گوید آن‌هایی که گوش به این نصیحت من نمی‌دهند، آن‌هایی که گوش به این دل‌سوزی من نمی‌دهند، عاقبت‌شان با دست خودشان این‌جوری ساخته می‌شود، نمی‌گوید من این کار را می‌کنم، خیلی لطیف است آیه! ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ﴾^۴؛ آن‌هایی که کاسب گناهند، گوش هم به حرف من نمی‌دهند، من که گفتم به آن‌ها گناهان آشکار را، پنهان را، رها بگذارید، نروید سراغش، دور بریزید، اما ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ﴾^۵؛ قطعاً این‌ها کیفرشان، خوب دقت بفرمایید! گفتم آیه خیلی لطیف است! تمام لطف بخش دوم آیه در این «بما» است، این «ما»، مای موصوله است، ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ﴾^۶؛ آن‌چه گناه مرتکب شدند، همان در قیامت می‌شود

۱. الرحمن: ۲۶.

۲. أنعام: ۱۲۰.

۳. أنعام: ۱۲۰.

۴. أنعام: ۱۲۰.

۵. أنعام: ۱۲۰.

۶. أنعام: ۱۲۰.



کیفرشان؛ یعنی همان خود گناه می‌شود کیفر؛ این یعنی چه؟ این را یک آیه در سوره نسا توضیح می‌دهد، این آیه را دقت بفرمایید، ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا﴾^۱، آن‌هایی که همین الان در دنیا، چون آخرت که جای خوردن مال یتیم نیست، این‌جا؛ هر مالی را، مال یتیم را مثل می‌زند و الا مال از ربا، مال از طریق زنا، مال از طریق رشوه، مال از طریق دزدی روز روشن، مال از طریق دزدی شبانه، مال از طریق کم فروشی، کلا حرام است؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا﴾^۲؛ آن‌هایی که همین الان در دنیا دارند مال یتیم را می‌خورند، «انما» غیر از این نیست ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾^۳؛ دارند آتش می‌ریزند در شکم؛ چلوکباب نیست، جوجه کباب نیست؛ او می‌بیند که آتش است، ما نمی‌بینیم الان دارند آتش می‌ریزند در شکم‌شان. خوب! این آتش چه وقت خودش را نشان می‌دهد؟ بلافاصله بعد از مردن، بلافاصله، این بلافاصله بعد از مردن را می‌خواهید بدانید کجای قرآن است؟ سوره مبارکه مومن، آیه پنجاه و دو، پنجاه و سه، من الان دقیق شماره آیه را نمی‌دانم، ولی پنجاه به بعد است، برای برزخ است، یعنی برای بلافاصله بعد از مرگ است. ﴿الثَّانِي عَرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾^۴؛ شب و روز در آتشند. چیست این آتش؟ خود گناهان.

حجاب گناه در روایت نبوی ﷺ

یک روایتی هم از پیغمبر ﷺ بشنوید درباره این که گناه حجاب است، می‌فرماید: -این روایت چقدر باحال است- «لَوْ لَا تَكَثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيجٌ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ»^۵؛ اگر شما پرحرف نبودید، یعنی هر حرفی را نمی‌زدید، دروغ، غیبت، تهمت، شایعه، تحقیر، شکستن شخصیت افراد، بردن آبروی مردم، اگر این قدر پرحرف

۱. نساء: ۱۰.

۲. نساء: ۱۰.

۳. نساء: ۱۰.

۴. غافر: ۴۶.

۵. فتوحات، ج ۱، ص ۱۴۷.

نبودید، «لَوْ لَا تَكْثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ»؛ این پرحرفی امت من حجاب است. «و تَمْرِيحٌ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ "مرج" یعنی علفزار، در بیابان که چوپان‌ها گوسفندها را می‌برند می‌چرانند؛ اگر دل شما چراگاه شیطان نبود، اگر دل‌تان گرگ حسد در آن نمی‌چرید، سگ طمع در آن نمی‌چرید، بالا و پایین انداختن و بازیگری روزگار در آن نمی‌چرید، اگر حیوان بخل در این قلب شما نمی‌چرید، اگر این قلب‌تان چراگاه این گونه حیوانات وحشی خطرناک نبود، شما هم مانند من صداهایی که می‌شنوم را می‌شنیدید و دیدنی‌هایی را که من می‌دیدم می‌دید؛ اما حجاب دارید بین خودتان و دیدنی‌ها و بین خودتان و شنیدنی‌ها.

روضه

روضه حقیقی

چهارده پانزده سالم بود، گفتند یک خانه‌ای در یکی از خیابان‌های تهران در جنوب شهر، روزهای جمعه روضه است، کسی که به من گفت پیرمردی بود که مراجع تقلید آن روزگار وقتی می‌آمدند تهران، می‌آمدند خانه‌اش روضه. ایشان به من گفت: یک خانه‌ای در جنوب شهر است، برای یک عطار است، صبح‌های جمعه روضه است، این عطار زمین این خانه را خودش خریده، بنا و کارگر که آمده با آن‌ها شرط کرده گفته پول بیشتر هم بخواهید می‌دهم، برای بنایی کردن وضو بگیرید، گفت تمام بناها و عمله‌ها تا آخر آجرهای خانه با وضو کار کردند و بعد گفت استاد بنا دیوار را که می‌کشید، ملات که می‌کشید، می‌گفت صبر کن، از اول ملات تا آخر سرش را می‌گذاشت روی دیوار برای ابی‌عبدالله علیه السلام گریه می‌کرد، اشک چشم را قاطی ملات که می‌کرد می‌گفت حالا آجر را بگذار؛ گفت آن‌جا روضه است، آدرس داد. من هفته اول که رفتم دیدم صاحب خانه اصلاً در این اتاقی که ساخته نمی‌آید در روضه، یک دانه پارچه کهنه دم در اتاق بغل کفش‌های مردم نشسته.

۱. فتوحات ج ۱ ص ۱۴۷.

۲. فتوحات ج ۱ ص ۱۴۷.

آقا که روزه می‌خواند هیچ مستمعی طاقت گریه او را نمی‌آورد، می‌گویند زن بچه مرده، کدام زن بچه مرده، این عطار وقتی گریه می‌کرد، لحظه به لحظه جانش به گلویش می‌رسید. اگر خدا جلوییش را نمی‌گرفت که می‌مرد، «وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمَ تَسْتَوِرُ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ»؛ خدا اگر دستش روی روح این‌ها نباشد، یک پلک به هم زدن جان‌شان نمی‌ماند، می‌پرد، گریه می‌کرد، می‌گویم زن بچه مرده اصلا یعنی چه؟ اصلا نمی‌شد به کسی تشبیهش کرد.

یک عالمی بود در تهران، بعد که من طلبه شدم مسجدش دعوت کرد، من منبر می‌رفتم، عالم بسیار برجسته‌ای بود، جزو علمای مطرح تهران بود، ملای حسابی بود، به نام آقا شیخ یحیی طالقانی، آن وقت من خیلی جوان بودم، شاید بیست و دو سالم بود، دهه عاشورا مسجدش منبر می‌رفتم، می‌نشست پای منبر من، یعنی آقای می‌کرد، اصلا آن زمان دریایی بود از فلسفه، حکمت، عرفان، تفسیر، فقه، اصول؛ ایشان می‌گفت، من الآن واسطه دومم، آقا شیخ یحیی طالقانی گفت من یک روزی روز جمعه رفتم در آن روزه، اتاق هم پر می‌شد، گفت یک روزه‌خوانی که اسمش را هم گفت، ترک هم بود آن روزه‌خوان، گفت یک روزه‌خوانی که گاهی از آذربایجان شرقی بلند می‌شد می‌آمد تهران برای خاطر این روزه که منبر برود، اسمش را بنویسند که این در این خانه منبر رفته، گفت بالای منبر بود، منبر که نه، یک صندلی کهنه، گفت من به دیوار تکیه داده بودم، یک بیست دقیقه‌ای صحبت کرد، بعد وارد روزه شد، گفت من عادت‌م بود در تمام روزه‌ها عبایم را جلوی صورتم می‌گرفتم، حالا یا برای گریه کردن یا برای تباکی، او که شروع کرد من عبایم را گرفتم جلوی صورتم، گفت اولین بارم بود منبرش را می‌دیدم، گفت هنوز چیزی نگفته بود، هنوز وارد روزه نشده بود، همین که گفت السلام علیک یا ابا عبدالله علیه السلام! من دیدم مجلس به هم ریخت، یک خرده دیگر آمد جلو، به هم ریخته‌تر شد، روزه شروع کرد، این میرزا داشت جان می‌داد، من همین‌جور که عبایم روی صورتم بود، در دلم گفتم مگر چه دارد می‌گوید! یک روزه معمولی دارد می‌خواند، چه دارد

می‌گوید! چه خبرشان است! این مردم چه کار دارند می‌کنند! یک مرتبه روضه را قطع کرد، گفت: این جا با همان لهجه فارسی ترکی گفت: این جا جلسه مربوط به وجود مقدس جگر گوشه صدیقه کبری علیها السلام پاره تن علی علیه السلام است، ملائکه دسته دسته به دسته دارند وارد مجلس می‌شوند، من دارم می‌بینم‌شان؛ این را گفت و دوباره روضه را ادامه داد، گفت از منبر که آمد پایین، من دیگر عبایم را از جلوی صورتم برداشته بودم، راهش را یک جوری نظام داد که برسد به من، گفت رسید جلوی من، آهسته - به من هم خیلی محل نگذاشت آن روز - خم شد گفت خوب شد توبه کردی، خوب شد استغفار کردی از این چیزی که در قلبت گذشت، که مگر من چه کار دارم می‌کنم، اگر استغفار نکرده بودی، نمی‌دانم چه بلایی در انتظارت بود، این جا مجلس حسین علیه السلام است، این جا محل رفت و آمد ملائکه الله است، شما حجاب بین خودتان و ابی عبدالله علیه السلام ندارید آمدید و الا حجاب‌دار در همه شهرها خیلی زیادتر از شماست، خوش‌شان نمی‌آید؛ همانی است که خدا می‌گوید ﴿خَتَرَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾؛ تمام درهای دل‌شان به روی خدا بسته.

روضه شام

چه روز سختی بود فردا! خیلی سخت بود! سهل ساعدی می‌گوید: من مسافر بیت‌المقدس بودم، روز اول صفر وارد شام شدم، دو چیز مختلف دیدم، دیدم یک عده‌ای از مردم لباس نو پوشیدند و هم‌دیگر را بغل می‌گیرند و تبریک می‌گویند، «تَبَرَّكْتَ بِه بَنُو أُمِّيَّةٍ وَ ابْنُ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ اللَّعِينُ بِنُ اللَّعِينِ»^۱. اما گوشه و کنار شهر بعضی‌ها را هم می‌بینم با احتیاط که نکند ماموری ببیندشان، می‌روند صورت‌شان را می‌گذارند روی دیوار، زار زار گریه می‌کنند؛ این‌ها همان شیعیان تربیت شده روزگار تبعید ابوذر بودند. گفت من آمدم پیش یکی از این‌ها، گفتم آقا چرا سر به دیوار گذاشتی گریه می‌کنی؟ گفت آقا هیچ چیز نیست، بخشید هیچ چیز نیست، خداحافظ! گفتم نترس من مامور نیستم، من از صحابی

۱. بقره: ۷.

۲. مصباح‌المتنهجد، ج ۲، ص ۷۷۵.



پیغمبر ﷺ هستم، من محضر پیغمبر ﷺ را درک کردم، من اسمم را هم به تو می‌گویم، من سهل ساعدیم، گفت سهل بیا با من یک گوشه، رفتم، با گریه شانه‌هایش تکان می‌خورد؛ گفت سهل! چرا زمین دهان باز نمی‌کند این مردم را فرو ببرد، چرا آسمان خراب نمی‌شود، امروز اهل بیت پیغمبر ﷺ را با هجده سر بریده وارد این شهر می‌کنند. ماتم برده بود، اصلاً خبر از حادثه نداشتیم، گفتم از کدام دروازه؟ گفت دروازهٔ ساعات، دوان دوان، آمدم اول چشمم به زین العابدین ﷺ افتاد، روی شتر برهنه، بعد هم دیدم خانم‌ها و دخترها در محمل‌های چوبین بدون سرپوش، بعد هم دیدم هجده سر نورانی بالای نیزه. اما من به شما بگویم در این هجده تا سر دو تا سر نبود، یکی سر قمر بنی هاشم بود، که عمود آهن سر را با سینه یکی کرده بود، یکی هم سر علی اکبر بود که نمی‌شد از بدن جدا کنند، اگر جدا می‌کردند سر دو نیمه می‌شد.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا؛ اللهم اهلک اعدائنا و احفظ فقہائنا و مراجعنا، اید و انصر امام زماننا و اجعل عاقبة امرنا خیرا».



جلسہ دوم

معانی کنناہ (۲)

معنای گناه

کلام در مسأله گناه بود؛ ابتدا لازم است معنای گناه را بدانیم تا اگر فرصتی شد به اصل گناهان برسیم و هر گناهی را به تناسب خودش، توضیحش را، تفسیرش را، عذابش را و آثار دنیایی‌اش را بشنویم.

مخالفت با نظم جهان

گناه را گفتند مخالفت با کلّ نظم عالم خلقت است، ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ
اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ﴾^۱؛ آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز که
همه با ما در ارتباط هستند و برای ما دارند کار می‌کنند، برای ما دارند تولید منفعت
می‌کنند، چنان که در آیه دیگر مطرح است، ﴿سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَ
النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ﴾^۲؛ کلمه تسخیر و مشتقاتش در قرآن مجید، در رابطه با موجودات و
ما به معنای به کار گرفتن است؛ این بهترین معنایش است از لحاظ لغت. ترجمه کردن
"سَخَّرَ" را به این‌که ما رام شما قرار دادیم، یا در تسخیر شما گذاشتیم، در حالی که نه
خورشید، نه ماه، نه شب، نه روز، نه ستارگان، مسخّر ما نیستند، در دست ما نیستند،
فرمان بر ما نیستند؛ لذا باید کلمه "سَخَّرَ" را به تناسب آیات، آن معنای لازمش را آورد؛ شب

۱. آل عمران: ۱۹۰.

۲. نحل: ۱۲.

و روز راه، خورشید و ماه را و ستارگان راه، به نفع شما به کار گرفتیم، نه این که در اختیار ما هستند، نه این که تسخیر ما هستند، به کار گرفته یعنی خورشید را دارد هزینه ما می‌کند، ماه راه، شب راه، روز راه، ستارگان راه، هزینه ما می‌کند. همین معنا را درباره ابر و باد و باران هم در قرآن کریم آورده که همه این‌ها را به سود شما به کار گرفتیم، چنان که نظم یکی از این‌ها به هم بخورد، تمام زندگی موجودات زنده در زمین به نابودی کشیده می‌شود، تمامش. فرض کنید خورشید حرارت بیشتری را تولید کند، همه را می‌سوزاند، فتیله‌اش را بکشد پایین، حرارت کمتری تولید کند، همه منجمد می‌شوند. فاصله ماه با زمین کمتر بشود، بیشتر بشود، اوضاع به هم می‌ریزد، ستارگان در فضا با هم دائم تصادف بکنند و مرتب سنگ‌های سنگین آسمانی فرو بریزد، مگر جو چه قدر قدرت دارد که روزانه میلیاردها سنگی که دارد می‌بارد را پودرش بکند، نگذارد به زمین برسد، همانی است که شنیدید: ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند؛ یعنی به کار گرفته شدند، تا تو نانی به کف آری و به غفلت مخوری. همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار، شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری.

معنای فاسق

یک کسی که گناه می‌کند، پروردگار عالم وقتی که گناهِش به یک حد مشخصی می‌رسد، شناسنامه وجودش را می‌گذارد فاسق، که شما این کلمه را در قرآن مجید زیاد می‌بینید. فاسق در مورد هیچ نوعی از موجودات عالم به کار گرفته نشده الا دو موجود جنّ مکلف و انسان مکلف. اگر انسانی از ابتدا به او عقل داده نشده باشد یا از نظر روانی-فکری، موجود زمین‌گیری باشد، تکلیف ندارد، مورد فسق قرار نمی‌گیرد؛ اما یک انسان سالم، عاقل، با اراده، وقتی که وارد گناه می‌شود، یعنی مخالفت با نظم عمومی جهان، خودش را از این کاروان منظم جدا می‌کند و بی‌نظم می‌شود، به یک حدّی که برسد می‌شود فاسق. این کلمه در سوره مبارکه بقره به کار گرفته شده تا جزء آخر قرآن. اگر آدم لغات قرآن را بفهمد، خیلی اثر در زندگیش دارد. فسق، لغتی بوده که عرب قبل از نزول قرآن مجید استعمال می‌کرده در حرف‌هایش. کلمه فسق را کجا به کار می‌گرفت؟ زمانی که خرما می‌پخت و پوست آن غلاف، باز می‌شد، خرما از پوست غلاف می‌زد بیرون، عرب می‌گفت



خرما از جلد معین خودش درآمد، فَسَقَ التَّمْرَ. قرآن که نازل شد این کلمه را به کار گرفت؛ هرگاه ملتی، انسانی، جمعیتی، فردی، از چهارچوب اصول انسانیت خارج بشود، یعنی آن ارزش‌های انسانی را و اصول انسانی را از بین ببرد، نه اهل عبادت خدا باشد، نه اهل خدمت به بندگان خدا باشد، نه خصال پاک را در خودش نگه داشته باشد، نه صفات الهی در خود داشته باشد، هیچ چیزی نباشد، یک بدن متحرک که تمام عمرش را به فرموده قرآن فقط برای شکم و غریزه جنسی هزینه می‌کند، این آدم فاسق است؛ یعنی از چهارچوب انسانیت کاملا خارج شده، این خروج علتش مخالفت با نظم عمومی جهان است.

قرآن مجید می‌گوید: ﴿الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْتَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ﴾؛ ما در نزدیکی بهار، زمین را زنده می‌کنیم؛ برای شما باغ‌های خرما، باغ‌های انگور، چشمه‌های روان درمی‌آوریم و شما از این سفره من بهره می‌گیرید، برای چه؟ از سفره ساختن من تامین انرژی می‌کنید، در حالی که نظام عالم این سفره را برای شما فراهم کرده و با من مخالفت می‌کنید. آیا فردای قیامت نعمت‌ها جزو شاکیان ما نیستند؟ آیا فردای قیامت در پرونده ما نوشته نشده آن چه را خورشید، شب، روز، گیاهان، حیوانات حلال گوشت، نباتات، برای شما مصرف کردن، از شما راضی نیستند؟ حالا ما کجا رضایت میلیاردها مخلوقات خدا را به دست بیاوریم؟ چه جوری؟ این غیر نارضایتی خود پروردگار و انبیای خدا و ائمه طاهرين علیهم‌السلام و مردمی هستند که حق‌شان با گناه‌کاری گناه کاران پایمال شده. شما ببینید وضع یک گناه‌کار حرفه‌ای در فردای قیامت چه خواهد بود. حالا یک کسی گناه می‌کند، بیدار می‌شود، طلب مغفرت می‌کند، جبران می‌کند، مال مردم را برمی‌گرداند، به عبادت خدا رو می‌کند، خوب او دیگر شاکي ندارد. من در دنیا هستم، وقتی رفتم حق مردم را پس دادم دیگر شکایتی از من ندارند؛ حق پایمال شده مردم را آمدم جبران کردم، دیگر پشت سر من شکایتی نیست، تمام شکایت‌ها برای این است که من مدیون حق موجودات و حق مردم بشوم و در مقام

ادای دینم برنیایم تا بمیرم، این سنگینی گناه است و همه انحرافات را حساب می‌کنند، ممکن است آدم موفق به توبه هم نشود، همه را حساب می‌کنند.

قناعت و بی‌نیازی از دیگران

آن وقت‌هایی که توان خوبی داشتم، در یکی از دهه‌های تهران، دههٔ اربعین، البته به اصرار مردم هشت تا منبر می‌رفتم. خیلی با نشاط بودم، پرتوان بودم، هشت تا منبر که در یک دهه می‌شد هشتاد تا. از ابتدا هم بنایم این بود که منبر تکراری نروم، مشکلی برایم نبود اگر مستمعی از مجلس قبل می‌آمد مجلس بعد، سخت نبود برایم، چون هر مجلسی برای خودش عنوان ویژه‌ای داشت، در حول و حوش همان عنوان من صحبت می‌کردم. یک سال دههٔ اربعین وقتی شروع شد من دیدم که منبر سوم، چهارم و پنجم را یک پیرمردی که نشان می‌دهد باید حدود نود سالش باشد، می‌آید. آن وقت‌ها بیشتر وسیله نداشتند، این پیرمرد هم معمولاً پیاده می‌آمد، چون بین منبرها نیم ساعت فاصله بود، شلوغ هم نبود، ترافیک هم نبود، می‌توانست برسد. من روی منبر که می‌دیدمش دلم می‌سوخت که با این سنش بدون وسیله پیاده سه تا منبر را می‌آید، سه تا یک ساعت را گوش می‌دهد و دوام می‌آورد، حوصله به خرج می‌دهد، با این سن، با این دوام آوردن، با این حوصله به خرج دادن، معلوم بود که طرف از مایه‌های قوی باطنی برخوردار است. یک روز من منبر اول را سه ربع زودتر رفتم، خوش‌بختانه دیدم آمده، هنوز سه ربع مانده بود به شروع منبر، این خیلی مسألهٔ مهمی است! ببینید من در نقل این مطلب واسطهٔ دومم، آدمم بغل دستش نشستم، صدایش هم نکردم تو بیا پیش من، چون من با او کار داشتم، ادب اقتضا می‌کرد من بروم. من قصدم این بود چیزی از او یاد بگیرم، شاگرد با ادب باید برود پیش معلم زانو بزند، من معلم‌های پنجم، ششم، بعضی‌های‌شان هنوز زنده‌اند، دیگر بالای هشتاد و پنج ساله‌اند، یک جا می‌بینم‌شان خم می‌شوم دست‌شان را می‌بوسم و با ادب می‌ایستم، ببینم کاری دارند، مطلبی دارند، یک خرده هم پیشنهاد می‌کنم که اگر کاری دارند، برای‌شان انجام بدهم. معلم‌های‌تان را خیلی احترام کنید؛ مرحوم آیت الله العظمی اراکی تقریباً شصت سال قم بودند، بدون تعطیل هر روز می‌آمدند صحن کوچک



حضرت معصومه علیها السلام آن جایی که ایوان طلا دارد، بالا سر یک قبر می‌نشستند، یک فاتحه جانانه می‌خواندند و می‌رفتند. یک نفر از علما به تکرار آمدن ایشان را دیده بود، یک بار از ایشان پرسید آقا صاحب این قبر از اولیا بوده؟ از انبیای غیر مشهور بوده قم دفن است؟ از مراجع بوده؟ کیست؟ فرمود یک آدم معمولی بوده، ولی من یک بار در صحبت کردن با او یک چیزی از او یاد گرفتیم، این حق علم به گردن من دارد، هر روز می‌آیم سر قبرش. حالا این معلم اگر معلم کلاس اول باشد، اگر معلم دبیرستان باشد، اگر معلم خوب دانشگاه باشد، اگر یک روحانی واجد شرایط باشد، اگر امام معصوم علیه السلام باشد، اگر یک پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، اگر یک پیغمبر اولی‌العزم باشد، ببینید چه حقی بر گردن ما دارد! چه حقوقی به عهده ما دارد! چه حقوقی!

گذشت از خون به خاطر تعلم

یک کسی با ناراحتی و عصبانیت مچ یک جوانی را گرفته بود، رهاش نمی‌کرد، آوردش پیش زین‌العابدین علیه السلام، با ناراحتی عرض کرد یا بن رسول الله! ایشان بابای من را به ناحق کشته، حالا دعوی تان شده دیگر در دعوا خنجرکشی ندارد، کاردکشی ندارد، چاقوکشی ندارد، بدون دعوا هم اختلاف را می‌شود حل کرد، دعوا نمی‌خواهد، داد نمی‌خواهد، زخم زدن نمی‌خواهد، گفت یا بن رسول الله! زد بابای من را کشت، اجازه قصاص می‌خواهم، دلم خیلی سوخته، باید بکشمش. چه احترامی دین به علم دارد! چه احترامی! اصلاً این مسائل در هیچ فرهنگ شرق و غرب نیست؛ زین‌العابدین علیه السلام فرمود این قاتل که بابایت را کشته، حقی به گردن تو ندارد؟ گفت آقا یک چیزی یادم داده، فرمود این که معلمی کرده از خون بابایت گذشت کن، گفت چشم؛ به قاتل گفت برو.

ادامه بحث قناعت و بی‌نیازی از دیگران

من رفتم پیش این پیرمرد، چون دیدم ادب نیست صدایش کنم بگویم بیا پیش من، چون من می‌خواستم چیزی یاد بگیرم. اصلاً ما در این زمینه‌ها هیچ شانی نداریم، یعنی محتاجیم، نیازمندیم، شانی نداریم که بگویم حالا من بروم پیش او، نه صدایش می‌کنم

بیاید، تازه منت ما را هم بکشد، ما اصلا در این زمینه‌ها شانی نداریم، اگر بخواهیم برای خودمان شان قائل بشویم می‌شود حجاب، آن وقت دیگر قدم معنوی مان جلو نمی‌رود. سلام کردم، جوابم را داد، گفتم چند سال تان است، گفت بالای نود، گفتم از محصول این نود سال عمرتان چیزی دارید به من بگویید، گفت خیلی چیزها دارم، اما امروز یکی از آن‌ها را برایت می‌گویم، گفتم بگو؛ گفت من پینه دوزم، هشتاد سال است پینه‌دوزی کردم، سرمایه‌ام هم مقداری نخ و سوزن و پارچه و کفی بود، خداوند از همین کانال این نود سال به راحتی روزی من را رسانده، تا حالا هم دست جلوی کسی دراز نکردم، قانع باش تا ثروت‌مندترین انسان روی زمین بشوی.

داستان بی‌نیازی از پادشاه

پادشاه آمد از داخل خیابان رد بشود دید آن جلو یک خرده شلوغ شد، گفت چه خبره؟ گفتند یک کسی نشسته به دیوار تکیه داده، پایش را دراز کرده، می‌گوییم اعلی حضرت همایونی شاهنشاه می‌خواهند از این جا رد شوند، بلند شو! گفت بلند نمی‌شوم، مگر این راه ملک شاه است؟ من حقم است که این جا تکیه بدهم، پایم را دراز کنم و رفع خستگی کنم، شاه گفت ولش کنید، خودش با اسبش آمد جلو، گفت آقا ببخشید مامورهای من آمدند گفتند پای تان را جمع کنید؛ اگر می‌خواستید هم بلند نشوید، خوب پای تان را جمع می‌کردید، گفت من دستم را جمع کردم که پایم را دراز کنم، برو بیشتر مزاحم من نباش. آدم اگر دستش جمع باشد، ثروت‌مندترین انسان عالم است.

ادامه بحث قناعت و بی‌نیازی از دیگران

گفت من نود سالم است، به یک نفر نگفتم یک قران به من قرض بده، وقتی چیزی نداشتم، نخوردم. نداشتم نپوشیدم، حساب هم می‌کردم مهمان‌دار من خدا، یکی دو روز می‌خواهد من گرسنه باشم، می‌گفتم روی چشمم. یک چهار روز می‌خواهد من نتوانم لباس نو بخرم، خوب باشد همین کهنه‌ها را می‌پوشم، پاره هم می‌شود وصله می‌کنم، طوری نیست.



این کرامات نفسی از بین رفته در کشور ما، قانع خیلی کم داریم، الآن یک دختر را می‌خواهند شوهر بدهند، قانع نیست. می‌گوید حتما باید برایم بهترین هتل را بگیرید برای نامزدی، بعد برای عروسی داماد حساب می‌کند می‌بیند صد میلیون باید بدهد، می‌گوید نخواستم، یا می‌رود زیر بار، تمام لذت‌های اوایل زندگی به باد می‌رود. قناعت توان‌گر کند مرد را، واقعا توان‌گر کند مرد را.

گفت من از پینه‌دوزیم سه تومان، سه تا دانه یک تومان، الآن نسل فعلی نمی‌داند یک تومان چیست، سه تومان جمع کردم. با این سه تومان گفتم حالا که ذخیره پولی دارم، سه تومان را می‌گفت ذخیره پولی، پا شوم بروم کربلا زیارت سیدالشهدا علیه السلام، گفت این سه تومان را برداشتم و رفتم کربلا. نجفم و کربلام و کاظمینم و سامرام، با این سه تومان سه ماه تولید کشید. الآن ما هیچ چیز در ایران نداریم که قیمتش سه تا تک تومان باشد، پنج تا تک تومان باشد؛ شما پنج هزار تومان می‌خواهی بدهی چیزی به تو نمی‌دهند، گفت سه ماه زیارت کردم، کجا پولم تمام شد؟ نجف؛ خوب من حالا در بازار نجف پیش هر تاجری بروم و بگویم من بچه تهرانم و ایرانی‌ام و سه ماهه آمدم نجف، شغلمم پینه‌دوزی است، پولم تمام شده، یک تومان به ما بده ما یکی دو روز دیگر این‌جا بمانیم و برویم، گفت وسائل پینه‌دوزی را داخل یک کیسه ریخته بودم و برده بودم، در بازار نجف فقط به یک پارچه‌فروش گفتم شما اجازه به من می‌دهی پای دیوار مغازه‌ات بنشینم پینه‌دوزی کنم، راضی هستی؟ یعنی در اسلام تکیه دادن به دیوار مردم هم رضایت می‌خواهد، اسلام دین ظریفی است. مسلم بن عقیل به دیوار خانه طوعه تکیه داده بود، طوعه آمد بیرون، گفت آقا شهر شلوغ است، برو منزل‌تان، فرمود من جا ندارم، طوعه اول ترسید گفت راضی نیستم به دیوارم تکیه بدهی، گفت باشد و آمد آن طرف، گفت حالا خوب چرا نمی‌روی؟ گفت جا ندارم، گفت چه کسی هستی؟ وقتی خودش را معرفی کرد، گفت که آقا جان! مال من، زندگی من، مال شماست، بفرمایید داخل، این عمل مسلم بن عقیل. آقا راضی نیستم به دیوارم تکیه بدهی، باشد می‌روم کنار، آقا راضی نیستم به ماشینم تکیه بدهی؛ خیلی دین زیبایی است این اسلام، خیلی!

اهمیت حق الناس

گفت آقا مانعی ندارد، گفت بساط را پهن کردیم و مردم هم کفش پاره‌هایشان را می‌آوردند و ما هم می‌دوختیم، یک پولی به ما می‌دادند. یک روز این تاجر به من گفت اگر خسته می‌شوی، چایی دلت می‌خواهد، ما چایی دیش عربی داریم، بیا داخل بخور و برو سر کارت. پول نمی‌خواهی؟ گفتم نه، خدا به من انگشت داده، بازو داده، داریم کار می‌کنیم بهترین پول حلال می‌خواهم چه کار. گفت یک روز نشسته بودم بغل دستش، گفتم چند سالت؟ گفت آن وقت خود من سی سالم بود. این قضیه‌ای که من حالا دارم در کرمانشاه می‌گویم، فکر کنم برای صد و چهل سال پیش است؛ گفت آن وقت من سی سالم بود، به این پارچه‌فروش گفتم چند سالت؟ گفت هشتاد سال، گفت همین سوال تو را از او کردم، گفتم در این هشتاد سال چیز نابی دیدی، می‌دانی، برای من بگویی؟ گفت آره، گفت این مغازه روبه‌رویی را نگاه کن، ما دو تا با هم رفیق بودیم، خیلی هم قاطی بودیم، ظهرها دو تایی می‌رفتیم حرم نماز جماعت، غروب هم می‌رفتیم حرم نماز جماعت، شصت سال ما دو تایی نمازهای مان را کنار ضریح امیرالمومنین علیه السلام و سرور متقین خواندیم، شصت سال؛ گفت یک روز صاحب این مغازه، رفیقم به من گفت بیا کنار ضریح بنشینیم، نشستیم، گفت دستت را بگذار در دست من، گفت امیرالمومنین علیه السلام را شاهد قرار می‌دهیم هر کدام زودتر مردیم آن‌جا بخواهیم به خواب این کسی که زنده است بیاییم یک خبری از آن طرف بدهیم، گفتم باشد اگر اجازه دادند ما حرفی نداریم بیاییم در خواب، او زودتر مرد، شب جمعه اول خوابش را دیدم؛ این خواب‌ها خواب‌هایی است که با روایات و آیات ما میزان است و الا من یک لحظه عمر شما را به خواب نمی‌گذراندم، ما پنج تا خواب در قرآن داریم، قرآن امضا کرده، کل خواب‌ها باطل نیست، نود درصدش بی‌خود است، اما ده درصدش مطابق با قرائن است، گفتم چه خبر؟ گفت نه پرس چه خبر! تمام پرونده من را قبول کردند، نمازهایم را امضا کردند، روزه‌هایم را امضا کردند، کاسی‌ام را امضا کردند، من هفتاد سال با مردم راست و حسینی در خرید و فروش جنس تا کردم، یعنی یک ذره ایراد به کسبم نگرفتند، همه امضا شد، فقط دارند من را سرزنش می‌کنند به خاطر یک



پیش آمد، به من مدام می گویند چرا؟ تو که هنوز نمردی مشکل این چرای من را می توانی حل کنی، این را حلش کن، حق این رفاقت را ادا کن. گفتم چیست؟ یک روز از خانه برمی گشتم بیایم در مغازه، خانمم آبگوشت درست کرده بود، یک ذره گوشت لای یک دندانم گیر کرده بود، اذیتم می کرد، راهم از داخل صحن امیرالمومنین علیه السلام بود، بیرون صحن روی سکو یک خرمافروش هر روز می نشست، می دیدش، گفتم آره، آن وقتها خرما را در حصیرهای گرد می ریختند، این جوری بسته بندی نبود، گفت ما آمدیم از بغل این خرمافروش رد شویم، نبود، خم شدم به اندازه یک خلال از حصیرش کندم، گوشت دندان را پاک کردم و دور انداختم، یادم رفت دیگر به او بگویم؛ از شبی که مردم می گویند چرا به ناحق و بی رضایت در مال مردم تصرف کردی؟ این گناه است، این اسمش گناه است. گناه یعنی مخالفت با نظم جهان.

معانی مختلف گناه

این یک معنا؛ یک معنای گناه، خوردن نمک کریم و آشامیدن شربت کریم و استفاده کردن از سفره رحیم و نمک دان شکستن است. یک معنای گناه، زین العابدین علیه السلام می فرماید خوردن زهر است؛ این هم یک معنای گناه. یک معنای گناه هم مخالفت با کل عمر انبیا و ائمه طاهرين علیهم السلام است؛ چون همه گفتند این کارها را نکن، گاهی هم خیلی ظریف گفتند. عیسی بن مریم علیه السلام می گفت برادرم موسی می گفت زنا نکنید، من به شما می گویم نقشه زنا را در ذهن تان نیاورید، من می گویم اصلاً نقشه گناه را نکشید، این گناه. یک معنای دیگر گناه که این خیلی مهم است! از وجود زین العابدین علیه السلام این معنا را نقل می کند کتابها، چه دو جلد مزار مرحوم مجلسی، کتاب دعای مرحوم مجلسی، دو جلد کتاب دعایش، نه مزار، چه کتابهای دیگرمان مثل بلدالامین کفعمی، مصباح المتهجد، اینها کتابهای نابی است، زادالمعاد؛ این آخریها مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان، مناجات اول پانزده مناجات زین العابدین علیه السلام، مناجات خمس عشر، خواندنی هم هست، بسیار خواندنی است! من روی مفاتیح خیلی زحمت کشیدم، اولاً تمام انشای فارسی اش را



بدون دست زدن به چارچوب کار محدث قمی به قلم روز برگرداندم، یک به هم خوردگی‌هایی در آن بود، این‌ها را منظم کردم، کل دعاها را هم ترجمه کردم، کَلَش را؛ چاپ هم شده، چند بار چاپ شده، جدیداً مرکز طبع کتاب در تیراژ خیلی وسیعی چاپ کرده، هم کلیاتش را جیبی چاپ کرده و هم وزیری چاپ کرده، خیلی عالی هم چاپ کرده، آن‌جا زین‌العابدین علیه‌السلام می‌گوید دربارهٔ گناه و کار گناه، معنای گناه، «أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ جِنَايَتِي»؛ خدایا جنایات، یعنی گناهان بزرگ من، قلب من را کشته؛ قلبم وقتی با گناه از کار بیفتد، رابطهٔ انسان با تمام حقایق هستی قطع می‌شود، تمام می‌شود، نمی‌دانید قلب بیدار چه می‌کند! من اگر برای تان کارهای دارندگان قلوب بیدار که بیداری کامل دارند را بگویم، بهت‌تان می‌برد.

قلب‌های بیدار

یکی از آن‌ها را حالا می‌گویم، شما نقشهٔ ایران را تصور کنید، جنوب شرقی‌اش دریای عمان و چابهار، جنوب غربی‌اش از بندرعباس تا خرمشهر و آبادان، الآن تصور کنید شما شب‌ها آبادن در خیابان بایستید، یک مقدار آن طرف‌تر چراغ‌های بصره را می‌بینید، درست است. دو تا مطلب از قلب بیدار برای تان بگویم، یکی برای ارسال است، یکی برای عاشورای اول است. اما ارسال که من دو سه روز خیلی حالم بد بود، وقتی این فیلم را دیدم، بعد خوابم نمی‌برد، توانم کم شده بود، بی‌تحمل شده بودم، نمی‌توانستم درست روی منبر صحبت کنم، یک فیلمی را نشانم دادند، یعنی آورده بودند برایم از بصره، از یکی از دهات‌ها، یک دختر شش ساله تا زیر شکم پا نداشت، اصلاً پا نداشت، یعنی یک ذره پا به این بدن نبود، فقط شکم به بالا، این دختر با دست لخت، بی دستکش، از دهات‌های بصره حرکت کرده بود، پیاده، یعنی به اصطلاح خیز، تکه تکه، مدام خیز برمی‌داشت که روز اربعین خودش را به حرم برساند، هر چه ماشین گران قیمت جلویش ترمز کرد، التماس کرد، دخترم! از بصره تا کربلا خیلی راه است، بیا بالا شما را ببریم نزدیک کربلا از



آنجا پیاده برو، فکر کنم - حالا درست دیگر فیلم نشان نمی‌داد- آن شعار تویرجی‌ها را می‌گفت «ابد و الله ما ننسی حسینا»؛ به و الله تا ابد حسین علیه السلام را یاد نمی‌رود، حسین علیه السلام با گوشت و پوست من یکی شده. گفت نه، من باید پیاده بروم، هیچ قبول نکرد تا خودش را پیاده رساند به حرم، چه احترامی هم به او می‌گذاشتند؛ خوب این یک دل.

روضهٔ حفحاف بصرای

اما یک دل دیگر، یک نامه از وسط راه، راه مکه به کربلا ابی‌عبدالله علیه السلام به بصره نوشت، به یکی از دوست‌داران و محبانش به نام حفحاف بصرای، همین جا بصره، نزدیک ایران زندگی می‌کرد، حضرت علیه السلام فقط نوشته بود من از مکه حرکت کردم به طرف کوفه، بیا، همین؛ دیگر استدلالی، دلیلی، هیچ چیز ذکر نکرده بود، فقط گفته بود بیا. به بچه‌هایش گفت نامهٔ محبوبم است، می‌خواهم بروم، گفتند جاده‌ها خطرناک است، گفت من می‌روم، شما هم می‌آیید؟ گفتند ما هم اگر آمادگی پیدا کنیم، می‌آییم. گفت من دیگر معطل شما نمی‌مانم، آمد، آمد، آمد، تا رسید به مسیر کربلا-مدینه، مکه به کوفه؛ خوب! قبیله‌ها آن‌جاها زندگی می‌کردند، می‌پرسید قافلهٔ ابی‌عبدالله علیه السلام؟ می‌گفتند رد شد؛ امام علیه السلام دقیقا در حساب‌هایی که کردند، ساعت چهار بعد از ظهر روز عاشورا شهید شدند، حفحاف چه وقت رسید؟ حدود پنج بعد از ظهر، در مهر ماه هم بود، هنوز به غروب سه چهار ساعت مانده بود. لشکر عمر سعد را که دید فکر کرد لشکر ابی‌عبدالله علیه السلام است، جلو آمد و گفت مولای من کجاست؟ نمی‌بینم او را؛ گفتند مولای تو کیست؟ گفت حسین بن علی علیه السلام، آدرس قتل‌گاه را دادند، گفتند آن‌جا افتاده، فهمید که کار برعکس شده. دل بیدار! آمد کنار گودال، فکر می‌کنید به ابی‌عبدالله علیه السلام گفت من دیر رسیدم آقا، دیگر ما را ببخشید، جنگ هم که تمام شده خداحافظ، مگر بیداری دل می‌گذارد؟ با چه دنیا ادبی وارد قتلگاه شد، خم شد بدن را بوسید، گفت منتظر باش الان می‌آیم حسین جان! از خدا بخواه یک هم‌چنین دلی هم به ما بدهد، حسین جان! لات‌های تهران وقتی یک چیزی می‌خواهند در مقابل‌شان مخالفت می‌کنند، مقاومت می‌کنند، به طرف می‌گویند مگر ما دل نداریم، این



قلب زنده

عاطفه را تحریک می کند، مگر ما دل نداریم، برای تو کاری ندارد، هیچ کاری ندارد؛ آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند، آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؛ حسین جان! بعد از یک عمر مگر ما از آن دختر هفت ساله کمترینیم، چه نظری به او کردی که خیزان خیزان تا حرم خودش را رساند، گفت حسین جان! منتظر باش آدم، حمله کرد به لشکر، جنگ شدیدی شد حمله را آورد کنار گودال، وقتی تیر و شمشیر و نیزه به او زدند بالای گودال افتاد، رویش را کرد به ابی عبدالله علیه السلام گفت: از من راضی شدی؟ من به عهد محبتم وفا کردم.

دعا

«اللهم نور قلوبنا بنور معرفتك؛ اللهم نور قلوبنا بنور القرآن؛ اللهم نور قلوبنا بنور اهل البيت؛ اللهم نور قلوبنا بنور العبادة؛ اللهم اهلك اعدائنا و اشف مرضانا، سلم ديننا و دنيانا و اجعل عاقبة امرنا خيرا».



جلسه سوم

مقام و منزلت قلب

قلب انسانی

قاتل قلب

کلام در مسأله گناه است که بر هر زن و مردی که خواستار خیر دنیا و آخرتند، واجب است از این بحث آگاه بشوند. برای گناه معانی مختلفی بیان شده که بخشی از آن معانی را در دو جلسه قبل شنیدید. کمرشکن ترین معنایی که برای گناه ذکر شده از ناحیه وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام است. امام گناه را، به ویژه گناهان کبیره را قاتل قلب می‌دانند؛ قاتلی که خود انسان در آستین خودش پرورش می‌دهد و میدان قتل را برای او برای پرارزش ترین عضو انسان فراهم می‌کند. لازم هست شما عزیزان بحثی بسیار لطیف و دقیق از قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام درباره جایگاه و منزلت و مکانت قلب بشنوید تا بعد از شنیدن این مسأله، معلوم بشود این قتل چه قتل سنگین و عظیمی است که دیه ندارد، برخلاف قتل بدن است که فقه یا قرآن مجید برایش دیه و قصاص قرار داده؛ ولی اگر قلب به وسیله قاتلی چون گناه کشته بشود، اولاً دیه اش چیست؟ و چه کسی می‌خواهد بپردازد؟ نه دیه معلومی دارد، به خاطر عظمتی که دارد و نه پرداخت کننده دارد. چه کسی ولی این قتل است؟ پروردگار؛ به چه کسی می‌خواهد دیه بپردازد؟ به انسانی که زمینه قتل را فراهم کرده دیه به او نمی‌رسد. بنابراین دیه قتل نه قابل قیمت گذاری است و نه کسی هست که دیه به او پرداخته بشود. بنابراین گناه این قتل به گردن انسان می‌ماند و کیفری هم جز عذاب دائم دوزخ ندارد.



منزلت قلب

اما مطالب بسیار مهمی که باید از قرآن و روایات درباره منزلت قلب بشنوید؛ روایتی را از وجود مقدس رسول خدا ﷺ نه کتاب‌های عادی، کتاب‌های بسیار با ارزش، نقل کردند که مولفین این کتاب‌ها قرن‌هاست از نظر علمی، معرفتی و تقوا، جایگاه‌شان محفوظ است؛ مانند وجود مبارک مرحوم علامه بزرگ، عارف کم‌نظیر، فیلسوف مشهور، حکیم مکتب اهل بیت علیهم السلام ملاً محسن فیض کاشانی، امثال این‌ها این روایت را نقل کردند؛ البته متن روایت را من بعداً باید برای‌تان بخوانم، فقط الآن جمله اولش را نیاز دارم برای بحث این جلسه و آن این است که واقعا مطلب شگفت‌انگیزی است، آن هم از پیغمبری ﷺ که عالم همه علوم بوده، جامع همه کمالات بوده و امیرالمومنین علیهم السلام او را اعلم از کل انسان‌ها و جن و فرشتگان معرفی کرده. نهج‌البلاغه واقعا گوشه بسیار اندکی از شعاع علم وجود مقدس اوست. دانش همه عالم خلقت بنا به خبر خودش پیشش بوده، دانش‌های معنوی پیش او بوده، علوم همه انبیای خدا ﷺ و پیغمبر ﷺ را به ارث برده. وزن مطالب امیرالمومنین علیهم السلام از وزن همه عالم سنگین‌تر است، وزن علم پیغمبر ﷺ از همه عالم سنگین‌تر است، هم پیغمبر اکرم ﷺ و هم امیرالمومنین علیهم السلام درباره قلب با آن علم‌شان مطالب شگفت‌آوری دارند، شگفت‌آور!

حضور خداوند در قلب انسانی

اما مطلب امیرالمومنین علیهم السلام این است، این که دل جایگاهش در عالم آفرینش جایگاهی است که درش را فقط باید به روی خدا باز کنی؛ این چه مطلبی است؟ من فکر می‌کردم این روایتی را که می‌خواهم برای‌تان بگویم، این روایت از عرفای اهل سنت و گوشه خانقاه‌های سنی‌نشین درآمده، کمتر به آن تکیه می‌کردم، اما بعداً در کتاب‌های روایتی خودمان دیدم که پروردگار می‌فرماید: «لا یسعی»، این هم از روایات بسیار شگفت‌انگیز است، «لا یسعی



أَرْضِي وَ لَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْغُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ^۱؛ ببینید این جا مسأله قلب، عقل هم نه، عقل گنجایش قلب را ندارد، عقل دلال قلب است، عقل می تواند علوم و واقعیات را بگیرد بدهد به قلب، چون مرکز فهم قلب است نه عقل، عقل یک دلال فقط. «لَا يَسْغُنِي أَرْضِي وَ لَا سَمَائِي»^۲؛ گنجایش من را نه تمام آسمان ها دارد و نه زمین «وَ لَكِنْ يَسْغُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»^۳؛ گنجایش من را برای تجلی و جلوه فقط دل بنده مومنم دارد، فقط.

کلام امام علی علیه السلام درباره حضور خداوند در قلب

در منطقه طور یک جلوه به کوه کرد، موسی غش کرد و روی زمین افتاد. وقتی به هوش آمد دید از کوه خاکستر هم باقی نمانده، اما دل مومن گنجایش جلوه او را دارد، گنجایش تجلی او را دارد، امیرالمومنین علیه السلام می فرماید وقتی از او پرسیدند چه شد علی علیه السلام شدی؟ چه شد؟ فقط یک کلمه جواب داد، گفت: «بالقعود علی باب قلبی»^۴؛ از اول خودم دم در دلم نشستم و هیچ کس غیر خدا را راه ندادم؛ یعنی امیرالمومنین علیه السلام خودش را دوست نداشت؟ انبیاء علیهم السلام را دوست نداشت؟ زن و بچه اش را دوست نداشت؟ همه را دوست داشت، اما همه زیر مجموعه جلوه ایمان به خدا و عشق به خدا و محبت به پروردگار بود، چرا معصوم است؟ چون هیچ پلکی را جز به عشق صاحب دلش در کل عمرش نزد، هیچ پلکی؛ این عامل علی علیه السلام شدن. آن وقت این امیرالمومنین علیه السلام را شما در عرفانش، در عبادتش، در عشقش، در علمش، تماشا کنید، البته اگر بشود تماشایش کرد؛ در همان تماشای اول اگر حقیقتش در چشم سر تجلی کند، یک لحظه آدم زنده نمی ماند، قلب سنگ کوب می کند، این حرف امیرالمومنین علیه السلام راجع به قلب است.

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷.

۲. همان.

۳. همان.

۴. مشرق الشمسین، ص ۳۷۸.

کلام پیامبر ﷺ درباره حضور خداوند در قلب

و اما پیغمبر ﷺ، این دو بزرگوار معدن همه علومند، قلب را خیلی خوب می‌شناسند که قلب چیست. امیرالمؤمنین ﷺ می‌گوید قلب که فقط گنجایش خدا را دارد، و اما پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ أَوَانِي أَلَا وَ هِيَ الْقُلُوبُ»؛ خدا در این کره زمین یک دانه ظرف دارد، بقیه عالم ظرف نیستند، ظرف هم اگر باشند کامل نیستند، جامع نیستند.

علم انسان

مقایسه علم آدم و ملائکه

خداوند به کل فرشتگان فرمود: دانشی که به آدم دادم ﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ﴾؛^۱ به کل فرشتگان، ملائکه به پروردگار گفتند ﴿لَا عَلِمْنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾؛^۲ دو کلمه‌ای که بلدیم آن هم تو یادمان دادی، ما اصلا از علم آدم خبر نداریم؛ بعد به ملائکه فرمود: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛^۳ چه چیز را می‌دانید شما که با من بحث کنید؟ چه می‌دانید؟ اما آدم گنجایش آن علم را داشت ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾؛^۴ تازه آدم پیغمبر اولوالعزم هم نبود، پیغمبر امت‌دار گسترده هم نبود، شما حساب کنید آن علم آدم را کل فرشتگان می‌گویند ﴿لَا عَلِمْنَا﴾؛^۵ نمی‌دانیم چه علم به آدم دادی. حالا همین علم را بیاورید در گنجایش پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ ببینید این جا چه خبر است.

۱. «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى آيَةً فِي الْأَرْضِ فَأَخْبُهَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَا صَفَا مِنْهَا وَ رَقَى وَ صَفَّتْ وَ هِيَ الْقُلُوبُ».

(الجعفریات، ص ۱۹۷)

۲. بقره: ۳۱.

۳. بقره: ۳۲.

۴. بقره: ۳۰.

۵. بقره: ۳۱.

۶. بقره: ۳۲.



مقایسه علم موسی علیه السلام و خضر علیه السلام

من بعضی حدیث‌ها را با جان و دل به اندازه آیه قرآن باور دارم؛ در سوره کهف داستان عجیبی است، در سه بخش نقل شده که علت وقوع این داستان هم این بود، موسی بن عمران علیه السلام به خدا گفت در این روزگار عالم‌تر از من در این کره زمین هست؟ خطاب رسید بله، موسی شانی برای خودش غیر عبادت قائل نبود، خدایا! آدرش را بده بروم از او چیزی یاد بگیرم، حضرت موسی کلیم الله علیه السلام، آن وقت شما به چهار تا همسایه و دوست و رفیق می‌گویید یک شب بیا برویم مسجد جلسه علم است، می‌گویند قبول نداریم و ما ده تا پیراهن از این‌ها بیشتر پاره کردیم و این‌ها می‌خواهند سر ما کلاه بگذارند. دوری این‌ها را از وضع موسی بن عمران علیه السلام ارزیابی کنید، بیش از دوری بین مشرق عالم است، نه مشرق و مغرب کره زمین. گاهی آن‌قدر پستند که پروردگار می‌فرماید: ﴿رُؤُوسُهُمْ لُأَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾؛ برشان گرداندم به پست‌ترین پستان که دیگر پست‌تر از این‌ها پیدا نمی‌شود. تو خیلی از موسی علیه السلام بالاتری، او سومین پیغمبر اولوالعزم بود، او کلیم الله بود؛ وقتی به او خبر دادند عالم‌تر از تو، نه بالاتر از تو، نه با فضیلت‌تر از تو، نه با ارزش‌تر از تو، عالم‌تر از تو یک نفر است، فرقی با تو این است که علمش از تو بیشتر است، نه فضائل دیگرش، گفت آدرس بده، خدا آدرس داد، رفت آن عالم را پیدا کرد، سه تا جریان پیش آمد، قرآن می‌گوید در هر سه تا جریان موسی علیه السلام بی‌تحملی نشان داد، گنجایش پذیرشش را نداشت، آن عالم بعد از آن سه جریان به موسی علیه السلام گفت تو قدرت همراهی با من را با این علمی که خدا به من داده نداری. من یک پرده‌برداری‌هایی می‌کنم که در طاقت تو نیست، ﴿هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ﴾؛ ما باید با هم برای همیشه خداحافظی کنیم.

۱. تین: ۵.

۲. کهف: ۷۸.

علم پیامبر ﷺ و امام علی ﷺ

حالا بیایید سراغ این روایت شگفت‌انگیز که به خدا من به اندازه آیه قرآن این روایت را قبول دارم، به خاطر وضعی که از پیغمبر ﷺ و امیرالمومنین ﷺ در حدّ خودم می‌دانم. پنجاه سال است با کتاب‌های شیعه و سنی سر و کار دارم، در حدّی پیغمبر ﷺ و امیرالمومنین ﷺ را شناختم، در حدّی؛ من در حدّ خودم کتاب هم به من کمک کرد، قرآن هم کمک کرد. روایت دارد موسی ﷺ و این مرد عالم لب دریا همین جایی که الان ساحلش لبنان و سوریه است که به تمام جهان هم راه دارد، بنا شد با هم خداحافظی کنند، یک گنجشک از بالا خودش را رساند به روی آب، یک قطره آب، یک قطره فقط، با نوکش بلند کرد، پر زد رفت روی دو سه متری دریا قطره را انداخت در دریا و رفت، جبرائیل ﷺ نازل شد به آن مرد عالم گفت که داستان این گنجشک چه بود؟ گفت نمی‌دانم، «فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»؛ هر کس هرچه علم داشته باشد، عالم بالاتر از او هم هست، هر کس. کسی مغرور نشود فقط من می‌دانم، میلیون‌ها نفر چیزهایی می‌دانند که این یک ذره‌اش را نمی‌دانند، این حرف قرآن است. پیغمبر ﷺ و امیرالمومنین ﷺ فوق همه عالمان و دانش‌مندان انسان و جن و ملائکه‌اند، ولی پروردگار عالم هزارتا صفت دارد، یک دانه‌اش را به این دو تا هم نگفته.

مالک حقیقی

ما خیلی کوچکیم، اشتباه کردیم خودمان را بزرگ می‌بینیم، ما هیچ چیز نیستیم، ما مملوکیم، اصلاً از خودمان هیچ چیز نداریم، ما روز قیامت از خدا پاداشی نمی‌توانیم طلب کنیم، اگر بگوییم مزد نمازهای هفتاد ساله‌مان را بده، خوب برمی‌گردد می‌گوید بدنت در نماز که برای من بود، هوایی که تنفس می‌کردی برای من بود، غذایی که خوردی انرژی گرفتی از من بود، مفصل‌هایت برای رکوع و سجود برای من بود، زیانت که نماز خواند



برای من بود، حمد و سوره را هم که خودم یادت دادم، اصلا تو چه کار کردی؟ چه چیز به من پرداختی؟ هیچ چیز، هیچ چیز. به خدا دلم می‌خواست این هفتاد میلیون جمعیت ایران خودشان را می‌شناختند، ما مشکل‌مان این است خودمان را نمی‌شناسیم، جایگاه‌مان را نمی‌دانیم، تهیدستی‌مان را نمی‌دانیم، خالی بودن جیب‌مان را نمی‌فهمیم، مشکل ما این است؛ لذا خیلی از عبادات ما معطل است. خیلی‌ها خمس نمی‌دهند، چون خودشان را مالک می‌دانند، این یک دروغ شاخ‌دار است، زکات نمی‌دهند چون خود را مالک می‌دانند، نماز نمی‌خوانند چون خود را برابر خدا یک شخص دیگری می‌دانند، تو یک طرف من هم یک طرف؛ می‌گویی نماز بخوان، می‌گویند به تو چه ربطی دارد به من امر می‌کنی، این مشکل مردم است. انبیاء علیهم‌السلام و اولیا شانی برای خود قائل نبودند جز بندگی، آن هم بندگی که وصل به روح تسلیم و انقیاد بود نه وصل به بدن، عبودیت نه عبادت، ما کم اهل عبادتیم، بیشترمان اهل عبودیت نیستیم، یعنی روح عبودیت در ما کار نمی‌کند، بدن عبادتی در ما کار می‌کند.

ادامه بحث علم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علی علیه‌السلام

گفت داستان این گنجشک و قطره آبی را که برداشت و برگرداند چیست؟ روایت از امام صادق علیه‌السلام است، آن مرد عالم گفت نمی‌دانم، نمی‌فهمم، بارک الله به معرفت! بارک الله به تواضع! بارک الله به وجودت که چیزی را در این مساله نساختی! نپرداختی، تاویل نکردی که مثلا از پرستیژ نیفتی، گفت من نمی‌دانم، رو کرد به کلیم الله گفت شما چه؟ گفت وقتی او نداند، خوب من اصلا نمی‌دانم، او که از من عالم‌تر است می‌گوید نمی‌دانم، من چه بگویم؟ من هم هیچ چیز نمی‌دانم از این جریان؛ جبرائیل علیه‌السلام به هر دو گفت خیلی بعد از شما دو نفر می‌آیند، یکی از آنها آخرین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و یکی از آنها جانشینش، علم آن دو تا این دریاست، علم شما دو تا آن قطره است، تازه آن قطره هم از آن دریا برداشته شده به شما خورنده شده. عزیزانم این مطالب را با جان و دل بپذیرید، این‌ها تغییر می‌دهد در زندگی انسان.



ادامه بحث کلام پیامبر درباره حضور خداوند در قلب

پیغمبر ﷺ می گوید خدا در این جهان یک دانه ظرف دارد، آن ظرف هم قلب است، آن هم نه به جن داده نه به ملائکه، فقط این ظرف را در سرزمین وجود انسان نصب کرده، شکستن این ظرف گناهش چه قدر عظیم است! شکستن این ظرف در دیگران که کسی را گمراه کردن، بی دین کردن و روی قلبش را از خدا برگردانند و به طرف شیطان کردن، چه گناه عظیمی است! می شود تصور کرد؟ می شود فهمید؟ بعد و طول و عرض و عمق بعضی از گناهان اصلاً قابل تصور نیست، نمی شود فهمید. من یک آیه از قرآن برای تان بخوانم.

گناه گمراه کردن مردم

اگر جوانی، زنی، مردی، دختری، معلمی، آخوندی، استادی در دانشگاهی، عامل بی دین شدن یک نفر بشود، فقط یک نفر و سبب برگرداندن روی دل از خدا به ابلیس بشود، قرآن می گوید: گناهش مساوی با قتل، با کشتن و قتل هرچه انسان است که از اول تا آخر خلق می کنم. بی دین های مملکت اگر می خواهید خودتان بی دین باشید ولی دیگران را بی دین نکنید، چون جوابش را نمی توانید بدهید، قیامت گناهش را نمی توانید تحمل کنید که شما را بیاورند برای چهار تا دری وری و وسوسه ای که هیچ چیز هم گیرتان نیامد، گفته باشید یک جوانی، یک دانشجویی، یک مستمعی، بی دین شده باشد. پرونده تان را بیاورند بگویند شما قاتل کل انسان هایی هستی که خدا خلق کرده، حالا شما بگو من یک مورچه را هم نکشتم، بی دین کردن یک انسان طبق قرآن مساوی است با کشتن کل انسان های آفریده شده است. پدران، مادران، دایی ها، عموها، زن ها، مردها، افراد را بی دین نکنید، خودت بی دین باش، زن! باعث بی دینی شوهرت نشو، شوهر! باعث بی دینی زنت نشو، استاد! باعث بی دینی شاگردت نشو، دایی! باعث بی دینی خواهرزاده ات نشو، عمو! باعث بی دینی برادرزادت نشو، آقای مداح! آقای روحانی! با گفتن مطالبی ناهماهنگ با قرآن و روایات باعث بی دینی نسل نشو، گناهش قابل تحمل نیست.



ارزش ظرف به مظروف

خدا در زمین دارای ظرف است، ظرفش دل خوب؛ دل را برای چه ساخته؟ دل را که ساخت، خالی ساخت، در رحم مادر قلب را که ساخت هیچ چیز داخلش نبود، مظروف برای این قلب قرار داد، یعنی چیزی که باید در این ظرف ریخته بشود؛ ظرف خود قلب است، مظروف، مایع‌هایی که فقط جایش در قلب است؛ این مظروف چیست؟ باور پنج حقیقت، مظروف قلب است؛ «وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ آمَنَ بِاللَّهِ»^۱؛ باور کردن خدا مظروفی است که ظرفش قلب است؛ باور کردن قیامت، باور کردن فرشتگان، باور کردن انبیاء^{علیهم‌السلام}، باور کردن قرآن. خوب! شما ببینید این ارزش‌ها در این دل قرار بگیرد، دل چه قیمتی پیدا می‌کند؟ دیگر باید قیمت‌گذاری را نتوانیم انجام بدهیم، چون دل را با مظروفش باید قیمت کنیم، خدا چند می‌ارزد؟ قیامت چند می‌ارزد؟ فرشتگان چند می‌ارزند؟ انبیاء^{علیهم‌السلام} قیمت‌شان چه قدر است؟ قرآن چه قیمتی دارد؟ این‌ها اگر همه مظروف دل باشند، خوب این ظرف را باید با مظروف قیمت کرد، قیمت می‌شود بی‌نهایت، گناهان کبیره این قلب را می‌کشد «أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمَ جَنَائِي»^۲؛ گناهان کبیره قاتل یک هم‌چین ظرفی است. هیچ حیوانی با ظرف خوراکیش کاری که قاتلان قلب با قلب‌شان می‌کنند تا حالا نکرده، هیچ حیوانی. ما که خبر نداریم الاغی، سگی، گرگی، گاوی، خوکی، ظرف غذایش را خرد کرده باشد، لگد زده باشد، ما خبر نداریم، آغل تمام حیوانات برای حیوانات محترم است، ظرف آب حیوانات برای کلّ حیوانات محترم است؛ این ظرف، ظرف خداست جوانان عزیزم، من که شما را نمی‌شناسم، اما هرچه جوان در ایران من دلباخته‌اش هستم، با این که نمی‌دانم، نمی‌بینم‌شان، نمی‌شناسم‌شان، این ظرف را حفظ کنید، روابط نامشروع این ظرف را خورد می‌کند، بی‌نمازی این ظرف را خورد می‌کند، اخلاق بد این ظرف را خورد می‌کند، بی‌احترامی به پدر و مادر این ظرف را خورد می‌کند، بی‌ادبی نسبت به بزرگتر، بی‌رحمی به

۱. بقره: ۱۷۷.

۲. بحارالأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۲.

کوچک‌تر، این ظرف را خرده خرده خرد می‌کند، تا جایی که هیچ مظلومی نشود داخلش ریخت. یکی از کمرشکن‌ترین آیات است ﴿مُرَّكَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾؛ گناهان کبیره باورها را فراری می‌دهد، گناهان کبیره کل این ظرف را قیرگون و سیاه می‌کند، گناهان کبیره این قلب را برمی‌گرداند تا همه مظلوف‌هایش بریزد.

چگونگی ارزش قلب مومن

چه قدر زیبا می‌گوید قرآن! خدا می‌گوید من با دل شما مردم مومن این کار را کردم، چون لیاقت نشان دادید، خواستید، اگر نمی‌خواستید که این کار را نمی‌کردیم، ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾؛^۱ ایمان را محبوب شما کردم، شما بی‌دینی را دوست ندارید، کفر را دوست ندارید، شرک را دوست ندارید، بت‌پرستی را دوست ندارید، در عین این که لغزش دارید ولی ایمان به خودم را و به قیامت را و به انبیاء علیهم‌السلام و به فرشتگان و به قرآن را محبوب شما کردم؛ این محبت را با چه چیز عوض می‌کنید؟ امشب یکی بیاید به شما بگوید از صد و بیست و چهار هزار پیغمبری که محبوب قلب ما هستند، آقا حاضری دست از عشق به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برداری، یک ده میلیارد هم به تو می‌دهیم، خوب همه ما می‌گوییم این ده میلیاردت تو سرت بخورد، چه جوری ما دل را از عشق به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خالی کنیم؟ چگونه دل را از عشق به ابی‌عبدالله علیه‌السلام خالی کنیم؟ چگونه؟ ما کشته مرده بچه شش ماهه‌اش هستیم، چه برسد به خودش و مادرش و پدرش و جدش و برادرش و نه تا فرزندش تا امام دوازدهم، این کار را من با قلب شما کردم ﴿وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛^۲ اصلاً همه موارد عرشی قرآن صحبت قلب است، همه موارد اصلاً با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خواهد حرف بزند، قلبش را مطرح می‌کند، نزل علی قلبک روح الامین، با قلب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حرف می‌زند، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

۱. روم: ۱۰.

۲. حجرات: ۷.

۳. حجرات: ۷.

خودش دربارهٔ خودش حرف می‌زند، قلبش را پیش می‌کشد، «تَنَامُ عَيْنَايَ وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي»؛ دلم تا حالا نخوابیده، آی فدای دلت که نه در خواب می‌خوابید و نه در بیداری. آن وقت در مورد حالات دلش می‌گوید: -چه کند چه کسی بیاید این حرف‌ها را بزند، خوب خودش می‌داند کیست، مردم نمی‌دانند، باید به اذن خدا خودش را معرفی کند، این تعریف از خود نیست - «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ»؛ دلم با پروردگارم حالتی دارد که «لَا يَسْعُهُ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»؛ نه دل هیچ پیغمبری و نه دل فرشتهٔ مقربی تحملش را ندارد؛ اگر این حالات برای پیغمبران عليهم السلام رخ می‌داد در جا سگته می‌کردند، می‌مردند. این دل است، این ظرف خداست، «حَبَّبَ إِلَيَّ الْإِيمَانَ»؛ محبوبیت امام جایش در قلب است «وَرَزَيْتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ من ایمان را در دل شما آرایش دادم، زیباسازی کردم که شما عاشق من و انبیاء عليهم السلام و قرآن و حسین عليه السلام من هستی و الا این عشق را از کجا آوردی؟ از کجا؟ این یکی از عرفانی‌ترین آیات قرآن است، «وَالَّذِينَ آمَنُوا»؛ آن‌هایی که وابستهٔ منند، رفتند دنبال علم و معرفت، یا در کلاس کسب کردند یا از زبان عالمان واجد شرایط مومن شدند، باور کردند من را، «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»؛ آن‌ها عشق‌شان به من از هر عشقی شدیدتر است و جای عشق قلب است، به خدا راست می‌گوید نظامی؛ فلک جز عشق محرابی ندارد، جهان بی خاک عشق آبی ندارد، غلام عشق شو کاندیشه این است، همه صاحب‌دلان را پیشه این است، جهان عشق است و دیگر زردسازی، همه بازیست الا عشق بازی.

۱. البرهان، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰.

۴. حجرات: ۷.

۵. حجرات: ۷.

۶. بقره: ۱۶۵.

۷. بقره: ۱۶۵.

روضه امام حسین علیه السلام

عشق با بچه نه ساله چه کار می‌کند؟ با بچه ده ساله چه کار می‌کند؟ همه نوشتند، من مدارکش را اگر بخواهم الآن بگویم ده تا مدرک در ذهنم است. بچه نه ساله از خیمه آمد، بیرون، دسته شمشیر را به گردنش بسته بودند، نوک شمشیر روی زمین کشیده می‌شد، اصلاً قد شمشیر از قد بچه بزرگتر بود، دوید به طرف میدان، این موتور عشق است، موتور دل است، امام حسین علیه السلام به قمر بنی هاشم علیه السلام فرمود: برو این بچه را برگردان، قمر بنی هاشم علیه السلام بچه را بغل گرفت، خوب نه سالش بود، آورد جلوی ابی‌عبدالله علیه السلام، عزیز دلم کجا می‌روی؟ گفت می‌روم از تو دفاع کنم، می‌روم جانم را برایت بدهم، فرمود: عزیز دلم! پسر چه کسی هستی، اسم بابایش را برد، امام زار زار گریه کرد، بابایش صبح شهید شده بود؛ فرمود: آن یک دانه شهید برای خانواده‌تان بس است، برو پیش مادرت، مادرت به تو دلش خوش باشد بعد از بابایت، گفت آقا جان این شمشیر را مادرم به گردنم بسته کجا بروم، این دل است، این موتور قلب است، این کار بدن و چشم و نمی‌دانم اعصاب و پوست و گوشت نیست، کار کار دل است، ﴿الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾؛ حالا با بحث امشب متوجه شدید گناه کسی که با تیر سه شعبه قلب ابی‌عبدالله علیه السلام را هدف گرفت که چه دلی را زد، اصلاً آدم ماتش می‌برد، گیج است، نمی‌داند این گناه چه گناهی است، این تیر به تمام انبیاء علیهم السلام خورد، به تمام فرشتگان خورد، به تمام ائمه علیهم السلام خورد، به همه اولیا خورد؛ بی خود نیست حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید کربلا و مصیبت ابی‌عبدالله علیه السلام از گریه، پای چشم همه ما خانواده را زخم کرد، «أَقْرَحَ جُفُونَنَا»؛ این قدر نشستیم گریه کردیم، پای چشم‌مان زخم شده، زخم بابا خون دارد، درد دارد، آب شور چشم روی این زخم می‌ریزد می‌سوزد، ولی ائمه علیهم السلام و زن‌های‌شان و دخترهای‌شان، این قدر برای ابی‌عبدالله علیه السلام گریه می‌کردند که پای چشم‌شان زخم می‌شد؛ این داستان دل است. حسین جان! شب جمعه

۱. بقره: ۱۶۵.

۲. الأملی (للصدوق)، ص ۱۲۸.

است، حسین جان! اهل بیتت دارند به طرفت می‌آیند، حسین جان! امشب ما را هم بپذیر، ما را هم قبول کن، ما را هم به عنوان یک غلام حلقه به گوشت امضا کن. بدن قطعه قطعه را روی دامن گذاشت؛ کسی چون من گل پرپر نبوسید، کسی گل را به چشم تر نبوسید، کسی چون من گلش نشکفت در خون، کسی گل را ز من بهتر نبوسید، کسی غیر از من و دل اندرین دشت، به تنهایی تن بی سر نبوسید، به عزم بوسه لعل لب نهادم، به آن جایی که پیغمبر نبوسید.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا؛ اللهم اشف مرضانا؛ اللهم اهلک اعدائنا؛ اللهم اغفر لآبائنا و امهاتنا؛ اللهم اجعل عاقبة امرنا خیرا؛ اللهم اید و انصر و احفظ امام زماننا».



جلسہ چہارم

فیوضاتی الہی بر قلب انسان

خلیفۃ الہی

برای وجود هر انسانی، مرد و زن فیوضات فراوانی مقرر فرموده و به گونه‌ای انسان را آفریده که توان و قدرت گرفتن آن فیوضات را دارد؛ فیوضاتی در رابطه با عدل او، قلب او، روان او، چشم، گوش و وجود او و به آسانی می‌توانیم این فیوضات را در آیات قرآن و روایات ببینیم. به آسانی می‌توانیم قدرت گیرندگی خود را از آیات قرآن بشناسیم. همه این واقعیات چه آن چه که از او می‌خواهد اضافه بشود چه آن چه که ما می‌خواهیم دریافت کنیم، در کلمه خلیفه جمع است. این حقیقت را با کل فرشتگان در میان گذاشت ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛ کلمه جاعل اسم فاعل است، ملاحظه می‌کنید وزن لغوی جاعل با فاعل یکی است، اسم فاعل معمولاً از فعل مضارع گرفته می‌شود و معنای آن را هم دارد؛ چنان که لغت مضارع دلالت بر دوام دارد، اسم فاعل هم دلالت بر دوام دارد، این مربوط به کلمه جاعل و اما کلمه خلیفه، در آیه شریفه ملاحظه می‌کنید الف و لام ندارد، نفرموده «انی جاعل فی الارض الخلیفه»، اگر به ملائکه می‌فرمود: الخلیفه تمام ملائکه می‌فهمیدند که این خلیفه فقط یک نفر است، اگر الف و لام داشت یک شخص معین است، ولی آیه شریفه بی الف و لام است کلمه خلیفه‌اش؛ با توجه به معنای جاعل که دلالت بر استمرار دارد و کلمه خلیفه که نکره است، الف و لام ندارد، معنایش این می‌شود که به فرشتگان گفت: من همواره می‌خواهم در زمین جانشین قرار بدهم.

معنای خلیفه

جانشین یعنی چه؟ خلاصهً جانشین این است که یک آینه می‌خواهم بسازم که بتواند صفات من را در خودش منعکس کند؛ این را من از آدم‌های معمولی نشنیدم، کسانی را من در دورهٔ عمر طلبگی‌ام و تبلیغ دیدم که آدم‌های بسیار فوق‌العاده‌ای بودند، مخصوصاً در دریافت واقعیات از همان‌هایی بودند که می‌توانستند از طریق عقل و قلب و جان‌شان فیوضات الهیّه را دریافت کنند و تا این مقدمه برای شما عزیزانم روشن نشود خطر بسیار سنگین گناه روشن نخواهد شد. آن‌هایی که اهل قرآن بودند، اهل دل بودند، اهل حقیقت بودند، کارکرده بودند، سالک بودند، طیّ راه کردند، آن‌ها اعتقادشان این بود خلیفه یعنی وجودی که آینه‌دار صفات پروردگار است، نه ذات، حرف‌شان خیلی دقیق بود. هیچ آینه‌ای ذات را نمی‌تواند نشان دهد، ولی صفات را می‌تواند نشان دهد.

خلافت الهی پیامبر ﷺ

به همین خاطر یکی از سفارشات بسیار مهم پیغمبر اسلام ﷺ به همهٔ امت این بود: «تَخَلَّفُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»؛ من بر شما واجب می‌کنم به اخلاق خدا آراسته بشوید. خودش این‌گونه بود، خودش می‌فرمود: اگر می‌خواهید خدا را در صفات و اخلاق ببینید من را ببینید، «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ»؛ کسی من را ببیند حق را دیده با اوصافش. قرآن مجید دو وصف رئوف و رحیم خدا را زیاد ذکر کرده؛ رئوف صفت مبالغه است، معنایش این است که پروردگار عالم بسیار مهرورز است. رحیم هم معنایش این است که بسیار مهربان است. خود پروردگار این دو صفت را دربارهٔ پیغمبرش به کار گرفته، در اواخر سورهٔ توبه، ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾؛ این حد نهایی است. رئوف صیغهٔ مبالغه است، رحیم صفت مشبّهه است، یعنی حدّ نهایی مهرورزی را پیغمبر ﷺ به شما

۱. شرح اصول الکافی (صدرا)، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۲۳۵.

۳. توبه: ۱۲۸.



دارد، دیگر بالاتر ندارد. این آینه که رسول خدا ﷺ توانسته با آینه وجود صفات الهی را منعکس کند و برای مردم به کار بگیرد. انبار صفت نساخت، معدن صفت نساخت، آینه بود، انعکاس صفات در او بود و او این صفات را در حق مردم، برای هدایت مردم و نجات مردم تا لحظه آخر عمرش به کار گرفت.

استعداد خلافت الهی در زنان

نه تنها این زمینه در مردان است، در زنان هم هست. شما گیرندگی مادر موسی ﷺ را ببینید، یک مادر است. در روزگاری قرار گرفته که بچه‌ها را می‌کشند، حتی جوان‌ها را می‌کشند، خردسالان را می‌کشند، به دنیاآمده‌ها را می‌کشند، مادر موسی ﷺ حامله شده، مادر موسی ﷺ در میدان این خطر قرار دارد که حالا بچه‌اش به دنیا بیاید بکشند او را، یا اگر پنهانش کند به ده دوازده سالگی برسد، بکشند او را، آرام ندارد، مادر است، دائم خطرها را دارد با چشم می‌بیند، در مردم می‌بیند، در جامعه می‌بیند، در خانه می‌بیند، در زندان‌ها می‌شنود، اصلاً آرامش ندارد؛ بچه به دنیا آمد، من مخصوصاً این مادر را از قرآن مثل زدم که کسی نتوان گرفتن فیوضات برای ما وجود ندارد، این قدرت فقط در انبیا و ائمه طاهرین ﷺ و تقریباً در اولیای خاص الهی بوده، این جور نیست. خوب پروردگار عالم می‌بیند این مادر پاک‌دامن با ایمان، در اضطراب شدید است، چه کسی می‌تواند قلب را آرام کند؟ حالا چهار تا خانم هم بیابند بگویند خانم نترس، تو کلت به خدا باشد، نمی‌کشند بچه‌ات را، خدا حفظش می‌کند، این امنیت نمی‌آورد، خود پروردگار وارد کار شد، ﴿أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ﴾؛ تماس گرفتیم با دل مادر موسی، دل آماده گرفتن بود، دل کور نبود. پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «شَرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ»؛ بدترین کوری در این عالم، کوردلی است که تمام درهای قلب به روی فیوضات الهیه بسته باشد و هیچ چیزی را نگیرد، صاحب این دل فقط علف خور باشد و آب خور باشد و پول درآور باشد و طول و عرض

۱. قصص: ۷.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۳.

بدنش اضافه بشود و بعد هم قلب از کار بیفتد و بمیرد و بدهند او را به مار و مور و کرم و موش قبر؛ این کلّ خطّ سیر کوردلان است، ولی قلب گیرندگی دارد، زن است، زن باشد، انسان است، پاک است، آیینۀ کدر نیست، قیرمالی نشده، زنگار گناه رویش را نگرفته، می‌تواند بگیرد و منعکس کند ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمْمُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾^۱؛ به او گفتم مادر موسی! دو تا برنامه را به تو ارائه می‌کنم، آزادی هر کدامش را دلت می‌خواهد انتخاب کن، یک: نگهش بدار و شیرش بده، خطر به او نمی‌زند، یا نه بگذارش داخل یک جعبه برو لب رود نیل پرتش کن در آب و برگرد. اگر فیض خدا با این قلب تماس نگیرد، کدام مادری بچه‌اش را می‌گذارد در جعبه بندازد داخل رودخانه خروشان نیل؟ کدام مادر؟ مادر حاضر است جانش را بدهد، بچه‌اش زنده بماند؛ این آرامش را چه کسی می‌دهد، این دغدغه و اضطراب را چه کسی برمی‌دارد؟ فیض وحی، بارک الله به آن دلی که می‌توانسته آن فیض را بگیرد، گفتند بیندازش در آب، برو خانهات ﴿إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَيْكَ﴾^۲؛ زنده می‌مانی، من بچه‌ات را به تو برمی‌گردانم، ﴿وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۳؛ این بچه‌ات را من پیغمبر سوم اولی العزمم انتخاب می‌کنم، مادر هم با آرامش کامل آمد بچه را انداخت و رفت؛ البته پروین در این جا یک شعر بسیار زیبایی دارد، ولی فقط زیبایی شعری است، با آیات قرآن مجید هماهنگ نیست، اما شعر زیبایی است، قشنگ است، این فیض‌گیری انسان.

محرومیت از فیوضات الهی

گناه

چه وقت آدمی از گرفتن فیوضات الهیّه محروم می‌شود، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: آن وقتی که گناه مرتب تکرار بشود و بخش بخش قلب را سیاه بکند و قدرت گیرندگی‌اش را از کار بیندازد، آن وقت دیگر آدم از خدا هیچ چیز نمی‌گیرد، فقط از سفرهٔ مادی خدا می‌تواند

۱. قصص: ۷.

۲. قصص: ۷.

۳. قصص: ۷.

خوراکی بگیرد برای بقای حیاتش، این جا چنین آدمی که غیر از برداشت خوراک، هیچ چیز دیگر نمی‌تواند بگیرد، طبق قرآن می‌شود کالانعام، اندازه‌اش، وزنش، می‌شود شتر، گاو، گوسفند، بُز، الاغ همین. من اگر نتوانم فیوضات الهیه را بگیرم، چه امتیازی بر حیوانات دیگر دارم؟ در فرمایشات امیرالمومنین علیه السلام دیدم به هر مقداری که گناه بکنید، از فیوضات الهیه محروم می‌شوید، به هر اندازه.

شک و تردید

این روایتی که برای‌تان می‌خوانم، به نظر خودم بسیار روایت مهمی است، بسیار مهم! من حداقل می‌توانم بگویم تا نزدیک پنجاه درصد روایات شیعه را در باب معارف دیدم؛ گاهی هم کنار یک روایت برای فهمیدنش خیلی معطل شدم، خیلی! چون وزن روایت، نور روایت، مفهوم روایت، بسیار بالا بود، به آسانی به دست نمی‌آمد که معصوم چه فرموده؛ البته این روایت علمی نیست، یک حقیقتی است که بیان شده، با این بحث هماهنگ است. یکی از راویان بسیار بزرگوار کم‌نظیر ما محمد بن مسلم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم در دنیا و آخرت چهار تا همراه دارد که یکی از آنها محمد بن مسلم است، این‌ها در دنیا با بابایم بودند، در آخرت هم همه جا با بابایم هستند. این روایت خیلی مهم است! ای کاش غیر امثال ما در این روایت دقت می‌کردند، خودشان را از محرومیت در می‌آوردند ای کاش! به حضرت باقر یا حضرت صادق علیه السلام عرض کرد، خود محمد بن مسلم یا به امام باقر علیه السلام گفت یا به امام صادق علیه السلام، گفتم یا بن رسول! کسی از مخالفین شما را می‌بینم، حالا یکی، دو تا، ده تا، بیست تا، الآن که بالای یک میلیاردند که با این مدرسه، با این مکتب، با این روش، مخالفند؛ یعنی روش اهل بیت علیهم السلام، تابع اهل بیت علیهم السلام نیستند، بریده از اهل بیتند علیهم السلام، بریده از علم، از هدایت و از فیوضات اهل بیتند علیهم السلام؛ گفت می‌بینم کسانی را یا بن رسول الله! دارای خشوعند، خشوع غیر خضوع است. می‌فرمایند خضوع یعنی فروتنی بدنی، خشوع فروتنی دل، «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»؛ یعنی

دل‌شان در نماز یک دل با توجهی است، خشوع می‌بینم، درک می‌کنم که خشوع دارد، عبادت می‌بینم از آن‌ها، فعالیت فراوان مثبت هم می‌بینم، اری منه الخشوع و العبادة و الاجتهاد؛ خسته هم نمی‌شوند، شاد هم هستند، یا بن رسول الله! تکلیف این‌ها، عاقبت این‌ها، وضع این‌ها، به کجا می‌کشد با این خشوع، با این عبادت، با این کوشش قوی؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: مَثَل ما اهل بیت علیهم السلام مَثَل خانواده‌ایست در زمان مسیح علیه السلام، وضع ما با این مردم مانند وضع یک خانواده در روزگار حضرت مسیح علیه السلام است. حضرت علیه السلام فرمودند در این خانواده یک کسی نیازمند به دعا شد، دعا یک عبادت است، دعا امر دارد، خدا دعا را دوست دارد، اگر بین دعا و استجاب مانعی نباشد، دعا با استجاب گره خورده، یک مانع اجابت دعا حرام‌خوری است؛ یعنی نمی‌گذارد فیض اجابت برسد. یک مانع استجاب دعا، ظلم به دیگران است؛ نمی‌گذارد دعا به اجابت برسد. این آقایی که در این خانواده نیازمند به دعا شد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: چهل شب دعا کرد، دعای او کاملا مستجاب شد؛ یعنی آن چیزی که از پروردگار می‌خواست به او رسید، فیض به او رسید، یکی دیگر از همین خانواده چهل شب دعا کرد، دعایش مستجاب نشد، با غصه و با ناراحتی بلند شد آمد پیش حضرت مسیح علیه السلام گفت: من چهل شب است دارم دعا می‌کنم، جواب من را نمی‌دهند، چرا؟ به مسیح علیه السلام گفت این گره را باز کن، این سر را کشف کن بین چه خبر است که جواب من را نمی‌دهند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مسیح علیه السلام وضو گرفت، نماز خواند، این هم خیلی جالب است در روایت که دعای بعد از وضو و نماز کار می‌تواند بکند، باز اگر بین دعا و اجابت مانع نباشد، مگر دین مسیح علیه السلام نماز داشت که مسیح بلند شد و وضو گرفت و نماز خواند؟ خدا در سوره کهف، در سوره مریم علیه السلام، می‌گوید بله مسیح تازه به دنیا آمده بود به یهودیان زمان خودش گفت: ﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ﴾، در گهواره گفت به من سفارش نماز شده، بچه‌ای که نیم ساعت بود، یک ساعت بود به دنیا آمده بود. هیچ پیغمبری آیینش بی نماز نبوده، هیچ پیغمبری بی نماز ناپاک است، شر است، متکبر است، محروم از همه فیوضات است، چون یک پیوند بسیار قوی بین زمین و عالم غیب، نماز



است. عیسی علیه السلام وضو گرفت، نماز خواند و به پروردگار عالم گفت دعای این را به چه علت مستجاب نمی کنی، چه چیزش است؟ چه کار کرده؟ خطاب رسید مسیح! اگر تا لحظه آخر عمرش هر چه قدر دیگر عمر دارد، شصت سال دیگر، پنجاه سال دیگر دعا کند، بنا ندارم جوابش را بدهم. اگر دست‌هایش به دعا بالا بماند تا قطعه قطعه بشود، بریزد دست‌هایش، بنا ندارم جوابش را بدهم، خدایا! چرا؟ یک گناه در دلش در حال چرخیدن است، یک گناه؛ آن گناه چیست خدایا؟ در نبوت تو شک دارد؛ مگر تو مرده زنده نکردی؟ این یک دلیل بر درستی نبوت، تو کور مادرزاد را شفا ندادی؟ این یک دلیل بر راستگویی تو که من پیغمبرم، مگر جذامی بی دست و پا و بی لب و دهان و بدون بینی را شفا ندادی؟ چه دلیلی دارد که این آدم نسبت به نبوت تو شک داشته باشد، این دل آلوده است. صدایی که از این دل درمی آید، نجس است، بالا نمی آید، کلید نیست که به قفل استجابت بخورد. این گناه است، آن هم نه گناه عملی، بدبخت نه زنا داشته، نه رابطه نامشروع داشته، نه دختر پسر بازی بوده، نه پسر دختر بازی بوده، نه رباخور بوده، نه دروغ گو بوده، نه متقلب بوده، نه ظالم بوده، نه قاتل بوده، یک آلودگی در دل داشت، البته آلودگی قوی بود، شک در نبوت پیغمبر اولی العزم خدا بود. عیسی علیه السلام به او گفت: گیر داری تو، از فیض استجابت دعا محرومی؛ گفت مسیح! دعا کردی، مشکل روشن شد، -بارک الله به این آدم- گفت حالا دعا کن این مشکل قلبی من حل بشود، از خدا بخواه شک را از من پاک بکند، عیسی علیه السلام دعا کرد، خدا رحیم است، انبیاء علیهم السلام مهربانند، من باید آدرس داشته باشم که به چه کسی بگویم مشکل من را حل کن، آن‌هایی که در این مملکت با مسجد، با جلسه، با روحانی واجد شرایط، با گریه، با عاشورا، با ماه رمضان، ارتباطی ندارند، کلیدی برای حل مشکلاتشان برای‌شان نیست. این‌ها دارای معیشت ضنک، میلیاردراند ولی زندگی خوشی ندارند، یکی هم شب نان خالی می‌خورد تا سرش را می‌گذارد روی متکا، خواب است. یک ساعت مانده به اذان صبح هم یک گوشه اتاق در تاریکی نشسته دارد با محبوبش عشق‌بازی می‌کند، حس می‌کند که همه چیز پیش خدا ذخیره دارد، خدا هم وعده داده ﴿مَا تَقْدُمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾؛ همه را به



تو برمی گردانیم، این را می فهمد، حس می کند، می فهمد، شاد است، راحت است، به او می گویی چه چیز است، می گوید هیچ چیز نیست، تو اشتباه می کنی که من چیزیم است، واقعا راحت است، راحت، واقعا راحت است.

راضی به رضایت الهی

یک کسی بود، گرفتار بود، چهار تا دختر قد و نیم قد داشت، یک قصابی به من گفت که کارش نگرفت، درسش برایش کاری نکرد، علمش برایش کاری نکرد، گفتم با هفته ای چه قدر اداره می شود، فعلا؟ البته بعدا خداوند متعال به خاطر صبرش کار خوبی برایش درست کرد و دخترها هم به ثمر رسیدند و هر چهار تا را شوهر داد. برای چند سال پیش است. گفتم با چه قدر کارش می گذرد؟ یک پولی را گفت، گفتم من را معرفی نکن، شرعا راضی نیستم، ولی پنجشنبه به پنجشنبه پول می آورم به تو می دهم، بیر در خانه اش به او بده، اصرار هم کرد، بگو خدا در قرآن گفته ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ﴾؛ کار اوست، اسم نبر. گفت نه اسم نمی برم. آن قصاب هم قصابی که گروه دوستان ما که از اولیای خدا بودند، حتی روحانیون از دوستان ما نمازهای شان را در مهمانی ها به او، به آن قصاب اقتدا می کردند، من یادم نمانده که در چه مدتی مثلا هشت ماه، نه ماه، من پنجشنبه ها پول بردم به این قصاب دادم، در مغازه اش می نشستم، می رفت می داد و بر می گشت. یک پنجشنبه پول بردم رفت با پول برگشت، گفتم نبود؟ گفت چرا؛ گفت: به من گفت من نمی دانم پول برای کیست، تو هم که نمی گویی، من ناهار امروز، شام امشب، صبحانه فردا را دارم، پول به من حرام است، بیر پیدا کن کسی را که امشب شام ندارد، این آرامش، راحتی، آسانی، چطوری؟ خوبم، چیزیت نیست؟ نه، چه چیز است؟ طلبکارم مگر از پروردگار، عشقش می کشد می پردازد، عشقش هم نکشید نمی پردازد، اصلا به من چه؛ این حال، الان چه قدر در بین مردم است؟ چه قدر؟ برای هر کسی. خوبم، دلش بخواهد رای می آورم، دلش نخواهد نمی آورد؛ اصلا دو طرفش به من چه ربطی دارد؟ دعوتم نکنند، نکنند، به من چه



ربطی دارد؟ جمعیت بیاید یا نیاید، به من چه ربطی دارد؟ تعریفم را بکنند، یا بدم را بگویند، به من چه ربطی دارد؟ ما یک مهمانیم، از رحم مادر وارد دنیا شدیم، از در قبر هم وارد آخرت، همین. یک سیر کوتاهی را داریم می‌آییم و رد می‌شویم راحت، برای خودمان مانع تراشی هم نمی‌کنیم، قیرمالی هم نمی‌کنیم قلب‌مان را، زخم هم به روح‌مان نمی‌زنیم، عقل‌مان را هم معطل نمی‌کنیم، خوشبینی‌مان را هم به کل آفرینش از دست نمی‌دهیم؛ حالا بنشین بین چه فیوضاتی به تو برسد، چه فیوضاتی؟

ادامه بحث شک و تردید

بعد فرمود: محمد بن مسلم! فکر می‌کنی کسانی که در امامت ما، در دین ما شک دارند، با این خشوع، با این عبادت، با این کوشش، به جایی می‌رسند؟ این‌ها دارند تخم خشوع و عبادت و کوشش را در زمین شوره‌زار می‌ریزند؛ این‌ها نباید توقع درآمدن محصول داشته باشند، این‌ها که دیگر روشن است که: زمین شوره سنبل بر نیارد، در آن تخم عمل ضایع مگردان.

اهل بیت علیهم‌السلام منبع فیوضات الهی

من امیرالمومنین، امام حسن، ابی‌عبدالله، باقر العلوم، امام صادق علیهم‌السلام که دریای دانشند کنارم باشند، ولی دینم را بروم از کسی که با این‌ها اصلاً هیچ رابطه‌ای نداشته، علمش هم علم این‌ها نیست، بگیرم؛ خوب این زحماتم دانه‌پاشی در زمین شوره‌زار است، برای چه گل در بیاید؟ ﴿وَالْبَلَدِ الطَّيِّبِ يَخْرُجُ تَبَاثُهُ يَأْذِنُ رَبُّهُ وَالَّذِي هَبْتِ لَأَيُّخْرُجَ إِلَّا نَكِدًا﴾؛ آن چیزی که از زمین زندگی این‌ها درمی‌آید، قیامت بازار خرید ندارد؛ با اختیار خود، خود را از امیرالمومنین علیهم‌السلام محروم کردن خیلی گناه بزرگی است؛ خود را از ابی‌عبدالله علیهم‌السلام محروم کردن و به بنی‌امیه پیوستن، خود را از موسی بن جعفر علیهم‌السلام محروم کردن و به بنی‌عباس پیوستن، خود را از حضرت رضا علیهم‌السلام محروم کردن و دامن مامون را گرفتن، برای نجات دنیا و آخرت، این گناه است، این معصیت است. گاهی بعضی از این معصیت‌ها از معاصی

عملی خیلی بارش سنگین تر است، خیلی! خیلی سنگین تر! اما آن‌هایی که قدرت فیض‌گیری دارند، حتما باید باطری وجودشان با فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام شارژ بشود؛ چون این باطری بعد از بعثت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با هیچ چیز دیگر قابل شارژ شدن نیست، جز با اهل بیت علیهم‌السلام با هیچ چیز شارژ نمی‌شود. این است که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: بین رکن و مقام، بغل دیوار کعبه عمر روزگار کسی روضه بگیرد، شب را نماز بخواند تا صبح و با اهل بیت علیهم‌السلام در ارتباط دینی و اخلاقی و عملی نباشد، قیامت به رو به آتش جهنم خواهد افتاد، چون محصولی ندارد، چون همه دانه‌ها را ریخته در شوره‌زار، چیزی ندارد تحویل بدهد، ندارد. دنباله مطالب به خواست خدا فردا شب.

نعمت اهل بیت علیهم‌السلام

ما چه نعمتی در اختیارمان است؟ من نمی‌توانم این نعمت ارتباط با اهل بیت علیهم‌السلام را تصور بکنم که بعد بتوانم تصدیق کنم. چه عنایتی به ما شده نمی‌دانم علتش را، نمی‌دانم. امام باقر علیه‌السلام وارد مسجد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شدند، امام صادق علیه‌السلام می‌گوید من دستم در دست بابایم بود، کوچک بودم، طفل بودم، یک چندتایی نشسته بودند دور هم‌دیگر، جمعیت هم زیاد بود، بابایم امام باقر علیه‌السلام آمد طرف این چند تا، بالا سرشان ایستاد «سَلِّمْ عَلَيْهِمْ»، به این پنج شش نفر گفت: «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»، بعد فرمود: «وَاللَّهِ إِنِّي لِأَحَبُّ رِيحِكُمْ وَ أَرْوَاحِكُمْ!»؛ به والله قسم، بوی شما و روح شما را به آن عشق می‌ورزم. در ارتباط با اهل بیت علیهم‌السلام که شما دانه عبادت می‌ریزید، تبدیل به ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِ الْأَنْهَارُ﴾^۱؛ می‌شود ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾^۲؛ قرآن می‌گوید دانه را می‌پاشید، پروردگار خودش این دانه را خودش می‌گیرد، باغبانی می‌کند خودش؛ این فیض. گناه کمتر، فیض بیشتر؛ کم گناهی، پرفیضی، بی‌گناهی، گرفتن همه فیوضات.

۱. کافی، ج ۳، ص ۴۷۸.

۲. بقره: ۲۵.

۳. شوری: ۲۰.



روضه شام

واقعا یکی از جاهایی که به اهل بیت علیهم السلام بسیار سخت گذشت، نه از نظر ضربه بدنی، نه؛ به خاطر جهل مردم به ایشان سخت گذشت، و الا خودشان منهای مردم اعلام کردند «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»؛ «کلّ زندگی را ما غیر زیبایی هیچ چیز نمی بینیم؛ جهل، کشنده است. خیلی سخت گذشت! سر میدان گاه وصل به بازار کوفه بود، هشتاد و چهار زن و بچه در محمل های بی روپوش، روی شترها که شب گذشته اش، یعنی روز یازدهم ماه محرم، این ها را آوردند، غروب رسیدند پشت دروازه، نیاموردن شان در شهر، همان جا در بیابان پیاده شان کردند؛ نه وسیله ای، نه رو اندازی، نه زیر اندازی، نه آبی، نه غذایی، این هشتاد و چهار زن و بچه با زین العابدین علیه السلام تا صبح در این بیابان بودند، آن جا هم تبلیغات کرده بودند، مردم جمع شده بودند، اصلاً ما نمی توانیم سنگینی اش را تحمل بکنیم، حدودهای دیگر هشت و نه صبح این ها را آوردند بین مردم و روبه روی این خانم ها و دخترها، هجده سر را بالای نیزه زدند؛ به نوک نیزه چون خورشید تابان، نمایان شد سر شاه شهیدان، یکی لبخنده بودی بر دهانش، هزاران سر پنهان در نهانش، نگاهش نگاهی در آسمان بود، گهی چشمش به سوی خواهران بود، همه هستی به راه دوست داده، رخس بر روی خاکستر نهاده، ز ابرو بودش تا زینب اشارت، همی می داد خواهر را بشارت، که من بر عهد خود بس استوارم، به پیمان تو هم امید دارم، تو پیمان شکیبایی بستستی، چرا پیشانی از محمل شکستی؟ یکی از علمای بزرگ نقل کرد خودم از زبانش شنیدم، می گفت: این بچه کوچکی که در دامن زینب علیه السلام بود، دید عمه دارد خیره خیره بالای سرش را نگاه می کند، زینب کبری علیه السلام نمی خواست این بچه منظره را ببیند، ولی یک مرتبه از دامن عمه خودش را جلو کشید، نگاه کرد، دید سر خون آلود بابایش بالای نیزه است، ایشان می فرمود: شروع کرد به شیرین زبانی، گفت: بابا برگرد، بابا ما بچه ها قول می دهیم، دیگر آب از تو نخواهیم بابا! بابا دیگر ما تو را ناراحت نمی کنیم، بابا بیا.

دعا

«اللهم احينا حياة محمد و آل محمد و امتنا مائة محمد و آل محمد و لا نفرق بيننا و بين محمد و آل محمد و اجعلنا من انصار محمد و آل محمد و اجعلنا من شيعة محمد و آل محمد برحمتك».



جلسہ پنجم

دو تحقیق انکارناپذیر

نتایج صحیح لازم‌روش‌های صحیح

به نظر نمی‌رسد بتوان کسی را در دنیا، در طول تاریخ، در آینده پیدا کرد که منکر دو حقیقت باشد، برای هیچ جامعه‌ای، ملّتی، مذهبی، مردمی، راهی برای انکار این دو حقیقت وجود ندارد؛ گرچه به خاطر سرگرمی‌های فراوان زندگی، همیشه اکثر مردم از این دو حقیقت که قابل انکار نیست، غافل بوده‌اند. یک حقیقت این است که یقیناً و قطعاً روش‌های درست در زندگی، انسان را به نتایج مثبت می‌رساند؛ چون روش‌های مثبت سبب و عامل رساندن انسان به نتایج مثبت است، به مقاصد مثبت است. روش‌های منفی هم انسان را به نتایج خسارت بار، ضرردار و زیان‌بار می‌رساند، منکری هم ندارد، نمی‌تواند هم داشته باشد. نمی‌شود ما به یکی بگوییم اگر کسی ده سال مشروب بخورد، منکری که به هوش و حواس، اعصاب، کلیه، خون، معدّه او ضرر می‌خورد؟ نمی‌تواند بگوید بله من منکرم، اگر بگوید منکرم، دروغ می‌گوید و نمی‌گوید منکرم؛ که حالا ما با او برخورد بکنیم بگوییم که شما دروغ می‌گوی. یک واقعیاتی هست که کلّ مردم عالم و تاریخ نسبت به آن‌ها راست می‌گویند، ضرر ندارد؟ می‌گوید چرا ضرر دارد، خوردن خوراکی‌هایی که با طبیعت خلقت انسان هماهنگی ندارد، ضرر دارد یا ندارد؟ همه می‌گویند ضرر دارد. عالم شدن، دانا شدن، فهیم شدن، عقل پخته به دست آوردن، سودمند است، همه می‌گویند سودمند است، کسی هم نیست که بگوید سودمند نیست که بگوییم دروغ می‌گوی، نمی‌گوید سودمند نیست. این حقیقت یک قطعی است که روش‌های درست ما را به خیرات می‌رساند، روش‌های نادرست ما را به خسارت‌ها دچار می‌کند.



خشم، کلید بدی‌ها

شما از اطبای متخصص بپرسید طبق لغتی که خود آن‌ها به کار می‌گیرند، استرس و طبق لغتی که وجود مبارک امام صادق علیه السلام به کار گرفته؛ خشم، از کوره در رفتن، آرامش را به هم ریختن، این یک حالت سودمندی است یا یک حالت ضررداری است؟ همه مردم دنیا یقین دارند که استرس یا به قول فارسی‌زبانان خشم، یا به قول امام صادق علیه السلام غضب، خشم، ضرر دارد. من نمی‌دانم اطبای امروز دنیا چه مقدار زیان برای استرس بیان کردند، در کتاب‌ها دیدم، کتاب‌های روانشناسی، روان‌کاوی، کتاب‌های اخلاقی، اما این مقدار نمی‌دانم که حدّ زیان خشم و استرس و غضب چه مقدار است. ولی در روایاتی که از وجود مبارک امام صادق علیه السلام نقل شده، امام صادق علیه السلام درباره این بیماری روانی، اخلاقی، خانوادگی، اجتماعی، که همه جا سیطره دارد و علمای بزرگ علم اخلاق می‌گویند این یک حالت درّندگی در وجود انسان است. حکمای یونان، فلاسفه گذشته قبل از اسلام، خشم را تعبیر می‌کنند به حیوان درّنده که هیچ چیز جلودارش نیست، باید برود تا آرام بشود، یا این آتش خاموش بشود، ببرد، بکشد، بسوزاند، آبرو ببرد، نابود بکند، خرد کند تا فروکش کند. گاهی بین زن و شوهر است، گاهی بین دو طایفه است، گاهی بین دو ملت است، گاهی بین همه دولت‌ها و ملت‌های جهان است. وجود مبارک امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الغضب»؛ همان استرس، همان خشم «مِفْتَاخُ كُلِّ شَرٍّ»^۱؛ دیگر حدود برایش قرار نده، اگر از کوره در رفتی یک پرده ضخیم سیاهی، جلوی چشم عقلت می‌افتد، قلب هم از همه حالات انسانی و معنوی غایب می‌شود، آن وقت به انتظار پدید آمدن هر ضرری باش. دیگر امام علیه السلام عدد هم نمی‌دهد، «الغضب مفتاح

كُلِّ شَرٍّ»^۲

۱. کافی ج ۳ ص ۷۴۰.

۲. همان.



رابطه محسن و مهار خشم

آن کسی که یک انسان آرامی است، در مقابل حوادث، در مقابل اوضاع خانه، در مقابل اوضاع بیرون و به قول امام صادق علیه السلام با تمام پیش آمدها باوقار، با آقایی، با بردباری، با سنگینی، روبرو می شود، این بنا به فرموده قرآن در سوره آل عمران محسن است، محسن اسم پروردگار است، خود پروردگار در قرآن این صفت را برای کسانی به کار گرفته که رشته حال شان بردباری است، آرامش است، اگر هم بخواهد استرس از درون به آن ها حمله کند، می راندش، ردش می کند، **﴿وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظِ﴾**؛ می نشانندش، فرو می بردش، یعنی نمی گذارند چشم این استرس، به زن بیفتد، به بچه بیفتد، به شریک بیفتد، به معلم بیفتد، به راننده ای که جلوی پیچیده بیفتد، نمی گذارند چشم ناپاک استرس به یک ملت بیفتد، به یک دولت بیفتد، به یک کشور بیفتد. و الکاظمین؛ کظم یعنی فرو خوردن، فرو بردن، یعنی جلوی دیدش را می بندند، نمی بیند کاری نمی کند، ولی اگر ببیند، طلاق می دهد، شیشه ها را می شکند، آتش می زند، چاقو می کشد، دشنه می کشد، ساطور می کشد، ظلم می کند، عربده می کشد، آبرو را می برد، ولی آن کسی که یک لحظه اجازه نمی دهد پرده سیاه قیرگون استرس بیفتد در صورت عقل که عقل را از دخالت کردن از کار بیندازد، نمی گذارد این پرده روی قلب بیفتد که قلب را از مهربانی ها، از عواطف، از کار بیندازد، خوب این هیچ ضرری نمی کند، این الآن دارد یک روش درستی را طی می کند، یک روش صحیح را دارد طی می کند. آمده خانه، یکی از این دو زن یا شوهر، به شدت درگیری ایجاد می کنند یکی شان، حالا مرد، **﴿وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظِ﴾**؛ است، طبق قرآن محسن و هم اخلاق خداست. می نشیند گوش می دهد، زن یک ساعت می گوید، ناسزا می گوید، سب می کند، بد می گوید، غیبت می کند، تهمت می زند، به پدر و مادر شوهر حمله می کند، بعد خسته می شود، چه قدر می تواند ادامه بدهد، گلو محدود، زبان محدود، قدرت محدود، تمام که می شود، این همان کسی است که امام صادق علیه السلام می فرماید: «وَقُوْرًا عِنْدَ

۱. آل عمران: ۱۳۴.

۲. آل عمران: ۱۳۴.

الْهَزَاهِزِ»؛^۱ در پیش آمدها این قدر باوقار و سنگین ارزشند که پیش آمدها در اینها اثر نمی گذارد، رد می شود، نوبت همسر تمام شد. یا نه برعکس مرد وارد معرکه شد، حالا نوبت مرد تمام شد. آن کسی که محسن است به طرف مقابلش، یا خانمش است یا شوهر خانم، می گوید که خانم، یا خانم می گوید همسر من، ما بیاییم با کمک هم دیگر پی جوی مساله بشویم، ببینیم نقطه شعله ور شدن روح شما چه بوده، چه شد این وضع پیش آمد، چه شد این حالت پیش آمد، حالا نرمی طرف مقابل آتش او را مدام دارد کم می کند، وقار طرف مقابل او را دارد در شرمساری می برد، یعنی این آثار روش احسان و طیّ جاده ای است که محسنین طی کردند. یا به یک نقطه ای می رسند که درست است اعتراضات منهای اضافاتش، چون بد و بی راهایی که گفته همه اضافه است، فحش داده اضافه است، غیبت کرده اضافه است، آن ها هیچ. یا می رسند به نقطه اعتراض به حق، یا اسمش را بگذاریم انتقاد به حق، محسن می بیند همسرش دارد راست می گوید، می گوید همسر من، من اشتباه کردم، عذر می خواهم، جای جبران دارد، عکسش هم همین طور. اضافه ها را باید این وسط چه کار کرد؟ توهین ها، حمله به شخصیت همسر، حمله به پدر و مادرش، بد و بیراه ها، این ها را پروردگار عالم در همان آیه کنار کظم گذاشته، ﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾^۲؛ ناس، نه مومن، نه خانمم، نه پدرم، نه مادرم، نه شیعه، ﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾^۳؛ طرف مقابلت یک آدم زنده ای است، هرکسی هست، یهودی است، مسیحی است، اهل سنت است، شیعه است، اشتباه کرده، اضافه گفته، پروردگار عالم نمی گوید ببخش، نمی گوید و اعفوا، در آیه می گوید ﴿وَالْعَافِينَ﴾^۴؛ مردم محسن روش را بلدند، درست هم حرکت می کنند، می گویند اضافه هایی که گفتی هم از دل است، اگر از دل نباشد و العافین درست است. قلبی نباید بخشید کسی راه دروغ را نباید بخشید، اگر بناست

۱. کافی، ج ۳، ص ۱۲۰.

۲. آل عمران: ۱۳۴.

۳. آل عمران: ۱۳۴.

۴. آل عمران: ۱۳۴.



ببخشم، عاشقانه باید ببخشم، عادلانه باید ببخشم، حکیمانه باید ببخشم، از دل باید ببخشم، به او می‌گویم که خانم یا شوهر من یا رفیق من یا شریک من یا دوست من یا هم‌اداری من، من از اضافه‌هایی که فرمودید گذشت کردم، چون اگر پای گذشت نباشد، آدم می‌آید در اداره یک پرونده‌سازی می‌کند، قدرت هم دارد، طرفی که عصبانی شده و در حق مدیر اشتباه کرده به خاک سیاه می‌نشانندش، این حیوانیت است، یا می‌گوید باید از کرمانشاه باید برش داشت، انداختش بندر میناب برود. خوب من اگر محسن نباشم می‌شوم مزاحم، یعنی در نبود محسن بودنم می‌شوم مزاحم که کارمند من به من توهین کرده، من هم که دستم باز است، هم در شهر، هم در مرکز این را باید به خاک سیاه بنشانم، خوب این اخلاق با بنی امیه و بنی عباس چه فرقی کرد؟ کار بنی امیه و بنی عباس و آتیلا، کار چنگیز و هیتلر، کار نرون و تیمور، به خاک سیاه نشانند بندگان خدا بوده، فقط میدان‌ها تفاوت داشت، میدان چنگیز از حدود خوارزمشاهیان بوده تا بغداد، میدان تیمور هم حدود آسیای صغیر بوده، میدان هیتلر هم کل دنیا در نظرش بوده که همه را به خاک سیاه بنشانند. خودش فقط قدش را علم نگه دارد؛ یکی هم میدانش فقط به اندازه داخل خانه است. ولی با هیتلر و نرون و آتیلا پیش خدا فرقی ندارد، جز در چاقی و لاغری گناه، همان گناه است؛ برای آن چاق بوده، برای این یک خرده لاغرتر، هر دو هم در به طرف دوزخ است، هر دو.

محبت خداوند به محسنان

خوب حالا من این روش کظم را و عفو را که تمام مردم دنیا هم قبول دارند، کظم امر مثبتی است، عفو امر اخلاقی مثبتی است، من طی می‌کنم، نتیجه طی کردن این جاده چیست؟ به کجا می‌رسد؟ می‌شوم محسن؛ اگر اهل دل باشم، اگر حال باشم، اگر اهل باور آخرت باشم، اگر اهل باور معارف باشم، شدم محسن چه می‌شود؟ ولی آن باور را باید داشته باشم که پس زنم و الا اگر باور نداشته باشم حقایق را پس می‌زنم، می‌گویم حالا من شدم محسن نتیجه‌اش؟ نتیجه‌اش را در خود آیه می‌گوید خدا **﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾**؛ می‌شود عاشقت. مگر من چه کار کردم؟ کاری نکردی، اول آیه گفتم آن کسی که دست به جیب



است، بخیل نیست، ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾؛ آن کسی که پول به جوش نبسته، پول به قلبش نبسته، آن کسی که بین او و پول زنجیر اسارت نیست، میدان آزادی است بین او و پول، از یک در آورده از یک طرف دیگر هم دارد خرج زن و بچه‌اش می‌کند، هم دارد خرج کار خیر و عباد خدا می‌کند، آزاد است، طناب اسارت بین دل او و پول گره نخورده، رهاست، ﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ تو سه تا قدم برداشتی، دست به جیب بودی، اهل فرو نشاندن دیو خطرناک استرس که دروازه ورود به همه زیان‌هاست بودی، اهل گذشت هم بودی، تو محسنی، من خدا را عاشق خودت کردی، این‌ها وقتی نبود که من عاشق تو نبودم، تو اگر اهل استرس باشی، اهل خشم، اهل بخل، گذشت هم نداشته باشی، عاشقت ابلیس است، شیطان است، هرچه آدم کثیف تو این دنیاست عاشقت است، چون همپالگی آن‌هایی؛ اما من چرا عاشقت شدم؟ چون تو در حدّ خودت اخلاق من را که هزینه کردن برای موجودات پیدا کردی، اخلاق خودم و اخلاق انبیایم را که اهل گذشتیم پیدا کردی و اخلاق خودم و انبیاء را که نسبت به خطاکار آرامیم پیدا کردی. چه قدر آرام است خدا! چه قدر انبیاء آرام بودند، چه قدر ائمه آرام بودند، چون می‌دانستند مردم ظرفیت محدود دارند، ظرفیت محدود گاهی ایجاد روش منفی می‌کند، این روایت را بشنوید، این به درد شب احیا می‌خورد، شب احیا که همه مردم ایران گوش بدهند و زلفشان به زلف تغییر و تحوّل گره بخورد.

اصلاح خطاهای انسانی، رسالت اولیای الهی

در شهر مرو که حضرت رضا علیه السلام دو سال بالاچار سکونت داشتند، امام هشتم علیه السلام مشهد زندگی نکرد، یعنی در شهر خراسان نبودند، ایشان از طریق بنی عباس آورده شدند به مرو، مامون بعد از این که آمادگی پیدا کرد برای شهادت حضرت علیه السلام در مسیر مرو به بغداد به این جایی که قبر حضرت علیه السلام است رسیدند، اسمش طوس بود، آن جا امام علیه السلام را شهید

۱. آل عمران: ۱۳۴.

۲. آل عمران: ۱۳۴.



کرد. اما آن‌جا امام علیه السلام خانه و زندگی نداشت، آن‌جا زندگی نمی‌کرد. در مرو در یک جلسه‌ای شلوغ خدمت وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام صحبت از جنگ جمل شد و من این را به شما بگویم، جنگ جمل دروازه جنگ صفین بود، جنگ صفین دروازه جنگ نهروان بود، جنگ نهروان هم سبب قتل امیرالمؤمنین علیه السلام بود. امام هشتم علیه السلام نشستند، مردم هم داخل جلسه نشستند، صحبت از جنگ جمل پیش آمد، یک نفر با ناراحتی و با درد برگشت گفت جملی‌ها اول تا آخرتان را خدا لعنت کند، زن‌تان را، مردتان را، همه‌تان را؛ چرا قرآن مجید به ما می‌گوید روش‌ها را از انبیا و امامان علیهم السلام یاد بگیرید؟ برای این که اگر ما کنار آن‌ها نباشیم کلی اشتباه می‌کنیم در زندگی؛ ما فقط امامانی داریم که اشتباهات‌مان را به ما حالی کردند، دیگر مذاهب اسلامی هزاران اشتباه دارند، کسی را ندارند حالی‌شان کند، ندارند.

توحید در نگاه تشیع

من خبر از یک لحظه بعد ندارم، اگر می‌دانستم بحثم در این شهر به این نقطه می‌رسد، کتابش را از تهران می‌آوردم، می‌آوردم روی منبر می‌خواندم. توحید در غیر شیعه این است، خدا چشم دارد، سر دارد، پا دارد، دست دارد، زبان دارد، گوش دارد، محل زندگی خدا، این خدای یک میلیارد و خرده‌ای جمعیت در جهان، حتی جمعیت‌های اطراف استان شما، محل زندگی این خدا عرش است. فقط هفته‌ای یک شب، شب‌های جمعه صندلیش را برمی‌دارد، می‌آورد آسمان اول، الآن دیگر روزگار علم است، آسمان که طاق نیست، بالای سر ما میلیاردها کهکشان و سحابی و بین ستارگان هم خالی است، طاق نیست، ولی در آن کتاب‌ها ثابت است، عوضش هم نمی‌توانند بکنند؛ چون می‌گویند کتاب‌های ما سلامت با قرآن مساوی است، حرفی که ما نمی‌زنیم درباره هیچ کتابی، شب‌های جمعه صندلیش را برمی‌دارد می‌آورد تا آسمان اول، می‌گذارد روی آسمان، می‌نشیند خدا، دو تا ساق پایش را، این‌ها همه در روایات‌شان است، شب‌های جمعه دو تا ساقش را آویزان می‌کند به طرف کره زمین، چرا؟ چون خودش گفته شب جمعه شب دعاست، اگر در عرش بنشیند صدای بندگانش را نمی‌شنود، باید بیاید نزدیک روی صندلیش بنشیند، پایش را هم

دراز کند، گوشش را بدهد به دعاکنندگان زمین که بشنود. هزار و پانصد سال هم هست کسی را ندارند بگویند این خدا ساخت خیال است و اشتباه است، ولی امامان ما خدا را آن گونه که هست به ما معرفی کردند، جسم ندارد، جا ندارد، حدود ندارد، ﴿يَسْ كَمَلِهِ شَيْءٌ﴾؛ سامع الدعوات است، همه جا، ﴿يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾؛ آ، است، همه جا. ذره‌ای از او پنهان در این عالم نیست، کارگردان تمام هستی است، کنار کل هستی است، با کل هستی است، نگاه‌دار کل هستی است، این خدا. ما داریم کسانی را که اشتباهات مان را به ما بگویند، دیگر ملت‌های جهان ندارند، خود پاپ غرق در اشتباه است، کسی را ندارد اشتباهش را به او بگوید، ندارد. من از مهمترین کاردینال‌های مسیحی وابسته به واتیکان سوال کردم شما می‌گویید خدای عالم ترکیبی از سه حقیقت است، اقلوم ثلاثه: ابن، اب، روح القدس؛ حالا چند تا خدا دارید؟ به من گفتند یکی، خدا یگانه است، به او گفتم شما مگر نمی‌گویید خدا از سه عنصر ترکیب شده، یعنی شما دارید به من می‌گویید سه مساوی با یک است، یک مساوی با سه، من این را چگونه تصور کنم؟ سه تا سه تا است که، یک دانه هم یک دانه است، گفت از این جا به بعد ما حق بحث کردن نداریم، قبول کن؛ یعنی کلیسا به دو میلیارد مسیحی گفته خر بمان، آدم نشو. می‌گویم سه مساوی با یک، یک مساوی با سه، چشمت کور بپذیر، یا نمی‌خواهی مسیحی نباش برو، برو گمشو. این جهان علم است. خدا صندلیش را کولش می‌گیرد می‌آورد روی آسمان اول می‌نشیند، پا دراز می‌کند مال روزگاری است که ثابت شده اصلا آسمان طاق نیست، ولی می‌گویند باید قبول بکنی، نمی‌خواهی برو، در حالی که خدا می‌گوید نمی‌خواهی نمی‌شود، بیا نرو، بیا تا پیغمبر ﷺ من امیرالمومنین ﷺ، بیا امام صادق ﷺ، بیا فاطمه زهرا ﷺ اشتباهات را حاکمیت کند؛ با دلیل، با منطق، با علم، با فلسفه، با حکمت، با برهان، نرو. تمام مکتب‌ها به ما می‌گویند قبول نداری ما را برو، خدا می‌گوید من خدا را قبول نداری، بیا با دلیل من خدا

۱. شوری: ۱۱.

۲. أنعام: ۱۰۳.

را به تو بقبولانند، با دلیل اما نرو. کجا می‌روی؟ بروی که می‌روی در جهنم، من نمی‌خواهم بروی جهنم، خدا برو ندارد، فقط بیا دارد. آن‌هایی هم که دیر می‌کنند، مثل بعضی از مردم دیر می‌کنند، رفتن‌شان راه از اول گفته بیاید، نرفتند، دیر کردند، پنجاه ساله نرفتند، در سوره حدید به آن‌ها هم می‌گوید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ!﴾؛ بنده من پنجاه ساله داری می‌روی، کجا می‌روی؟ وقتش نشده بیایی؟ از خودش می‌پرسد، از خود بنده می‌پرسد، پنجاه ساله داری عرق می‌خوری، داری زنا می‌کنی، داری ظلم می‌کنی، داری دروغ می‌گویی، داری خیانت می‌کنی، باز هم داری می‌روی، کجا می‌روی؟ ﴿فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾؟ از بنده‌اش سوال هم می‌کند، کجا می‌روی؟ جای مطمئنی داری می‌روی؟ به جانب تکیه‌گاه استواری داری می‌روی؟ بنده من کجا داری می‌روی؟ خوب حرف بزن با من.

ادامه بحث اصلاح خطاهای انسانی، رسالت اولیای الهی

لعن اهل جمل

گفت خدا لعنت کند کلّ جملی‌ها را، حالا صبر کن بین حجتی که خدا گذاشته، راهنمایی که خدا گذاشته، فرق بین راهنمایی که خدا گذاشته با راهنمایی که مردم ساختند این است که راهنمایان رای داده شده به وسیله مردم اشتباهات را نمی‌فهمند که از مریدان‌شان اشتباه را بگیرند، ولی آن کسی که خدا قرار داده تمام خوبی‌ها و بدی‌ها را به آن علم دارد، می‌فهمد خوب. امام هشتم علیه السلام به این شخصی که گفت جملی‌ها که شمشیر به روی مولی الموحدین، امیرالمومنین، قائد و غرّ المحجلین، یعسوب الدین، ید الله، عین الله، اذن الله، کشیدید خدا لعنت‌تان کند، بروید جهنم همه‌تان، بدبخت‌های بیچاره، امام هشتم علیه السلام فرمود به چه مجوزی همه را لعنت کردی؟ دلیل؟ آیه داری؟ روایت داری؟ برهان داری؟ آخر حرفی که آدم دارد می‌زند به قول قرآن مجید متکی به دلیل باشد، ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ

۱. حدید: ۱۶.

۲. تکویر: ۲۶.

كُنْتُمْ صَادِقِينَ!؛ اگر در حرف تان واقعا راستگویید، خوب دلیل این راستگویی تان را بیاورید؛ به چه دلیل همه را لعنت کردی؟ گفت آقا یعنی همه را نمی شود لعنت کرد؟ شما که می دانید یا بن رسول الله! این ها به روی چه کسی شمشیر کشیدند و بعد هم جنگ جمل خودش مایه صفین شد، صفین مایه نهروان شد، نهروان مایه قتل علی علیه السلام شد، نمی شود همه را لعنت کرد؟ فرمود نه؛ گفت پس چه جوری لعنت کنم؟ فرمود بگو خدا لعنت کند جملی ها را الا آنان که پشیمان شدند، توبه کردند، گفت یا بن رسول الله! جنگ با علی علیه السلام توبه دارد؟ فرمود بله؛ چه کسی گفته در توبه بسته است؟ چه کسی گفته این خدا، خدای ما بگوید بیا، خدای دیگران را اگر قبول نکنی، مریدانش می گویند برو. ای کاش تمام ملت ایران حداقل حالا من تمام دنیا را که نمی توانم بگویم، روش های درست منتهی شونده به نتایج مثبت را و روش های نادرست و منتهی شونده به زیان ها را می شناختند. این دو تا روش قابل انکار نیست. روش مثبت نتیجه مثبت دارد، روش منفی، نتیجه منفی دارد. تا جلسه بعد.

روضه امام حسین علیه السلام

شمشیر می کشند می آیند بکشندتان، گذشت می کنید؛ می آیند مزاحم تان می شوند، دعا می کنید می گوید خدایا! ببخشیدشان؛ دندان پیغمبر صلی الله علیه و آله را می شکنید، پیشانی اش را می شکنید، هفتاد تایش را جلوی چشمش قطعه قطعه می کنید، دستش را برمی دارد می گوید «اللهم اهد قومی فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ خدایا این ها دانای به واقعیات نیستند، کارشان از روی جهالت است، هدایت شان کن نه عذاب، دست این ها را بگیر.

واقعا چه داستانی است؟ ما گاهی به خاطر کم ظرفیتی مان یک حرفی می زنیم، من به نظرم این حرفی که آیت الله ملا آقای دربندی زده روی کم ظرفیتی است، چون دیگر از این مرز به بعد نباید رد شد، ایشان دهه عاشورا از نماز صبح در حرم ابی عبدالله علیه السلام بود، بغل ضریح، یعنی چسبیده به ضریح، کنار نمی آمد تا نماز ظهر، شش ساعت، هفت ساعت،

۱. بقره: ۱۱۱.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۲.

نه زیارت می‌خواند، نه مفاتیح می‌خواند، نه زادالمعاد می‌خواند، در این ده روزه عاشورا از صبح اول طلوع کارش گریه بود تا اذان ظهر، دو تا دستش هم به شبکه‌های ضریح بود، زار می‌زد، اشک می‌ریخت، می‌گفت حسین جان! من یک درخواست از تو دارم، مبدا قیامت از شمر بگذری، همین، ترسیده بود که نکند سیدالشهدا علیه السلام قیامت به شمر بگوید بخشیدمت، حدّ تا این جا کشیده شده، البته او را که نمی‌بخشند، او یک پرونده خاصی دارد. موسی علیه السلام آمده بود بالای سر برادرش هارون علیه السلام، هارون علیه السلام مرده بود، گریه کرد گفت «اللهم اغفر لهارون»، خطاب رسید برادر تو را مورد آموزش قرار دادم، اما اگر برای کلّ جنّ و انس از من آموزش بخواهی از تو قبول می‌کنم، الا برای قاتل حسینم، کسی از من برای او چیزی نخواهد، چه دلی سوزاند.

صدیقه کبری علیه السلام می‌داند که من به عمر منبرم که حدود پنجاه ساله دارم منبر می‌روم، کیفیت کشته شدن و درگیری شمر و گودال قتلگاه را کامل جایی نگفتم، می‌دانم، همه مدارک را جمع کردم، فولاد نمی‌تواند بگوید، ما یک ذره گوشت و پوستیم، چه بگوییم؟ چه بگوییم؟ فقط آن چیزی که خواهر دیده یک ذره‌اش را بگوییم. این جا یک نکته ادبی هست که زینب کبری علیه السلام سلامی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دهد، سلام حضوری است، نمی‌گوید صلی علی رسول الله، نمی‌گوید درود خدا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله، می‌گوید صلی علیک، یعنی وقتی زینب وارد گودال شد، پرده کنار رفت، دید پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاده، لذا فرمود، گفت صلی علیک؛ یعنی رو در رو حرف زد؛ «صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكُ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالِدَّمَاءِ»؛ آدم اگر به یک طرف افتاده باشد، خون زخم به همان طرف می‌آید، «مرمل بالدماء»؛ نکته دارد، یعنی نگاه کن به خون غلطانندش، انداختنش به این پهلو، به آن پهلو، به رو، به پشت؛ «مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ»؛ بدن حسینت یک جای سالمی ندارد. «مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرَّدَا»؛^۱ این جمله را

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲. همان.

۳. همان.

قلب زنده

دیگر معنا نمی‌کنم، نمی‌توانم هم معنا کنم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید شما جمع وقتی برای حسین علیه السلام ما گریه می‌کنید، روح مادرم وارد مجلس می‌شود.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا»؛ خدا! به حقیقتت، با این کمبودهای فراوان برف و باران، خدایا! به طور کامل، جامع، برف و بارانت را بر این مملکت، بر این منطقه نازل فرما؛ خدایا! ما را از عنایاتت به خاطر گناهان مان محروم نفرما؛ خدایا! آنچه به خوبان عالم دادی، به ما هم عنایت کن، بدی‌هایی که از خوبان عالم برگرداندی از ما برگردان؛ خدایا! وجود مبارک امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و کشور ما و مردم ما و حوزه‌ها و فقها و مراجع ما قرار بده؛ برحمتک.



جلسه ششم

دعای غیر مستجاب

دعا

مرز استجابت دعا

در طول تاریخ ثابت شده که بیراهه در بین همه ملت‌ها، خانواده‌ها، افراد، انسان را دچار خسارت می‌کند. گاهی هم این خسارت‌ها قابل جبران نیست یا خسارت آن قدر سنگین است که انسان نیرو، ابزار و وسایل جبرانش را ندارد یا این که فرصت جبران خسارت از دست رفته، وقتی نمانده. اگر ابزار و وسایل و نیرویی مانده باشد، خسارت دیده بخواید جبران کند، می‌تواند در باز است. اگر فرصتی نمانده باشد، خسارت دیده نمی‌تواند جبران کند. یک آیه برای نمونه از قرآن مجید در رابطه با کسی که فرصت را از دست داده برای تان قرائت می‌کنم، خیلی آیه مهمی است. اگر بنا باشد کسی بیدار بشود، با همین آیه بیدار می‌شود. عمر، وقت، زمان، یک فرصت بسیار با ارزشی برای جبران خسارت‌هاست، ولی کسی عمرش تمام شده، به لحظات آخر رسیده، طبق آیه شریفه در مرز خروج از دنیاست، ولی هنوز خارج نشده و به این مرزی هم که رسیده، به فرموده قرآن در آیه دیگر، پرده کنار رفته و دارد با چشم سر و با چشم دل، آن چه مربوط به خودش است، دارد می‌بیند. آن جا هم دیگر جای شک و جای تردید و جای وسوسه و این مسائل نیست که حالا به خودش دل‌داری بدهد، اطمینان بدهد آن را که دارم می‌بینم، واقعیت ندارد؛ هر چه را که دارد می‌بیند یقین به واقعیت هم کنارش هست. وقتی عاقبت خودش، خسارت‌ها و ضررهای از دست رفته را



می‌بیند، در حال یک دعای خالص قرار می‌گیرد، این‌جا دیگر دعا قاطی ندارد، ریا ندارد، شائبه ندارد، دعا یک دعای خوبی است، یک دعای خالصی است، یک دعایی است که با سوز دل همراه است، ولی صددرصد این دعا مستجاب نخواهد شد، ولی دعا دعای خوبی است. دعای با سوز است، دعا با دل‌سوختگی است، دعا با تضرع است؛ اما پروردگار عالم برای استجاب این دعا ضمانت امضا نداده، بلکه عدم استجابتش را ضمانت داده و امضا داده که من در این مرز این دعا را مطلقاً قبول نمی‌کنم و استجابت هم نمی‌کنم؛ اما دعا دعای زیبایی است، متن خیلی خوبی است، درخواست، درخواست بارزشی است این متن دعای محتضر، آن که در مرز خروج از دنیا و ورود به آخرت قرار گرفته؛ یعنی دیگر روابطش با دنیا و زن و بچه و خانه و کسب و کار دارد سست می‌شود و این روابط دارد تار عنکبوتی می‌شود و ارتباطش با کسانندگی آخرت قوی‌تر از سیم بُکسِل و هر طناب پیچیده‌ای می‌شود. موسی بن جعفر علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: آخرت به شدت دارد او را می‌کشد، هیچ چاره‌ای ندارد جز این که وارد آن طرف بشود، کاری نمی‌تواند بکند، اگر توان فراری بود که شاهان، روسای جمهور، رستم‌ها، قدرت‌مندان، ثروت‌مندان خیلی راحت از این مرز برمی‌گشتند، ولی کسی تا حالا برنگشته. حتی راه برگشت تمام انبیاء علیهم السلام را خدا از این مرز بسته؛ این هم سندش ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَمِيَّتُونَ﴾؛ حیب من! تمام انبیای علیهم السلام قبل از تو را که من در کام مرگ انداختم، یعنی از این مرز ردشان کردم و هیچ کدام برنگشتند و تو را هم به این مرز می‌رسانم، رَدت می‌کنم به جهان بعد و هیچ دری برای برگشت تو باقی نگذاشتم؛ بقیه مردم هم همین‌طور. ولی مهم این است که برادران و خواهران! پروردگار می‌فرماید: در این مرز چشم سر و چشم دل تمام وعده‌های خدا را به نیکان و به بدان می‌بیند و می‌فهمد، هم حقیقت و واقعیت دارد، درک می‌کنند که تخیل نیست، تمثّل نیست، قدرت واهمه این اشکال و مسائل را در مقابل دید بیرون‌شان نساخته و عین واقعیت است. حالا دعا؛ ببینید دعای کسی که در مرز است، خسارت هم کرده، فرصت جبران خسارت‌ها هم تمام شده،

زمان دیگر ندارد، خوب من زمان داشته باشم دیوار خراب خانام را می‌سازم، زمان داشته باشم می‌روم بیماریم را دوا می‌خورم معالجه می‌کنم، زمان داشته باشم بقیه درس را می‌خوانم، اما وقتی زمان از دستم رفته، هیچ کاری از دستم بر نمی‌آید، کار تمام است، به تعبیر قرآن مجید ﴿فُضِيَ الْأَمْرُ﴾؛ کار از کار گذشته، دست و پا هم نزن.

دعا در لسان انبیاء

حالا دعا؛ این دعا عین دعای همه انبیای خدا ﷺ با اسم رب شروع می‌شود که به نظر می‌رسد انبیاء ﷺ در تمام دعاهاشان کلید اجابت را در توسل دل به ربوبیت پروردگار می‌دانستند؛ یعنی انبیاء ﷺ در توسل قلبشان به خدا مالک مربی، جز وجود مقدس او را نه می‌دیدند، نه حس می‌کردند. چون می‌دانستند کسی غیر از خدا را به عنوان مالک نمی‌شود نگاه کرد، به عنوان مربی هم نمی‌شود نگاه کرد. انبیاء ﷺ جلوه مربی‌گری حقند، از خودشان که چیزی ندارند. ابزار مربی‌گری پروردگار و این اسم رب، شبانه‌روز ده بار در سوره حمد به صورت واجب به وسیله نمازگزاران گفته می‌شود، ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛^۱ در سجده و تشهد و رکوع هم گفته می‌شود؛ البته می‌شود هم گفته نشود، یا مردم می‌گویند سبحان ربی العظیم و بحمده، یا می‌گویند سبحان الله سبحان الله سبحان الله؛ اما واجبش ده بار تکرار می‌شود که ما این مالکیت مطلقه و مربی‌گری وجود مقدس او را نسبت به عالم تکوین و عالم تشریح، دائم به خودمان تلقین بکنیم که ما مالکی و مربی در این عالم هستی به غیر خدا نداریم و هرکس ژست مالکیت مثل فرعون بگیرد و بگوید ﴿أَنَا رَبُّكُمْ﴾؛^۲ یا ژست استادی مثل هیکل و لنین و نیچه و دیگران بگیرند، رد بکنند آدم که همه‌تان دروغ می‌گویید؛ دروغ‌هایی هم که به مردم گفتید ضررهایش الآن آشکار شد.

۱. بقره: ۲۱۰.

۲. فاتحه: ۲.

۳. نازعات: ۲۴.

ربوبیت دروغین

فروید گفت من استاد روانشناسی‌ام، دروغ گفت، روان‌ها را تخریب کرد، نیچه و هگل و مارکس و لنین گفتند استاد اقتصادیم، کل جهان را با مرام اشتراکی از همه مشکلات نجات می‌دهیم، دروغ گفتند، مشکلات را اضافه کردید. چه خطرناک شاگرد بیاید ادعای استادی بکند! چه خطرناک است مملوک بیاید بگوید من مالکم و با این دروغ فرهنگ، فکر و آرایش را تحمیل بکند. خیلی از مردم کشور ما از دانشجو گرفته تا دهاتی زیر بار این دروغ‌ها دارند دست و پا می‌زنند و خودشان هم نمی‌دانند و گاهی هم نمی‌خواهند بدانند و ما هم که می‌گوییم که بیایید آزاد بشوید، اغلب ما را مسخره می‌کنند. ما می‌گوییم آزادی حق شما مردم است، شما از مالک‌های قلبی و مربی‌های قلبی، آزاد کنید خودتان را، شما بیایید زیر شهر نورانی مالک پروردگار و ربوبیت حضرت حق و پرورش‌دهندگی وجود مقدس او؛ مسخره می‌کنند.

دعای آدم و حوا علیهم‌السلام

دعا با ربّ شروع شده، چه قدر زیباست! من چند تا دعای انبیاء علیهم‌السلام را هم بی‌ترجمه برای‌تان بخوانم. ببینید همه جا با ربّ شروع می‌شود. آدم البته این جا با کمک همسرش دو تایی با هم **﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾**؛^۱ من توبه با ادب‌تر از این در هیچ کتابی ندیدم، این شکل توبه آدم و حوا دریایی از ادب است، آدم لذت می‌برد، زنده می‌شود. بیاییم از بابای‌مان این ادب را ارث ببریم؛ هرزگی، بی‌ادبی، دریدگی، سفله‌گی، پستی، عصبیت بی‌جا همه ارث ابلیس است، همه؛ **﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾**؛^۲ این جا دریای ادب است و **﴿وَإِنْ لَمْ نَعْفِرْ لَنَا﴾**؛^۳ نمی‌گویند ما را بیامرز، می‌گویند اگر اراده‌ات تعلق بگیرد محبوب ما! ما را نیامرزی، **﴿وَتَرَحَّمْنَا﴾**؛^۴ اگر اراده‌ات

۱. أعراف: ۲۳.

۲. أعراف: ۲۳.

۳. أعراف: ۲۳.

۴. أعراف: ۲۳.



تعلق بگیرد به ما رحم نکنی، ﴿لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱؛ فرصت جبران خسارت وارد شده به خود را دوتایی نخواهیم داشت، چون ما با فرشتگان بودیم، بیرون مان کردند، در بهشت بودیم بیرون مان کردند، در رفعت بودیم، هبوطمان دادند؛ باید تسلیم نهی می‌شدیم ﴿وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾^۲؛ نشدیم، همه این‌ها خسارت است؛ این دعای آدم.

دعای نوح علیه السلام

دعای نوح علیه السلام؛ باز با رب شروع می‌شود، همه را هم جواب داده خدا، جواب‌هایش را دیگر من نمی‌خوانم، ﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجِرًا كَهَّارًا﴾^۳؛ خدایا! این جنس دوپا کل دنیا را نجس کرده، پاکش کن؛ نجس‌ها را بردار، زمین را بده به پاکان، اما با تکیه به رب.

دعای ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السلام؛ ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادِعَ غَدْرِذَى زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾^۴؛ با یک رب بیابان بی‌آب و علف را تبدیل به شهر مکه کرد و کعبه دل‌ها را آن‌جا گذاشت و کل کره زمین را به آن‌جا جهت داد، با یک یا رب درست گفتن و راست گفتن.

دعای موسی علیه السلام

موسی علیه السلام؛ ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ﴾^۵؛ خدایا من نعمت چشمم را، گوشم را، زبانم را، بدنم را، خوراکم را، هزینه تبهکاران و کمک به آن‌ها نمی‌کنم. من کمک به اصلاح‌گری می‌کنم نه به تبهکاری؛ نه پولم، نه زبانم، نه بدنم، نه چشمم، نه نعمتم را

۱. أعراف: ۲۳.

۲. بقره: ۳۵.

۳. نوح: ۲۶ و ۲۷.

۴. ابراهیم: ۳۷.

۵. قصص: ۱۷.

محال است خرج تبهکار کنم که به تبهکاری اش ادامه بدهد. بله، یک گنه کاری می خواهد توبه کند، آن را با جان و دل هزینه اش می کنم، می گویم بیا آدم شو؛ اما من به حیوان وحشی کمک نمی کنم که بیشتر لگد به مردم بزند، این کار را نمی کنم. این آیه شریفه باید تابلوی بسیار باارزشی برای حکومت باشد، بسیار با ارزش.

مبارزه با فساد

وقتی یک خانمی از منطقه اش می آید، می رسد مسجد کوفه، امیرالمومنین علیه السلام دست هایش را بلند کرده تکبیره الاحرام نماز واجب را بگوید که خانم ناله می زند، امام از محراب برمی گردد چه شده تو را؟ یعنی اگر وقت نماز است، داری تکبیره الاحرام می گویی، فرجه داری، فرصت داری، نماز از بین نمی رود، نماز من خدا را بگذار، برو دنبال عبدم که دارد ناله می زند، او واجب تر است؛ این خط سیر قرآن و امیرالمومنین علیه السلام را که برای کل فرمانداران، شهرداران، روسا، مدیران، استان داران، حاکمان، صندلی داران قرار داده، خدا و علی علیه السلام پشت به خدا کردن و به علی علیه السلام کردن یعنی دوزخ رفتن، بی برو برگرد؛ امام علیه السلام از محراب برگشت، گفت خانم چه چیز شده؟ از داخل صفاها رد شد، آمد کنار محراب شکایت کنندگان، شما هم راست بگویید، حاکمان! شما بپذیرید راستگویان را، گله مندان و شکایت کنندگان شما هم به حق خدا قسمتان می دهم راست شکایت کنید، برای هوا و هوس و برای دل خودتان، برای قوم و خویش تان شکایت نکنید، برای باز شدن گره شکایت بکن. امام علیه السلام نشست، اسم این خانم سوده بود، چه شده؟ گفت فرمانداری که برای ما فرستادی ظالم است، شکم باره است، مال خور است، دهانش برای اختلاس باز است، این هم مدارکش، او راست می گفت، امیرالمومنین علیه السلام هم می دانست شاکی راست می گوید، امیرالمومنین علیه السلام می بیند شاکی برای خودش اصلا شکایت ندارد، برای مردم منطقه دارد شکایت می کند؛ فرمود یک نامه به من بدهید، یک صفحه به من بدهید، روی صفحه به فرماندار نوشت منطقه حکمرانی را رها کن بیا کوفه، نامه را داد به شاکی فرمود: برو، خودش هم به محراب تکیه داد زار زار گریه کرد، گفت خدایا! شاهدی من این فرماندار را فرستادم برای عدالت، برای حل مشکل مردم،



خدایا! من مامور به ظاهرم، خدایا او خودش را پیش من این‌گونه نشان داد که اهل دین است، اهل ایمان است، اهل درست‌کاری است، اختلاس‌چی نیست، دزد نیست، شکم‌باره نیست، خدایا! من که همین الان شکایتش را شنیدم، عوضش کردم. کار این‌جا حل می‌شود، اما من را بیمارز، قیامت‌گردن من نگیری این کار راه، یعنی حاکمان، استان‌داران، شهرداران، صندلی‌داران، اگر کسی را بگذارید ظالم به مردم باشد بفهمید و درجا بیرونش نیندازید، قیامت از گیر خدا طبق گفته علی علیه السلام در نمی‌آیید، خدا با شما قوم و خویشی ندارد، سخت است، قبول نکنید، بگذارید یک آدمی که عدالت برایش سخت نیست بیاید کار بکند، دل‌تان نمی‌سوزد بدهید به یک دل‌سوز، این ناله‌ها جهنم می‌سازد برای صندلی‌داران.

ادامه بحث دعای موسی علیه السلام

موسی علیه السلام گفت: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ»؛^۱ یک لحظه با تبهکار نمی‌سازم، یک لحظه؛ چون اگر بخواهم بسازم نعمت‌های داده شده بر من را باید خرجش بکنم، دعوتش کنم سفره بیندازم، خانه‌اش بروم، شب‌نشینی با او داشته باشم، حرفش را گوش بدهم، شکایت دیگران را علیه او گوش ندهم.

دعای عیسی علیه السلام

و اما دعای مسیح: «رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا»^۲.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله

و اما رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ دعای پیغمبر است: «رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»^۳. دعای امیرالمؤمنین علیه السلام دیگر خودتان همه می‌دانید، چه قدر در کمیل یا رب یا رب گفته، با چه اشکی با چه سوزی.

۱. قصص: ۱۷.

۲. مائده: ۱۱۴.

۳. مؤمنون: ۱۱۸.

داستان قرآن خوانی برای مرده

حالا بعد این آیات که همه با رب و ربنا شروع شده، خسارت دیده رسیده به مرز خروج از دنیا و ورود به قیامت، همه چیز را هم دارد به حقیقت می‌بیند، همه چیز را دارد می‌بیند، حق است. من یک خبرهای خوبی دارم به شما بدهم، همه‌اش را نمی‌توانم به شما بگویم، یکیش را می‌گویم، حق بودن را می‌خواهم بگویم که تخیل نیست، تمسخر نیست، خیال‌بافی نیست. یک شب قم حدود ساعت دوازده شب بود، هیچ جا باز نبود، ماشینم کار نمی‌کرد، نه الان، حدود سی و پنج چهل سال پیش، تمام شهر قم شاید بیست تا تا کسی نداشت، من هم مانده بودم پیاده از جمکران برگشته بودم، شب چهارشنبه بود، رسیده بودم به اول شهر، راهم هم به محل اسکانم دور بود، خسته هم شده بودم، در فکر بودم با این خستگی چگونه خودم را به منزل، به حجره برسانم؛ یک تاکسی کهنه خیلی معمولی آمد رد بشود، من دست بلند کردم، ایستاد، خیلی با ادب و با محبت گفتش که بیا بالا، نشستم بغل دستش. گاهی چه پیش آمدهایی می‌شود که آدم نمی‌داند، گفت کجا؟ من اصلا بی توجه به رفتن به خانه یا به حجره شده بودم، به او گفتم که هر جا تو دلت می‌خواهد، گفت آزادم؟ گفتم آره، گفت بیرمت یکی از جاهای خیلی خوب؟ کاری نداری؟ گفتم نه. راه افتاد، تقریباً یک مقدار از شهر آمد بیرون، یک مقدار، خیلی نه، یک در گاراژی مانند بود، پیاده شد آرام در زد، کسی که پشت در بود مثل این که با این راننده تاکسی سابقه داشت، نه و نو نکرد، کیست؟ چه کار داری این وقت شب؟ نه، در را باز کرد و با هم‌دیگر سلام و علیک کردند و گفت داخل می‌آیی؟ گفت آره، آمد نشست پشت تاکسی، وارد شدیم، او در را بست، من دیدم که قبرستان است، ولی در را بست. تاکسی‌اش را نزدیک قبرها ترمز داد و گفتش که بیا پایین، یک مقدار گشتیم در قبرها، گفت مشکلی نداری؟ گفتم نه؛ آمدیم کنار قبرهایی که خالی بود، مرده دفن نکرده بودند، به من گفت که قبرهای خالی را می‌بینی؟ بعضی از این قبرها مرده‌هایش الان زنده‌اند، یا در عروسی‌اند یا در عقدکناند، یا در عرق‌خوریند، یا در گناهند یا در عبادتند، تا صبح می‌میرند می‌آورندشان این‌جا؛ گفت بنشین سر یکی از این قبرها، پایت را دراز کن، یک خرده قبر را نگاه کن، گفتم چشم، خودش بلند شد رفت از داخل تاریکی‌های قبرستان یک کسی را آورد، عبا روی دوشش



بود، چهره خیلی وزینی بود؛ گفت که من امشب مهمان دارم، من را داشت می‌گفت، گفت بیست سال است تو در این جایی، از چیزهایی که دیدی یکی از آن‌ها را برای این امشب بگو، دو تا هم نگفت، گفت چشم. فکر می‌کرد این راننده تاکسی اهل تصرف است، یعنی از مقام بالا دارد با او حرف می‌زند، گفت یکی از آن‌ها را برای این بگو. گفت که چند وقت پیش یک مرده‌ای را از همدان آوردند، گفت قبرش هم در آن قطعه است، دور بود، گفت وقتی دفنش کردند من آن‌جا بودم، خانواده‌اش، بچه‌هایش، من را دیدند، من را صدا زدند، خیلی محترمانه گفتند که این بابای ما آدم بدی نبود، حضری عصرهای پنجشنبه بیایی کنار قبرش قرآن بخوانی؟ هر مقداری که خودت دلت می‌خواهد، حق الزحمه‌اش را هم می‌پردازیم، گفتم بله، پنج شش ماه کارم این بود، شب‌های جمعه هم بچه‌هایش از همدان می‌آمدند و قبر را می‌شستند و پولی به من می‌دادند و می‌رفتند. گفت یک روز پنجشنبه خانه‌مان بتایی داشتیم، نرسیدم بیایم. گفتم فردا جمعه می‌روم سر قبرش، جمعه رفتم مقدار قرآنی که باید می‌خواندم خواندم، تمام شد هفته دیگر شب جمعه، روز عصر پنجشنبه آمدم کنار قبر دیدم بچه‌هایش آمدند، گفتند آقا! هفته پیش چرا بابای ما را بی نصیب گذاشتی؟ خیلی ناراحت بود. گفتم من بی نصیب نگذاشتم، من قرآنش را خواندم، گفتند خواندی، روز جمعه خواندی نه شب جمعه، بابای ما به ما گفت من شب جمعه در خوابان این قبرستان که از عنایات خانواده‌شان، حالا برای‌شان نماز فرستادند، صدقه فرستادند، قرآن فرستادند، بهره‌مند بودند و من سر سفره‌ام هیچ چیز نبود، شرمند شدم. گفتم من فکر می‌کردم، اشتباه نکردم، اما اشتباه کردم. بعد به من گفت پاشو برویم، از قبرستان آمدیم بیرون، گفت کجا بروم فکر نکنم دیگر جایی دلت بخواهد با من بیایی، فردا هم درس داری، برسانمت در خانه‌ی‌تان؛ رساند من را در مدرسه یا خانه، هر کاریش کردم کرایه تاکسیش را بدهم گفت نه، برو تا بینمت که تا الآن که پیش شما هستم دیگر هم ندیدمش.

درخواست انسان بدکار در آستانه مرگ

آن کسی که خسارت دیده، کنار مرز خروجی است، طبق قرآن هرچه را می‌بیند، درست می‌بیند. آن چه که می‌بیند چنان دردآور، رنج‌آور، پشیمانی‌ساز و فشار آور به روح است که با

خلوص به پروردگار می‌گوید: ﴿لَعَلَّ أَعْمَلَ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾^۱؛ الهی! پروردگارم! من را ببر اول جاده تکلیف، سر پانزده سالگی، تا با عمل صالح تمام خسارت‌هایی که کردم جبران کنم؛ عرق خوری‌ها را، رباخوری‌ها را، روابط نامشروع را، دروغ‌ها و زناها و ظلم‌ها و اختلاس‌ها و دزدی‌ها را همه را جبران کنم. این خیلی دعای قشنگی است، خداوند می‌فرماید: خودم به او می‌گوییم کلاً، فرصت تمام شده، خسارت‌ها قابل جبران نیست، چون زمانی وجود ندارد، ﴿إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾^۲؛ این تکه روان کاوی قرآن است، این بماند. بعد به او می‌گویند: ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۳؛ تو داری از مرز دنیا عبور می‌کنی، وارد محلی می‌شوی به نام برزخ، جایی بین این دنیا و آخرت، نه این دنیاست و نه آخرت، نشانه‌هایی از این‌جا را دارد، نه کامل و نشانه‌هایی از آخرت را دارد، نه کامل؛ ببینید راه اشتباه، مسیر غلط، مسیر شهوات حیوانی، مسیرهای ابلیسی، مسیرهای ماهواره‌ای، مسیرهای فیلمی، انسان را دچار خسارت می‌کند و بعد وقتی به این مرز می‌رسد، خسارت‌ها را کاملاً حالی‌ش می‌شود، می‌خواهد به جبران برخیزد، فرصت از دست رفته.

انسان مومن در آستانه مرگ

حالا ضد این آدم، ضد همین، کسی که مسیر را درست رفته، کسی که مسیر را درست رفته، کسی که مسیر را درست رفته؛ یک خانمی، در کتاب‌ها هم نوشتند، داستانش مفصل است، بماند برای وقتی دیگر، برادرزاده‌اش کنار بسترش نشسته بود، دید عمه‌اش آمد در مرز خروج، نفس‌ها دارد به شماره می‌افتد، ای کاش همه دخترها و خانم‌های امروز ایران این حرف را می‌شنیدند، گفت عمه جان! چه میل دارید؟ هیچ چیز، عمه جان! برای تان چه کار کنم؟ گفت کاری ندارم، گفت کاری ندارم عمه جان! من کارهای خودم را انجام دادم، از جمله تا حالا شش هزار بار ختم قرآن کردم، شش هزار بار. تمام مملکت مصر تکیه‌شان به قبر این خانم

۱. مؤمنون: ۱۰۰.

۲. مؤمنون: ۱۰۰.

۳. مؤمنون: ۱۰۰.

است، در جنگ قبل از انقلاب بین اسرائیل و مصر، هواپیماهای مصری می آمدند متوسل به این خانم می شدند، روی حرمش پرواز می کردند، بعد می رفتند دشمن را می زدند، گفت عمه جان! چیزی نمی خواهی؟ شش هزار بار ختم قرآن کردم؛ گفتم عمه! دکتر، دوا، غذا؟ گفت نه عمه جان! فرصت تمام است، بعد این آیه را شروع کرد به خواندن دم مردن ﴿اللَّهُمَّ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾؛ عمه جان! من دارم می روم در یک خانه امنیتی که کنار پروردگار است ﴿اللَّهُمَّ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾؛ برادرزاده اش می گوید: میم عند ربهم در دهانش بود، از دنیا رفت. این هم یک بهره گرفته، یک سود کرده. ما دو تا راه داریم، من در جلسه بعد این دو تا راه را با چند تا آیه و با یک قطعه نهج البلاغه باید برای تان بگویم، خیلی عالی است؛ یا راه مثبت است، یا راه منفی است، راه مثبت به سود دائم می رسد، راه منفی به خسارت دائم و مانع از رسیدن فیوضات الهی به انسان است.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

برای جوان ها یک روضه بخوانم، مبین ها هم در گریه به ابی عبدالله علیه السلام اقتدا کنند، اما اصل روضه برای شما جوان ها. چه جوانی! امام صادق علیه السلام می فرماید علی اکبر ما از ولادت تا روز عاشورا یک پلک به هم زدن از خدا جدا زندگی نکرد، یک پلک به هم زدن. آدم در روز گاهی ده ساعت خدا یادش می رود، یک مرتبه مودن می گوید قد قامت الصلاة، آدم یاد خدا می افتد، اما این که آدم در کار زندگی باشد و یک چشم به هم زدن خدا را یادش نرود این چه داستانی است! آیا این دلیل بر عصمت قطعی علی اکبر نیست؟ و الله هست. صحبت این نبود که یک پدر نیم ساعت، یک ساعت دیگر دارد داغ جوان می بیند. صحبت این بود کسی که دارد می رود میدان، همه ارزش هاست، این جگر ابی عبدالله علیه السلام را سوزانده که این بدبخت های خسارت کننده چه کسی را دارند می کشند، نه صحبت بچه

۱. أنعام: ۱۲۷.

۲. أنعام: ۱۲۷.

من، نه؛ صحبت همه ارزش‌ها برای جهان که چرا باید بنی امیه بمانند و این معدن باید از کل جهان گرفته بشود، درد این است، این است درد، این است. یک دو بی‌تی؛ وقت مردن گفت افلاطون و مرد، حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن. یک حیف که یک انسان والا بمیرد و صد حیف که یک آدم نفهم، ظالم عوضی زنده بماند. صد حیف. حضرت سکینه علیها السلام می‌گوید: وقتی برادرم می‌رفت، من آمدم کنار بابایم، دیدم مثل آدم محتضر دارد نفس می‌کشد، ولی او دارد می‌رود. یک بار برگشت، علی اکبر علیه السلام نمی‌دانست بابا آب ندارد؟ خوب می‌دانست برای چه برگشت، آن دنبال آب نیامد، او شنیده بود زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام هر یک قدمش نود حج و عمره قبول شده ثواب دارد، گفت بروم زیارت امام و یکی هم بروم بابا من را ببیند خوشحال می‌شود، خوشحال کردن بابا، خوشحال کردن خداست. برگشت، بقیه‌اش را من تحمل ندارم تعریف بکنم. پس پیامد شاه معشوق الست، بر سر نعش علی اکبر نشست، سر نهادش بر سر زانوی ناز، گفت کای بالیده سرو سرفراز، ای ز طرف دیده خالی جای تو، خیز تا بینم قد و بالای تو، این بیابان جای خواب ناز نیست، این منم صیاد تیرانداز نیست، این قدر بابا دل‌م را خون مکن، زاده لایلا مرا محزون مکن، خیز بابا تا از این صحرا رویم، نک به سوی خیمه لایلا رویم. پسر! من همه بدن‌ها را توانستم جابه جا کنم، ولی پسر! به دو دلیل تو را نمی‌توانم تو را جا به جا کنم؛ یکی برای این که بابا دیگر طاقتی برای من نمانده پسر، دلیل دیگرش هم این است که بابا این قدر بدنت را قطعه قطعه کردند، من نمی‌توانم بدنت را حرکت بدهم، عزیزم! عزیزم!

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا؛ اللهم اهلک اعدائنا؛ اللهم اید فقھائنا و مراجعنا؛ اللهم لا تسلط علینا من لا یرحمنا؛ اللهم اشف مرضانا؛ اللهم اجعل عاقبة امورنا خیرا».



جلسه مقسم

بزرگ ترین نعمت الهی

عقل، نعمت الهی

همه می‌دانیم یکی از نعمت‌های بی‌نظیر، عظیم و مفیدی که خداوند به انسان عطا کرده، کسبی نیست؛ به فرموده ائمه‌ی علیهم‌السلام ما عطیّه است، یعنی بخشش است، لطف، رحمت، کرم، آقایی، بزرگواری و ربوبیت او، سبب بخشیدن این نعمت به انسان شد؛ البته به این کیفیتی هم که به انسان عطا شده به هیچ موجودی عطا نشده و آن عقل است. گرچه دایره دید او و منظرگاه او محدود است، یعنی آن قدر قدرت و توان ندارد که نور او تمام زوایای حیات را روشن کند و هرچه را که یک زندگی پاکِ کامل لازم دارد، راهنمایی کند؛ ولی به مقداری که کلیات را درک بکند، به مقداری که بخشی از خوبی‌ها و زشتی‌ها را بفهمد و به انسان بنمایاند، توان دارد، قدرت دارد و روز قیامت هم قرآن می‌فرماید و هم ائمه طاهرین علیهم‌السلام می‌فرمایند یکی از مایه‌هایی است که در دادگاه‌های قیامت، برای رسیدگی به پرونده‌ها مورد نگاه خداست، کوتاه مساله این است که در دادگاه قیامت به او می‌گویند عقل داشتی. هم خود عقل یک حدودی از خوبی‌ها و زشتی‌ها را می‌فهمد و هم صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم‌السلام و دوازده امام علیهم‌السلام را من به کمک این چراغ در وجود و این نور فرستادم که با کمک انبیا و ائمه علیهم‌السلام میدان دیدش کامل بشود، تمام قواعد و قوانین یک زندگی سالم و پاک و بی‌درد سر و بی‌ظلم و بی‌جور و بی‌علم را بفهمد. یک آیه در این زمینه عنایت کنید، بسیار آیه مهمی است، در سوره تبارک که می‌فرماید: قیامت به دوزخیان گفته می‌شود



وقتی که در دوزخند ﴿أَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾^۱؛ آن روزگاری که در دنیا بودید، کسی نیامد شما را به این دوزخ، به این عاقبت زشت، به این عاقبت بد، هشدار بده؟ یعنی هیچ کس نبود؟ ﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ﴾^۲؛ ظاهراً همه جواب می‌دهند که هشدار دهنده آمد. خوب اگر هشداردهنده آمد پس چرا آمدید در جهنم؟ پاسخ دوزخیان این است ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾^۳؛ اگر ما حرف این هشداردهنده‌ها را پذیرفته بودیم، این‌جا نسمع به معنای شنیدن همراه با قبول است، نه صدا به گوش‌مان خورد، صدای همه انبیا و ائمه علیهم‌السلام به حیوانات زمان خودشان که در خانه داشتند یا در کوچه بودند هم خورد ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ﴾^۴؛ یعنی اگر ما با گوش قبول شنیده بودیم، صدا که به گوش‌مان خورد، رد شدیم. سیزده سال پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آن صدای ملکوتی‌اش، گاهی در خانه، گاهی در مسجدالحرام، قرآن قرائت می‌کرد، مردم هم می‌شنیدند و به هم‌دیگر می‌گفتند که عجب جادوگری شدیدی است! اصلاً ما سحر سخن و جادوی سخن، این‌گونه ندیدیم. این صدا شنیدن است، فایده ندارد. دیدن هم همین‌جور است، قرآن مجید به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوید: ﴿وَتَرَاهُمْ يُنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۵؛ می‌بینند تو را ولی نمی‌فهمند تو را؛ یعنی با چشم حیوانی دارند نگاهت می‌کنند، می‌بینند تو را؛ وقتی از هم‌دیگر سؤال می‌کردند که چه می‌بینی؟ می‌گفت چیزی نمی‌بینیم، یتیم عبدالله است، کسی نیست. انسانی که در دانش و در حکمت ثابت شده، دانای به تمام معارف ملکی و ملکوتی بوده، می‌گفتند چیزی نمی‌بینیم، یتیم عبدالله است، با تحقیر. ﴿وَتَرَاهُمْ يُنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۶. چه قدر هم برادران و خواهران قرآن اصرار دارد که در نگاه کردن‌های تان به حقایق عقل وصل به

۱. ملک: ۸.

۲. ملک: ۹.

۳. ملک: ۱۰.

۴. ملک: ۱۰.

۵. أعراف: ۱۹۸.

۶. أعراف: ۱۹۸.



چشم بکنید که از حالت رویت در بیابید، وارد حالت نظر بشوید، نه رویت؛ به همه ما می‌گوید
﴿أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ واقعا با نگاه عقلی نگاه نمی‌کنید که
فرمان‌روایی بر کل آسمان‌ها و زمین یک فرمان‌روایی است، یک دانه است؛ اگر دو تا بود که
نظام به هم می‌ریخت، اگر دو تا بود که نظام ادامه پیدا نمی‌کرد، اگر دو تا بود که به قول
قرآن مجید فساد عمومی حاکم می‌شد، ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾.^۲

دیدن واقعی

قرآن دارد: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾^۱، لقمه را که می‌خواهی بخوری واجب است نظر
کنی، نه ببینی؛ دیدن که همه‌مان وقتی می‌خواهیم بخوریم، می‌بینیم؛ نظر یعنی چه؟ یعنی
دقت عقلی کن چند میلیارد چرخ در این دنیا گشته تا این لقمه درست شده، چه قدر زمین دور
خودش چرخیده تا این یک لقمه درست شده؟ چند بار زمین دور خورشید گشته تا این لقمه
درست شده؟ چه قدر حرارت خورشید هزینه سطح دریا شده تا ابر آمده بالا باران درست
شده؟ باریده، آبیاری شده؛ چه قدر معدن به کار گرفته شده تا این لقمه درست شده؟ تا
تراکتور درست بشود، بیل درست بشود، کلنگ درست بشود، تا این لقمه درست بشود؛ چه قدر
ماشین و گاو در این زمین دویدند تا این لقمه درست بشود؟ چه قدر انسان‌ها و کشاورزها عمر
هزینه کردند تا این لقمه درست بشود؟ حالا رنگ، مزه، ویتامین‌ها، حالا هماهنگی لقمه را
با دندان‌هایت، با اعصاب، با دهانت، با زبانت، با مریت، با معده، با روده بزرگ، با روده
کوچک، با کلیه‌هایت، با کبدت، با رنگ پوستت، با رنگ مو و گوشت واستخوانت ببین، این
نظر است و گر نه نگاه که آلاغ هم به یونجه نگاه می‌کند و می‌خورد، اما به این جهان‌هایی
که ما از طریق لقمه می‌رسیم، نمی‌رسد که، آخر آخر هم از دل آیه درمی‌آید: گر شبی جانانه
در خانه‌اش مهمانت کند، گول نعمت را نخور مشغول صاحبخانه باش. ببین چه کسی با به

۱. أعراف: ۱۸۵.

۲. أنبياء: ۲۲.

۳. عبس: ۲۴.

کار گرفتن میلیاردها عوامل این لقمه را درست کرد و سر سفره‌ها گذاشت. قرآن می‌گوید به پیغمبر ﷺ مردم مکه می‌بینند، «تراهم»؛ با چشم «و لا هم ينظرون»؛ اما با عقل‌شان تو را نگاه نمی‌کنند؛ اگر با عقل‌شان نگاه بکنند، عین سلمان همان جلسه اول می‌فهمند که تو پیغمبری؛ اما سیزده سال نفهمیدند تو پیغمبری، همه‌اش گفتند یتیم عبدالله؛ اگر با نظر نگاهت می‌کردند که مثل ابوذر ایمان می‌آوردند به تو، الآن هم که نیست، قرآنش بین ماست. یک عده‌ای قرآن را نگاه می‌کنند، می‌بینند عجب قشنگ چاپ شده، جلد خوبی دارد، خط خوبی دارد، انشا قرآن مجید چه قدر زیباست! یا در ماشین‌شان است، یا در خانه‌شان، یا سر سفره عقدشان، یا در ختم مرده‌هاشان، همین.

شیوه زندگی آیت الله بروجردی

اما یک عده‌ای قرآن را نظر می‌کنند، یعنی قرآن را نقشه هندسی خدا برای ساختن پاک‌ترین زندگی می‌بینند؛ تمام کارهای‌شان را می‌آیند با این نقشه میزان می‌کنند، ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾؛ با این قرآن حیات طیبه پیدا می‌کنند، تمام نعمت‌ها را درست به کار می‌گیرند، با نظر به قرآن. من خیلی از مسائل مرحوم آیت الله العظمی بروجردی را می‌دانم، هم خواندم، هم رفتم سراغ نزدیک‌ترین نزدیکانش، در این چهل سال مشاهدات آن‌ها و شنیده‌های آن‌ها را یادداشت کردم؛ ایشان هشتاد و هشت سال عمر کردند، یک بار در یک جلسه‌ای که علمای بزرگ قم نشسته بودند صحبت وقت، عمر، روز، شب، ساعت شد، فرموده بودند در این هشتاد و هشت سال یک لحظه عمرم را ضایع نکردم و دور نریختم؛ این با نظر زندگی کردن.

گوش واقعی

گوش هم همین‌طور؛ گوش اگر بخواهد فقط صدا بشنود، کاری نمی‌کند. مردم مکه هم سیزده سال قرائت قرآن پیغمبر ﷺ را شنیدند، اما اگر گوش، گوش قبول باشد، قوی‌ترین



دزد زمان هارون الرشید را در طول سی سال تبدیل به یکی از عرفا و معلمین تربیت نفوس می‌کند، چون نصف شب که داشت می‌رفت دزدی یک آیه را با گوش قبول شنید، یک آیه؛ گوش قبول غوغا می‌کند.

داستان طلبه شدن دزد

خدایا! دلم نمی‌خواهد بعضی از حرف‌ها را نقل بکنم که در ارتباط با خودم است، سنگین است برایم، احتمال شائبه در آن هست، اما اگر برای بندگان تو جنبه پند دارد، جنبه درس دارد، جنبه تغییر دارد، جنبه تحوّل دارد، به من توفیق بده در این صورت برای مردم بگویم. معمولا من زیارت‌هایم در مشهد بیرون حرم حضرت رضاست، من این‌جور هستم، حتما هم اشتباه می‌کنم، یا نه درست است، داخل حرم نمی‌روم، می‌گویم این‌جا داخل حرم، زیر گنبد، جای ملائکه و ارواح انبیاء علیهم‌السلام و اولیاست، جای ما نیست؛ ما گدای بیرون در باید باشیم، بیرون در می‌نشینیم، ناله می‌کنیم، صاحب‌خانه هم صدای ناله را می‌شنود، مصلحت بداند سلام‌مان را جواب می‌دهد، مصلحت هم نداند هیچ چیز نمی‌گوید، راه را هم نمی‌بندد. اگر جواب هم ندهد باز آدم می‌آید تهران، میل پیدا کرد می‌رود مشهد، نمی‌بندد جاده را. آن گوشه‌ای که من همیشه می‌نشینم، رو به روی من دیوار است، بغل من هم دیوار است. محل رفت و آمد هم نیست؛ گاهی اگر از آن‌جا کسی رد بشود، حواس جمع باشد، دقت بکند که اغلب هم این‌جور نیست نمی‌تواند آدم را بشناسد، چون وقتی می‌خواهم زیارت بخوانم سرم را برهنه می‌کنم، معمولا عبا را جلوی صورتم می‌کشم که کسی کاریم نداشته باشد. این التماس دعا گفتن‌ها در حرم‌ها، در روضه‌ها کار بسیار ناپسندی است، یک نفر حالا اتفاقا سیمش وصل شده با این التماس دعا گفتن و پرت کردن حواسش و رابطه‌اش را قطع کردن، واقعا نامردی است. من داشتم زیارت می‌خواندم، دیدم که یعنی من که او را نمی‌دیدم، حس کردم یک کسی خم شد آرام گفت می‌دانم دارم زیارتت را قیچی می‌کنم، این را می‌دانم، می‌دانم نباید این کار را بکنم، اما دارم این کار را می‌کنم چون ممکن است بعدا نبینمت، نخواهم ببینم، نبینمت، نخواهم ببینم با تو حرف بزنم، اما با این کارم می‌خواهم یک حرفی به تو بزنم و بروم. خوب دیگر زیارت من را هم برید، عبا را از روی صورتم برداشتم و سرم را از برهنگی

در آوردم، دیدم یک روحانی است، واقعا هم چهره‌اش تو دل برو بود، از نورانیت و آثار سجده، گفت پنج دقیقه با تو حرف بزنم و بروم، گفتم بزن؛ گفت این‌جا حرم حضرت رضا علیه السلام است، شلوغ است، اگر خودت بودی و من، دوتایی پیراهنم را در می‌آوردم، پاهایم را هم بالا می‌زدم، زیر پوشم را هم در می‌آوردم، تا پشت و روی بدن من را نگاه کنی، پشت و روی بدن من بخشی از شاهنامه فردوسی است، تمام خالکوبیده‌ام من، رستم، سهراب، اسفندیار، نمی‌دانم گرشاسب، تمام این بزرگان شاهنامه روی من، زن و مردشان خالکوبی شده‌اند؛ اگر بخواهم بروم علاج بکنم باید اصلا قلفتی پوستم را درآورند، قابل علاج نیست. شغلم دزدی بوده، شب هم می‌دزدیدم، روز نه، یک دست‌یار هم داشتم، او هم با من بود، من الآن نمی‌دانم کدام شب احیا را گفت، بیست و یکم را گفت، نوزدهم را گفت، نمی‌دانم شب احیا بود، گفت ما روزش خانه‌ای در نظر گرفته بودیم شب برویم بزنیم، چون می‌دانستیم امشب مردم نیستند، دو تایی راه افتادیم، مسیر ما از خیابان ری بود، ما حدود یازده دوازده شب که رسیدیم، دیدیم از میدان قیام تا نزدیک سرچشمه دیوار به دیوار خیابان جمعیت است، اصلا راه رفتن نیست، می‌خواهیم برگردیم می‌بینیم پشت سرمان هم پر شده باید مزاحم مردم بشویم، به رفیقم گفتم گیر افتادیم، بنشین ببینیم چه خبر است! گفت نشستیم، گفت احیا تمام شد، رفیقم گفت ساعت دو است برویم دزدی؟ نه برویم خانه‌مان، گفت برویم، در راه که می‌رفتیم هنوز سحر نشده بود، به او گفت صبح که نوزدهم است، بیست و یکم است، هر چه هست من می‌خواهم بروم قم با خدا، با انبیا، با ائمه اطهار علیهم السلام، با علم آشنا بشوم، من امشب فهمیدم - این را می‌گویند گوش قبول - امشب فهمیدم حیوان وحشی‌ام، فکر هم کردم، خدا قصدش ساختن حیوان وحشی نبوده، ما جاده را اشتباه رفتیم. نظر، گوش قبول، عقل، ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾^۱؛ جهنمی‌ها می‌گویند اگر شنیده بودیم، به شنیدن پذیرفتن و فکر کرده بودیم، عقل را به کار گرفته بودیم، عقل که در یک حدی روشنایی دارد، در حدی به ما می‌فهماند که کارت درست است یا نادرست، ﴿مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۲؛ امروز دوزخی نبودیم. گفت رفتم قم، به یک

۱. ملک: ۱۰.

۲. ملک: ۱۰.



کسی گفتم راه و چاه درس خواندن را به من یاد بده، نگفتم هم چه کارهام، گفت بیا یادت می‌دهم، گفت در مسیر درس خواندن تمام خانه‌هایی را که دزدی کرده بودم، آن‌ها را هم در تعطیلات قم آمدم رفتم در خانه‌ها به صاحب‌شان گفتم دزد جنس‌تان، فرش‌تان، طلای‌تان من بودم، هیچ چیزیش هم نمانده، خوردیم و بردیم و به باد رفته، اگر مهلت می‌دهید، من الآن راهم را عوض کردم، آدم شدم، دیگر حیوان نیستم، پول‌تان را خرد خرد بیاورم بدهم. گفت یک نفر هم به من نگفت مدیونی هر جا رفتیم، گفت حالات باشد، نوش جان، برو همین راه الهی را ادامه بده؛ این را می‌گویند یاری خدا، این سندش در قرآن است ﴿إِنَّ تَتَضَرَّوْا اللّٰهَ يَتَضَرَّكُمْ﴾؛ تو به طرف من بیا، دل‌ها هم که به دست من است، خوب من همه دل‌ها را حکم می‌کنم از تو راضی باشند. پول‌شان را بردی، فرش‌شان را بردی، طلای‌شان را بردی، دل دست من است، همه‌شان را راضی می‌کنم. گفت تا این‌جا کارم معلوم شد حضور حضرت رضا (علیه السلام) را؟ گفتم بله، گفت الآن درس به قریب الاجتهاد شدن رسیده، گفت تو هم من را نمی‌شناسی، دنبال بیایی ببینی من چه کسی هستم، کجا می‌خوانم، کجا درس می‌دهم، گفت خیلی جاها هم منبر دعوت می‌کنند، خدا اثر کلامی در من گذاشته پای منبر توبه می‌کنند، گفت این‌ها همه مال من است، اما این‌که زیارت تو را قیچی کردم و بردیم می‌خواستیم این را به تو بگویم: تو نمی‌دانی چه کسانی پای منبر می‌آیند یا چه کسانی اتفاقاً به منبر برمی‌خورند، من امشب که دیدم تو را و فهمیدم تو را، می‌خواستیم به این حضرت رضا (علیه السلام) قسمت بدهم تا ملک الموت نیامده منبرت را قطع نکنی، خداحافظ و رفت؛ این را می‌گویند گوش شنیدن، این را می‌گویند چشم دیدن.

علت عدم اشتباه در مذهب شیعه

خوب برگردم به اول سخن، اعظم نعمت الهی به انسان عقل است. عقل یک میدان محدودی دارد که در حد آن میدان محدود ما مسئولیم، چون میدان دیدش محدود است. خدا انبیا و ائمه (علیهم السلام) را به کمک عقل فرستاده. شب ولادت موسی بن جعفر (علیه السلام) است، این



روایت هم از ایشان بشنوید: «يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ»؛ خدا برای مردم دو تا چراغ دارد، دو تا نورافکن، «حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ»؛ یک نورافکن قابل دیدن و بیرونی، یک نورافکن درونی، «فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيْمَةُ»؛ چراغ پرنور آشکارش انبیا، پیامبران و ائمه علیهم السلام اند، اینها همه معصومند و در هیچ برنامه‌ای اشتباه نمی‌کنند. خدا آن‌ها را قرار داده برای این که اشتباهات بشر را بگیرند، اما خودشان اشتباه نمی‌کنند، نه در دریافت اشتباه می‌کنند، نه در ابلاغ اشتباه می‌کنند، نه در عمل. تنها ملت‌های هم که اشتباه‌بگیر خدایی دارد، شیعه است، بقیه ادیان، ملت‌ها، جوامع و مذاهب‌ها پر از اشتباه است، چون اشتباه‌گیر ندارند، ندارند؛ لذا در اشتباه‌شان از زمان آدم تا حالا ماندند؛ لذا بعد از عیسی علیه السلام در اشتباهات‌شان ماندند، بعد از موسی علیه السلام ماندند، بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله آن کسانی که با ائمه نبودند، در اشتباهات‌شان در همه امور از توحید گرفته، تا قیامت و احکام ماندند، چون اشتباه‌بگیر ندارند، چون کل اشتباه می‌کنند، ولی ما کلمان اشتباه نمی‌کنیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمومنین علیه السلام، صدیقه کبری علیها السلام، امام صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام، امام جواد علیه السلام، اینها نور الهی هستند، اینها اشتباه نمی‌کنند، اینها را خدا گذاشته اشتباه دیگران را بگیرند و الا اگر ما اینها را نداشتیم، مثل بقیه اشتباه‌کار بودیم، خیلی هم راحت به انحراف کشیده می‌شدیم.

حلال شدن خوک

قرآن می‌گوید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكَ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَحَلْمُ الْخَنزِيرِ»؛ گوشت خوک حرام است، من کشور امارات داخل ماشین داشتم می‌رفتم به مقصدی منبر داشتم، در دبی پشت شیشه یک فروشگاه‌های بزرگ دیدم نوشته الخنزیر الحلال، من به این راننده شیعه گفتم: گوشت

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۵.

۲. همان.

۳. همان.

۴. مائده: ۳.



خوک حلال ما تا حالا نشنیدیم، این گوشت خوک حلال یعنی چه؟ قرآن مجید که مطلق گوشت خوک را حرام می‌داند، قرآن برای گوشت خوک راهی به حلال باز نکرده، گفت نه این‌ها علماشان گفتند اگر خوک نر و ماده بچه بزایند، آن بچه را همان روز اول بیاورید در یک منطقه بهداشتی که نجس نخورند، خون نخورند، گوشت لاشه نخورند، با شیر، با مواد غذایی تمیز، این‌ها را چاق بکنیم، این گوشت حلال است؛ یعنی عالم مکتب اشتباه دارد ولی اشتباه‌بگیر ندارد، یعنی کسی نیست به او بگوید داری اشتباه می‌کنی به این دلیل، به این دلیل. فتوا دادند جوان‌هایی که در سوریه دارند زن‌ها را می‌کشند، مردها را می‌کشند، مردم را آتش می‌زنند، بچه‌ها را سر می‌برند، این‌ها هم نیاز به غریزه جنسی دارند، شما حتی می‌توانید زن‌های خود را برای آن‌ها بفرستید که مشکل‌شان را حل کنند، ازدواج یارانه‌ای، مفتی عربستان فتوا داده. وقتی سوال کردند آقا زن و مرد در اداره نامحرمند، طبق قرآن چه کار بکنند؟ جوان است، مدیر است، مدیر کل است، استاندار است، به گناه می‌افتد، روی سایت‌ها هم هست، مفتی عربستان فتوا داده اگر خانم‌های اداری در سینه‌های‌شان شیر دارند، شوهر دارند، بچه دارند، مدیر، استاندار، معاون، فرماندار، شهردار، می‌تواند پنج بار شیر او را بخورد، می‌شوند آبجی و داداش، خدایا با دین تو چه کردند!

ولی شیعه معصوم دارد، یعنی اشتباه را می‌گوید، دلیل هم می‌آورد که این کارت شیعه ما اشتباه است، این کارت غلط است، این روش انحرافی است، خوب این اشتباهات را معصوم باید تذکر بدهد، هیچ دینی معصوم ندارد، فقط شیعه معصوم دارد. شما ممکن است بفرمایید مگر غیر شیعه پیغمبر ﷺ را معصوم نمی‌دانند تا اشتباهات‌شان را بگیرد، غیر شیعه دل‌تان می‌خواهد من فردا شب یک ده تا از قوی‌ترین کتاب‌های‌شان را بیاورم بخوانم برای‌تان که در کتاب‌های‌شان گناهان را به پیغمبر ﷺ و به نبیاء ﷺ نسبت دادند که انبیاء ﷺ هم گناه می‌کردند، موسی ﷺ هم گناه می‌کرد، عیسی ﷺ هم گناه می‌کرد، پیغمبر اسلام ﷺ هم گناه می‌کرد، پیغمبر ﷺ هم اشتباه می‌کرد؛ خوب پس دیگر چه می‌ماند؟ چه دیگر می‌ماند؟



پیامبر ﷺ از دیدگاه شیعه و سنی

شما پیغمبر اسلام ﷺ را در کتاب‌های دیگران ببینید، با قرآن مقایسه کنید؛ قرآن می‌گوید: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ مِنْ رَبِّهِ﴾؛^۱ آن چه خدا بر پیغمبر ﷺ نازل کرد، یقینی باور داشت، تمام؛ ولی کتاب‌های دیگر مثل صحاح سته، آن جا دارد وقتی جبرائیل ﴿أَقْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾^۲؛ را در کنار حرا خواند و رفت، پیغمبر ﷺ گفت: من یقیناً جن زده شدم و به حالت جنون و دیوانگی رسیدم، این شکلی که دیدم، این تن صدایی که شنیدم، این علائم جنون و علائم اختلال عقل است، سه بار رفت بالای کوه خودش را پرت بکند، بکشد از شدت فشار روانی، هر سه بار باز آن شکل و قیافه را، یعنی جبرائیل را دید، گفت نکشی خودت را، برو پایین، برو پایین، از ترسش خودش را نکشت؛ این در مهم‌ترین کتاب‌های غیر شیعه است. پیغمبر ﷺ با این حالت روانی، جنون، اختلال فکری آمد خانه و به خدیجه علیها السلام گفت یک پوششی بیاور من را بپوشان، دیوانه شدم، جادو شدم، اختلال فکری پیدا کردم، خدیجه علیها السلام به او گفت: چه شده تو را؟ گفت آره یک قیافه‌ای را دیدم، آمد یک کلماتی را به من خواند و رفت، من دچار فشار روانی شدم، سه بار هم خواستم خودکشی کنم، نگذاشت؛ خدیجه علیها السلام گفت: فعلاً استراحت کن من بروم پیش دایی‌ام، ورقه بن نوفل مسیحی شرح اوضاع را و حالت را به این مسیحی بگویم؛ خدیجه علیها السلام بلند شد رفت خانه یک مسیحی گفت آره، شوهر من یک هم‌چنین حالاتی به او دست داده، گفت خدیجه! برو به شوهرت سلام برسان و از قول من به او اطمینان بده که تو پیغمبر شدی؛ به خدا اطمینان نکرد، به جبرائیل اطمینان نکرد، به آیات قرآن اطمینان نکرد، با اطمینان به یک مسیحی فهمید پیغمبر شده، این پیغمبر ﷺ غیر شیعه است؛ اما پیغمبر ﷺ شما الله اکبر از عظمت! چند تا آیه بشنوید، قرآن است، به به! حبيب من، ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۳؛ شخصیت تو به گونه‌ای است

۱. بقره: ۲۸۵.

۲. علق: ۱.

۳. نساء: ۸۰.



که هر که در این دنیا از تو فرمان ببرد، مستقیم از خدا فرمان برده، این قرآن است؛ حبیب من! ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ﴾^۱؛ هر کس با تو بیعت کند، با خدا بیعت کرده. حبیب من! ﴿اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ﴾^۲؛ مردم وظیفه‌ی‌شان است رضایت تو را در دنیا و آخرت جلب بکنند؛ اگر تو از آن‌ها راضی نباشی من هم راضی نخواهم بود. حبیب من! ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾^۳؛ حبیب من! تو در گرفتن وحی دیوانه نشدی، روانی نشدی، اختلال فکری پیدا نکردی، دروغ به تو می‌بندند، تهمت به تو می‌زنند، کفر می‌ورزند، شخصیت تو را غیر شیعه تا حدّ یک فرد عادی خرد کرده، آورده پایین که از آسمانی بودن بیاندازنت، تهمت گناه به تو می‌زنند که هر گناهی بخواهند بکنند، دچار وجدان عذاب‌کننده نشوند و بگویند پیغمبر ﷺ این گناهان را کرده، ما هم داریم می‌کنیم هر کاری خدا با او بکند با ما هم می‌کند خوب این دیگر هدایت نشد، این صراط مستقیم نشد.

میدان درک عقل

برگردم باز به اول سخن؛ عقل میدان درک دارد، درک کرده از زمان آدم ﷺ تا الآن که جهانیان در دو تا جاده‌اند، سه تا ندارد، یا روش، روش مثبت درستی است، یا روش، روش غلطی است، یا روش الهی است یا روش ابلیسی است، یا روش حق است یا باطل است، یا نور است یا ظلمت است؛ این را درک کرده، درک هم کردند که سیر در روش مثبت نتیجه‌اش منافع ابدی است، سیر در روش منفی نتیجه‌اش خسارت ابدی است.

تجربه

بعد از عقل، امیرالمومنین ﷺ می‌فرماید: نوبت تجربه است، نوبت تجربه. خیلی‌ها بدی‌ها را تجربه کردند، دیدند ضرر دارد، یعنی دیگر ثابت ثابت است که بقیه‌ها خسارت دارد. یک

۱. فتح: ۱۰.

۲. توبه: ۶۲.

۳. قلم: ۲.



عده‌ای خوبی‌ها را تجربه کردند، یافتند که خوبی‌ها منفعت دارد، درست. این نگاه عقل، این نگاه تجربه. حالا پروردگار عالم در قرآن و امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه آمدند این دریافت از عقل و تجربه را امضا کردند و گفته پروردگار بله دو تا راه بیشتر نیست: ﴿هَدَيْتَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾؛ دو تا راه بیشتر نیست ﴿إِنَّمَا سَكِرَاتُ مَا كُورًا﴾؛ دو تا راه بیشتر نیست: یک راه، راه خیر است؛ یک راه، راه شر است. راه خیر به رضایت من و بهشت من ختم می‌شود، راه شر هم به غضب من و دوزخ ختم می‌شود. آیات مربوطه را با فرمایش امیرالمومنین علیه السلام را با سود و ضرر هر دو راه را در شب‌های آینده خدا عنایت کند، خیلی محکم، متین، عمقی، برای‌تان توضیح می‌دهم.

دعا

شب ولادت است و دیگر به قول ائمه طاهرين علیهم السلام شیعیان در سرور ما مسرورند و در حزن ما هم محزون؛ الهی! به حقیقت انبیا و ائمه علیهم السلام نیروی درک حقایق ما را اضافه فرما؛ خدایا! واقعیات را به ما بنمای؛ خدایا! ما را اهل راه خیر قرار بده؛ خدایا! ما را از افتادن در راه شر حفظ کن؛ خدایا! به این جوانان عزیز ما که شب‌ها در این جلسه می‌آیند و کلّ جوانان ایران علم، تقوا، عمل، هنر، سودمندی برای کشور و جامعه عنایت فرما؛ دین ما، فقهای ما، مراجع ما، بزرگان ما، محراب و منبر ما، محرم و صفر ما، این مردم بزرگوار پرارزش کم‌نظیر ما را از حوادث حفظ فرما؛ خدایا! همه گذشتگان ما را اگر در برزخ گرفتارند به حق امیرالمومنین علیه السلام آزاد کن.



جلسہ ہشتم

راہِ خیر و شمر (۱)

مقدمه

عقل و تجربه در طول تاریخ زندگی انسان گرچه محدود دو واقعیت را درک کرد، فهمید، دانست و در اختیار انسان قرار داد که یک روش در زندگی، روش درست و صحیح و متین و سالم است، این روش منتهی می‌شود به منافع ابدی و دائمی غیر از این که در مدت محدود دنیا هم سالکان این روش درست از سلوکشان بهره می‌برند، سود می‌برند. یک روش هم روش خطاست، روش نادرست است، روش اشتباه است که رونده در مسیر این روش دچار زیان می‌شود، دچار خسارت می‌شود؛ خسارت بدنی، مالی، آبرویی، خانوادگی، اجتماعی، دنیایی و آخرتی. وحی الهی به کمک این دو دریافت آمد و این دریافت را صددرصد کامل کرد و چیزی در این زمینه فروگذار نکرد و حجت را، دلیل را، برهان را، حکمت را، به همه انسان‌ها تمام کرد. این مسأله واقعا سنگین و شگفت‌آوری که در این بحث ما ملاحظه می‌کنیم که در هیچ مدرسه‌ای، مکتبی، مذهبی، دینی، سابقه ندارد و این فقط کار وحی است، این است که پروردگار عالم که قول و سخنش، صددرصد صدق است، راست است، درست است، چون وجود مقدس او هیچ نیازی به فریب دادن و دروغ گفتن و غیر واقع گفتن ندارد، آن کسی که دروغ می‌گوید یا اراده‌اش ضعیف است، یا می‌خواهد کلاهبرداری کند، یا می‌خواهد تقلب کند، یا می‌خواهد کسی را به دام بیندازد، حریم وجود مقدس پروردگار از همه این امور پاک است. شگفتی این است با این که پروردگار عالم کلامش صدق است، درست است، صحیح است، راست است، آمده برای



این که به بشر بفهماند دو راه در پیش پای تو قرار دارد، سومی ندارد، یکی راه درست است، یکی راه نادرست است، یا یکی راه حق است، یکی راه باطل است، یا راه، راه الله است، یا راه، راه ابلیس است، در بیان کلی مساله همین را می‌خواهد بگوید بیشتر هم نمی‌خواهد بگوید، البته بعداً راه شر را توضیح می‌دهد که راه شر چیست، خیر را توضیح می‌دهد که خیرها چیست، کنارش هم دلیل علمی هست، هم دلیل عقلی هست، هم دلیل تجربی هست، ولی اصل مطلب را می‌خواهد بگوید که بندگان من دو راه در مقابل شما قرار دارد، راه درست، راه نادرست؛ این که حرف خیلی خوبی است، حرف خیلی درستی است، حرفی است که عقل هم می‌گوید، تجربه هم می‌گوید، چیز دیگر هم می‌خواهد اضافه بکند که بگوید یک راه، راه درستی است، یک راه، راه نادرستی است، واقعا چیز دیگری هم می‌خواهد مطلب اضافه‌ای هم می‌خواهد.

دو راه پیش روی انسان

قسم خوردن خداوند برای اثبات حق و باطل

آمده برای اعلام همین مساله که شما دو راه در برابرتان است: سالم، ناسالم. درست، نادرست؛ منتهی‌شونده به نتیجه مثبت، منتهی‌شونده به میوه تلخ، در قرآن برای بیان همین یک جمله، یک راه درست است، یک راه نادرست است، یازده قسم خورده. شما از قرآن بالاتر هم دارید، برای این که بگوید قرآن حق است، در سوره واقعه یک قسم خورده ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعَاَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَفُرْقَانٌ كَرِيمٌ﴾. به جایگاه تمام ستارگان قسم که این قسم هم قسم عظیم است اگر بفهمید، حالا زمان نزول قرآن که نمی‌فهمیدند مواقع نجوم چیست، الان دارند می‌گویند میلیاردها ستاره در یک کهکشان و هر کدام جایگاه مخصوص به خود، فلک مخصوص به خود، گردش مخصوص به خود، فاصله مخصوص به خود دارد، آن وقتی که قرآن نازل شد نه مکه‌ای‌ها می‌فهمیدند خدا



چه می‌گوید و نه مدینه‌ای‌ها، الآن ما می‌فهمیم. یک کسی به زین العابدین علیه السلام گفت این آیه را معنی کن فرمود: آینده معلوم می‌شود، باید زمان بگذرد. این که خدا می‌فرماید: **﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا﴾**^۱؛ حضرت علیه السلام فرمود: این را آیندگان می‌فهمند چیست؛ اگر آن روز حضرت علیه السلام می‌خواست برای سوال‌کننده توضیح بدهند واقعا گیج می‌شد، شاید نمی‌فهمید، شاید هم باور نمی‌کرد، الآن ما می‌فهمیم این قسم یعنی چه، ولی برای این که بگویند این قرآن کتاب بسیار بارزشی است ذاتاً یک دانه قسم خورده، **﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَفَسْرٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَفَرَزٌ كَرِيمٌ﴾**^۲؛ معلوم است اما برای این که یک کلمه به بندگانش بگوید دو تا راه پیش روی شماست، خیر، شر و حق، باطل؛ همین دو کلمه با این که راستگو هم هست، خدا برای بیان این دو تا کلمه یازده تا قسم خورده، فرصتی برای من و شما نیست که من دانه دانه این قسم‌ها را توضیح بدهم، چون بعضی از این قسم‌ها ده تا کتاب در غرب و شرق درباره‌اش نوشته شده، آن مقداری که من خبر دارم، خیلی از آن‌ها را هم من خبر ندارم. با خوردن این قسم‌ها هم می‌خواهد بگوید راه خیر و شر وجود دارد، هم می‌خواهد این یازده تا قسم را که هر یازده تا قسم، به نعمت قسم خورده به ما بفهماند که برای سفره شما من چه کار کردم، چه پرداختم به شما، از ناحیه من چه کم دارید که کج‌روی می‌کنید؟ چه کم دارید که کمونیست می‌شوید؟ چه کم دارید که صهیونیست می‌شوید؟ چه کم دارید که مسیحی می‌شوید؟ چه کم دارید که بی‌دین و لائیک می‌شوید؟ حالا باید آدم یک کمبودی حس کند، بگوید می‌روم کمبودم را جای دیگر جبران بکنم، چه کم دارید؟ هیچ چیز، هیچ کس هیچ چیز کم ندارد. مردم یک مقدار پول‌شان کم می‌شود، فکر می‌کنند کمبود دارند، نه خیر کمبود به این است که خدا به هوای کره زمین بگوید یک ساعت سی متر خودت را بکش بالا، خوب همه می‌میرند. کمبود به این است که به خورشید بگوید فتیله‌ات را بکش

۱. سبأ: ۲.

۲. واقعه: ۷۵ و ۷۶ و ۷۷.

بالتر، شدیدتر بتاب، کلّ موجودات و دریاها می‌سوزند. کمبود به این است که خدا به خورشید بگوید فاصله‌ات را با زمین یک صد کیلومتر بیشتر کن، کلّ موجودات و دریاها تا کف یخ می‌زنند. کمبود به این است که بی علت به یک چشم ما بگوید دیگر نمی‌خواهم ببینی. کمبود به این است که به قلب ما بگوید نمی‌خواهم ضربانت بر اساس آن عددی که در هر دقیقه قرار دادم باشد، اضافه‌تر بزن، کم‌تر بزن؛ این‌ها کمبود است. کمبود به این است که به ابر بگوید سر همه شهرها برو پربار هم باش نبار، برو ملت نگاهت بکنند بگویند الآن سیل می‌آید ولی یک ده ساعت بمان و یک قطره هم نبار برو تا یک سال هم نبار. این قدر گاهی افراد بی‌ظرفیتند که حالا یا منبر آدم را دعوت نمی‌کنند یا حالا یک خرده درآمد کم بشود یا دو تا پیچ گیر نمی‌آید یا یک دوايي گران می‌شود حالا یا می‌توانند حل کنند یا نمی‌کنند یا نمی‌توانند واقعا حل بکنند که من این دومی را قبول دارم، فکر می‌کنند تمام نظام عالم به هم ریخته، این نیست.

قسم‌های الهی

قسم‌ها را من پشت سر هم بخوانم، شما هم اگر بخوانید این قسم‌ها را مفصل به دست بیاورید من می‌توانم امشب بالای بیست تا کتاب علمی را به شما آدرس بدهم. قسم اول؛ حالا فقط دو تا کلمه می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید دو راه جلوی پایت است، خیر و شر؛ یازده تا قسم نیاز داشت؟ خوب بله، یازده تا قسم نیاز داشته که قسم خورده که عظمت شقاوت و سعادت انسان‌ها را بگوید که اگر سعید بشوی، چه کار عظیمی انجام دادی، مزدت را می‌دهم، شقی بشوی چه کاری سنگین‌تر از کوه‌ها را به دوش کشیدی، باید بروی جهنم، خیلی مهم است! ﴿وَالشَّمْسُ﴾^۱؛ این قسم اول، قسم به خورشید، حالا شما بیا دنبال حجم خورشید، گردش خورشید، میزان حرارت درون خورشید، میزان حرارت بیرون خورشید، میزان حرکت نور از مشرق که در می‌آید تا برسد به کره زمین در چه مقدار زمان، میزان تابش خورشید در زمستان که به حق است، در بهار، تابستان، پاییز،



رنگ گرفتن موجودات از نور، نابودن شدن آمیب‌ها و میکروب‌ها و ویروس‌های علیه بشر با این منقل خدا، تاثیرش در رشد دانه‌ها، بیرون آمدن از زمین، سرد شدن، مزه گرفتن، تنها نوری که مصرف دانه گندم می‌کند، دانه گندم برای بدن شانزده خاصیت دارد، یک دانه گندم؛ این قسم به خورشید. اما شما باید کتاب‌های مهمی که درباره جایگاه خورشید نوشته شده بخوانید، با این دو کلمه آثار خورشید و محصولات خورشید و سود خورشید بیان نمی‌شود. قَسَم دوم ﴿وَضُحَاهَا﴾^۱؛ نور او، تابش او، هفت رنگ ترکیبی او، کارکرد او، آثار او.

قَسَم سوم ﴿وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا﴾^۲؛ قَسَم به ماه که دنباله‌روی خورشید است. رهبرش، امامش، میلیاردها سال است خورشید است، به‌گونه‌ای هم نظام دادن بین خورشید و ماه که در فضا به هم نمی‌رسند، تصادف نمی‌کنند. حجم ماه یک ششم کره زمین است، اگر بیشتر بود حیات در زمین نابود می‌شد. در تمام ساحل‌های کشاورزی از جمله در ایران، از خط پایانی بندر عباس تا دریای عمان، هرچه درخت نخل کاشته شده خورشید، ماه، در جزر و مد آب می‌دهد به این‌ها، وقتی حالت مد پیدا می‌کند آب دریا را با خودش می‌آورد بالا، از فاصله سیصد و شصت و پنج هزار کیلومتری، آب را می‌آورد بالا، راه می‌اندازد در تمام نخلستان‌ها، سیراب که کرد حالت جزر پیدا می‌کند، رها می‌کند دریا را آب برود پایین. حالا اگر همیشه مد بود، اگر همیشه جزر بود، غیر از این که برای شب دنیا زیبایی است، از قدیم این قدر زیبا بوده برای مردم که زیبایی‌ها را به ماه تشبیه می‌کردند، مثل ماه است، این قَسَم سوم.

﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا﴾^۳؛ به روز قَسَم وقتی خودش را نشان می‌دهد و تجلی می‌کند، خوب چه می‌شود که روز به وجود می‌آید؟ شما وزن زمین را می‌دانید، در کتاب‌ها نوشتند میلیاردها تن است، عمر زمین را می‌دانید، چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است. از وقتی زمین را آفریده زمین را دور خودش به گردش درآورده، هر بیست و چهار ساعت این کره

۱. شمس: ۱.

۲. شمس: ۲.

۳. شمس: ۳.

قلب زنده

میلیاردها تن وزن دور خودش می چرخد، کج نمی چرخد، بد نمی چرخد، کند نمی چرخد، تند نمی چرخد، روز به وجود می آید، شب به وجود می آید.

قَسَمِ بِنَجْمٍ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾^۱؛ شب، آثار شب، منافع شب، اینها را در کتابهای علمی باید خواند، اگر کره زمین ده شبانه روز شب بود، ده شبانه روز، روز بود، زندگی فاتحهاش خوانده بود، حتما باید شب و روز روی هم رفته بیست و چهار ساعت باشد در منطقه استوا، در منطقه غیر استوا با یک مقدار کم و زیاد بودن.

قَسَمِ بَعْدَى ﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا﴾^۲؛ قسم به آسمان، آسمان چیست؟ شما باید کتاب از جهانهای دور را ببینید؛ یک، دو، سه بی نهایت را ببینید، کتاب، الهیة و الاسلام را ببینید، بخش خلقت بحار مرحوم مجلسی را ببینید، کتاب بسیار خوب علم و زندگی را ببینید، کتابهای نجومی و تلسکوپی را ببینید، تا این قَسَم روشن بشود. قَسَم به آسمان و آن کسی که این آسمان را بنا کرد، خوب به قول قرآن هفت آسمان صد میلیون کهکشان کشف شده، میلیاردها ستاره، میلیاردها خورشید، میلیاردها قمر و ماه؛ می دانید چه جوری به وجود آورده؟ می دانید تنها کسی که درست جواب داده امیرالمومنین علیه السلام بوده؟ حضرت می فرماید برای ساختمان آسمانها مثقالی مصالح در اختیارش نبود، چون خودش بود و خودش «كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ»^۳؛ تنها بود، مصالحی نبود به کار بگیرد برای ساختن، این از شگفتیهای کار پروردگار است، به قول حافظ عقل را دیوانه می کند. هیچ چیز نبود، مصالحی نبود، سنگی نبود، خاکی نبود، ماسه و سیمانی نبود، خط کشی نبود، ابزارای نبود، نقشه ای نبود، نبود، نبود، نبود، آسمان را بود کرد؛ قَسَم به این آسمان و به بناکننده اش.

قَسَمِ بَعْدَى ﴿وَالْأَرْضِ وَمَا طَبَّاهَا﴾^۴؛ سوگند به زمین و خدایی که او را گستراند، چرا کل کف زمین سنگ نیست؟ چرا سه قسمت آب، یک قسمت خشکی؟ چرا این همه جنگل؟ چرا این

۱. شمس: ۴.

۲. شمس: ۵.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۶۱.

۴. شمس: ۶.



همه موجودات آبی؟ چرا این همه موجودات خشکی؟ چرا این همه پرنده؟ چرا این همه چرنده؟ چرا؟ می‌دانید کره زمین چه قدر شلوغ است؟ اقلاً پنج بار من این مساله را خواندم، شما کنار یک تپه اگر بایستید شمار موجودات آن تپه به اندازه‌ای است که همه‌شان جان دارند، نان دارند، رزق دارند، روزی دارند، لانه دارند، رفت و آمد دارند، نر و ماده دارند، شمار موجودات زنده یک تپه به اندازه‌ایست که اگر بیست و چهار میلیارد بشر وارد آن تپه بشود و بروند بیرون آن‌ها حس نمی‌کنند که چیزی به آن‌ها زیاد شده یا کم شده، اصلاً حس نمی‌کنند یک تپه. می‌دانید چه قدر آفریده و می‌دانید نان همه را دارد می‌دهد. این قَسَم به زمین.

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾؛ قَسَم به وجود خودت انسان؛ مگر ما چه هستیم؟ ما، من کاری به روح ندارم که تا حالا روان کوان چهل و دو دستگاه در روح انسان کشف کردند، کاری به این ندارم که انسان مورد هفت میلیون مساله است، کاری به چهارده میلیارد سلول مغزش ندارم، به هوشش، به حافظه‌اش، به جمجمه‌اش، به استخوان‌های گوناگون، به چشمش، به زبانش، به گوشش، فقط دو تا مطلب از انسان بگویم؛ یک: ما روی فرش که داریم راه می‌رویم اگر پای‌مان برود روی یک سوزن ریز، یک چوب تیز، رشته عصب‌های کف پا به مغز مخابره می‌کنند که یک چیزی دارد در پا فرو می‌رود بعد مغز به پا مخابره می‌کند پا تو بکش کنار دارد زخم می‌شود، خبر به مغز و خبردهی مغز، کلا سی هزارم ثانیه بیشتر طول نمی‌کشد، اصلاً ما مخابراتی به این سرعت در جهان نداریم، چند متر خدا سلسله عصب یا به تعبیر ساده‌تر سیم‌کشی در بدن ما قرار داده؟ چند متر؟ چه قدر بدن ما سیم‌کشی عصبی دارد؟ شما نگاه بکنید یک عصب قطع می‌شود انگشت کار نمی‌کند، یک عصب قطع می‌شود پا شل می‌شود، یک عصب قطع می‌شود لب آویزان می‌شود، چه مقدار عصب خدا در بدن ما کشیده؟ سیستم مخابراتی دانش‌مندان نوشتند یک میخ بکوب روی زمین سر عصب بدنت را بیاور بیرون گره بزن به این میخ بکش بیرون، بیا بیرون، بیا بیرون، بیا بیرون، این عصب که سر هم‌دیگر بشود می‌رود تا کره ماه یک دور، دور ماه می‌پیچد دوباره برمی‌گردد سرش به میخ می‌رسد. این سلسله سیم‌کشی بدنت است، قَسَم

به خودت، ما خیلی مهم هستیم که به ما قسم می خورد، ما که مهم هستیم ولی خودمان، خودمان را مهم نمی دانیم، ما که خیلی باارزشیم خودمان، خودمان را باارزش نمی دانیم.

تربیت دینی

خیلی ها همه دستگاہ های بدن را می دهند دم تریاک، شیشه، هروئین، سیگار، حشیش، روابط نامشروع، یعنی با کارخانۀ وجود خدا هر کثافت کاری بخواهند می کنند. سرمایه برای یکی دیگر است، هزینه زنا، دروغ، تهمت، فحش، ظلم، آدم کشی و مال مردم خوری می شود. اگر مردم خودشان را می شناختند، خدا را هم می شناختند، زندان نمی خواستند، دادگستری نمی خواستند، کالنتری نمی خواستند، همه این ها برای کمبود شناخت خدا و خود است. میلیاردها تومان هم بودجه تامین می شود برای این که مردم را در سلامت نگه دارند، روز به روز هم بدتر می شود، بدها بیشتر می شوند، دزدها بیشتر می شوند، رشوه گیرها بیشتر می شوند، اختلاس چی ها بیشتر می شوند، روابط با نامحرم تا دهات های بیست تا ده تا خانوار هم کشیده شده، این خرج های میلیاردری را خرج آدم شدن مردم کنید، خرج انسان مردم کنید، حوزه ها را تقویت کنید، مسجدها را تقویت کنید، یک میلیون آخوند به درد خور بسازید بریزد بین مردم و الا درست نمی شود. از ابتدای حکومت رضاخان تا حالا تا الآن حدود نود سال است ما کالنتری داشتیم، دادستانی داشتیم، دادیار داشتیم، قاضی داشتیم، منشی داشتیم، شلاق داشتیم، جریمه داشتیم، زندان داشتیم، چرا جمع نمی شود؟ نباید جمع بشود، روز به روز بیشتر هم می شود؛ چون وقتی ما نگاه تربیتی و دینی به نسل، به مردم، آن گونه که انبیا علیهم السلام می خواهند نداشته باشیم، انسان در مملکت هرز می رود. دل مان را خوش کردیم به چهار تا دانشمند و به چهار تا آخوندی که دارد عمرشان هم تمام می شود و به جا ندارند و به چهار تا مخترع، مواد مخدر، طلاق، فحشا، منکرات، چرا؟ چون انسان ها خودشان را نمی شناسند، خدا را هم نمی شناسند.

داستان برگرداندن کبریت

من نمی دانم این داستانی که در کرمانشاه پنجاه ساله پیش اتفاق افتاده گفتم یا نگفتم؟ یک دوستی داشتم خودش و داداشش در گریه کردن برای ابی عبدالله رضی الله عنه حرف اول را



می‌زدند، کارشان هم گیوه‌فروشی بود، خریدشان هم از کرمانشاه بود، گیوه‌های خیلی خوبی داشت این شهر، مغازه‌شان هم در بازار تهران بود. برادر کوچک‌تر که من با او خیلی رابطه داشتم، با بچه‌هایش هم، هم کلاس بودم، یک شب به خانمش می‌گوید: من می‌روم کرمانشاه برای خرید، بقیه من را بده، چمدان بده؛ آن وقت‌ها ساک نبود، یا نمی‌گفتند. بیرون تهران جاده خاکی بود تا کرمانشاه گردنه اسداباد از سخت‌ترین گردنه‌های ایران بود، به خصوص زمان برف‌گیری. نمی‌دانم آن زمان از تهران تا کرمانشاه چه قدر طول می‌کشیده با اتوبوس‌ها، شصت کیلومتر بیشتر سرعت نداشت. خریدش را می‌کند و از کرمانشاه برمی‌گردد، آن وقت‌ها هم پول نقد می‌دادند. باید چراغ برمی‌داشتی در مملکت می‌گشتی در بین ده میلیون نفر یک مال مردم‌خور پیدا کنی که پیدا هم نمی‌شد. شب می‌رسد خانه، خانه‌اش در خیابان ری بود، در جاده خاکی، تمام بدن خاک‌آلود، لباس خاک‌آلود، به خانمش می‌گوید الان که حمام‌ها که بسته است، لباس‌های من را آماده کن صبح می‌روم حمام، لباس‌ها را آماده می‌کند، می‌رود لباس نشسته‌ها را می‌گذارد داخل بقیچه، گرد و خاکی‌ها را می‌گذارد در بقیچه، لباس‌های تمیز را می‌پوشد می‌آید خانه، صبحانه می‌خورد به خانمش می‌گوید من می‌روم بازار، چیزهایی که در جیب گرد و غباریم هست خالی کن، همه را خالی می‌کند، می‌بیند که یک کبریت داخل جیبش است، کبریت هم پنجاه سال پیش فکر کنم سَنّار پنج تا کبریت می‌دادند، سَنّار، فکر می‌کند من خانه آن بزرگوار کرمانشاهی که بودم نه خودم اهل سیگار بودم نه او. پیغمبر ﷺ، ائمه علیهم‌السلام، قرآن از خوردن خبثت نفرت دارد، من مسلمانم، خدا اجازه نمی‌دهد دود بخورم، کبریت مال کیست؟ فکر می‌کند یادش می‌آید، در برگشت از کرمانشاه اتوبوس کنگاور آن وقت بر جاده بود، من یادم هست، نگه می‌دارد، به مسافرها می‌گوید: چایی می‌خواهید، آبی می‌خواهید، بروید بخورید، نیم ساعت بعد سوار شوید. یک کبریت رو میز قهوه‌خانه بوده، ایشان این کبریت را برداشته بود می‌خواند، ساخت تبریز است، برای کدام کارخانه است، یک مرتبه شاگرد راننده می‌گوید: مثلاً میهن‌نور مسافرها سوار داریم می‌رویم، این بی توجه می‌شود کبریت را می‌اندازد در جیبش، دیگر تا تهران هم دست در جیبش نمی‌کند،

به خانمش می‌گوید خانم طبق قرآن ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱؛ این یک کبریت است، وزن دارد، پنجاه تا چوب کبریت داخلش است، من دارم می‌روم گاراژ سوار بشوم، بروم کنگاور کبریت بگذارم سر جایش دوباره برگردم، این را نه با کلانتری می‌شود درست کرد، نه با دادگستری، نه با قاضی، نه با قوانین مجلس، آدم تربیت کردن کار مسجد است، کار ملای صاحب نفسی است که وقتی دارد دین را می‌گوید خودش قوی‌تر از دیگران دین داشته باشد، کار حوزه‌هاست. نپرداختیم به این کار، متاسفانه نپرداختیم. چه شد این سفره خالی شد؟ طول سال چند تا از این جلسات در این شهر برپا می‌شود؟ چند تا در شیراز و تبریز و اصفهان و تهران برپا می‌شود؟ در هر محلی مردم کرمانشاه، مردم اصفهان، مردم شیراز؛ من یادم است یک مسجد داشتند با پیش نماز مجتهد، زاهد، اهل گریه، اهل نماز شب، این‌ها در محله خودشان اصلاً قیافه‌شان آدم‌سازی می‌کرد، الآن همه مسجدها خالی، منبرها خالی، جلسات خالی، یک چهار تا به درد بخور هم که ماندند، نزدیک مرده‌شورخانه‌اند. باید بروند.

به خودت قَسَم که سلسله اعصاب این قدر طولانی است، به خودت قَسَم که لوله‌کشی‌های بدنت که خون قلب را می‌برد و برمی‌گرداند که متراژ این لوله‌کشی‌ها از کل لوله‌کشی‌های نیویورک بیشتر است، به خودت قَسَم و به آن کسی که این قدر تو را متعادل ساخت.

تقوی و رستگاری

این یازده تا قَسَم که چه ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۲؛ من راه شر را به شما نشان دادم و تقواها، راه خیر را به شما نشان دادم من، حجت‌م را بر شما تمام کردم، حالا شما ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾^۳؛ برندگی در دنیا و آخرت برای آن کسی است که راه خیر را برود، بازندگی و بدبختی برای آن کسی است که در دنیا راه شر را برود. خیلی دلم می‌خواست آثار راه خیر

۱. زلزال: ۸

۲. شمس: ۸

۳. شمس: ۹



و راه شر را برای تان کاملاً توضیح می‌دادم تا بدانید گناه چه بلای عظیمی است! چه اژدهایی است! چه مار خطرناکی است! چه زهر سنگینی است!

داستان مارگزیدگی

به امیرالمومنین علیه السلام گفتند فلانی را مار گزیده، دارد می‌میرد، امام علیه السلام دوستش داشت، به او علاقه داشت، امیرالمومنین علیه السلام حاکم مملکت بود، بدو بدو آمد خانه رفیقش، خیلی حالش بد بود ولی نمرد، اما به امیرالمومنین علیه السلام گفت من هر چه فکر می‌کنم در این چند روزه، نه یک رکعت نمازم قضا شده، نه ظلمی کردم، نه زن و بچه‌ام را رنجانده‌ام، نه گناهی کردم، برای چه باید مار من را بگزد علی‌جان! که حالا این‌جور از درد به خودم بیچم؛ امام علیه السلام فرمود: قبول کن مار باید می‌گزیدت، بپذیر، گفت چرا؟ فرمود دیروز سر خیابان جلوی مردم به قنبر توهین کردی، خدا را شکر کن این توهینت مار قیامت نشد، خدا به تو لطف کرد، آن گفتار زبانت را داد به این مار در سوراخ دیوار، گفت برو نیشش بزن پاک بشود؛ بنده‌ام! این راه شرّ است.

زنده بمانم بحث را دنبال بکنم با خواست خدا از شما هم خیلی شرمندهام در این سرما، در این راه‌های دور، در این وقت تا ده باز بودن مغازه‌ها، مشتاقانه، عاشقانه در این مجلس شرکت می‌کنید، در این شهر به اسلام، به منبر، به محراب، آبرو می‌دهید، خیلی کارتان با ارزش است! خیلی! این قدر با ارزش است که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هر کس از خانه‌اش در بیاید، بیاید طرف مجلس علم، بیاید طرف مجلس علم. عمرش کفاف نده، بمیرد در راه، مات شهید، خدا مرگ مساوی شهادت را نصیب او می‌کند. بارک الله به همت تان، به آقای تان، به بزرگواری تان، به دینداری تان. امشب و فردا شب، تا بینم شب جمعه این بیماری سخت من مهلت کمیل به من می‌دهد یا نه، گرچه عاشق کمیل، عاشق کمیل خواندند، سی شب ماه رمضان با گریه التماس می‌کنم روی منبر مرگ من را در کمیل قرار بده، خدایا! مرگ من را در گریه بر ابی‌عبدالله علیه السلام قرار بده، مرگ من را در دعای عرفه قرار بده، این‌ها را عمومی می‌گوییم، یعنی همه را می‌گوییم، می‌گوییم مرگ ما را اما امشب و فردا شب.



داستان فوت آیت الله میلانی

من خیلی بزرگان دین را دیدم، خیلی؛ این را یادگاری برای تان بگویم، شما پیرمرد، پیرزن، در خانه‌های تان دارید، واقعا یادگاری بگویم برای تان، من اردکان یزد منبر می‌رفتم، رادیو اعلام کرد آیت الله العظمی میلانی در مشهد فوت کرد، از آن جا رفتم مشهد، نرسیدم به تشییع، به دفن، چهار قدمی ضریح حضرت رضا علیه السلام دفن است، چهار قدم یعنی اندازه گرفتم. رفتم خانه‌شان، بچه‌هایش من را دیدند خیلی گریه کردند. به آقازاده دوش که همه کارهای بابا را انجام می‌داد گفتم: شکل مرگ بابا را بودی، گفت بودم، گفتم می‌شود بگویی برایم، گفت بله، گفت چهار پنج روز بود بابا اصلا حرف نمی‌زد، تابستان هم بود، گرم هم بود، بابا را بردیم در یک جای خنک، در رخت‌خواب افتاده بود، از پا درآمده بود، جواب نمی‌داد، نگاه نمی‌کرد، گفت ساعت ده صبح یک مرتبه دیدم چشم‌هایش را باز کرد، بعد از چهار پنج روز گفت محمدعلی چه قدر ما خوشحال شدیم او خوب شد، گفتم بله؟ فرمود بیا بالا سر من بنشین رو به روی صورتم، نشستم، گفت مهلتم تمام است، دارم می‌روم، دیر نشود همین الان روضه ورود زینب به قتل‌گاه را برای من بخوان، گفت شروع کردم خواندن، دیدم اشک از این دو تا چشم، روی صورت سرازیر است، اما من روضه‌ام تمام نشده بود از دنیا رفت.

روضه حضرت زینب علیه السلام

زینب چو دید پیکری اندر میان خاک از دل کشید ناله به صد آه سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
حسین من! پاشو ببین دارند بچه‌هایت را می‌زنند، دارند خواهرهایت را می‌زنند، پاشو ببین
همه خیمه‌هایت را آتش زدند، حسین من! حسین من! طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر،
دستی به دست‌گیری ایشان دراز کن حسین من! سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا، لب بر گلو
رسان و ز جان بی نیاز کن؛ بگذار وقتی خم می‌شوم گلوی بریده‌ات را می‌بوسم، من هم



با خودت ببر دیگر بعد از تو زنده نمانم، حسین من! ای وارث سریر امامت ز جای خیز، بر کشتگان بی کفن خود نماز کن، یا دست ما را بگیر و از این ورطه بلا، بار دگر روانه به سوی حجاز کن، حسین من! نمی‌خواهم هم‌سفرم شمر و خولی و سنان باشد، همه همسفری‌های من عباس و اکبر و قاسم و تو بودی عزیزم! عزیزم!

دعا

«اللهم احینا حیاة محمد و آل محمد و امتنا مائة محمد و آل محمد و لا تفرق بیننا و بین محمد و آل محمد و ارزقنا فی الدنیا زیارة محمد و آل محمد و فی الآخرة شفاعة محمد و آل محمد و اجعلنا من شیعة محمد و آل محمد و اجعلنا من محبی محمد و آل محمد».



جلسہ پنجم

راہ خیر و شکر (۲)

راه خیر و شر

خداوند راه خیر و شر را از ابتدای زندگی انسان در کرة زمین به انسان نمایانده است، برای این مطلب هیچ مدرکی قوی تر و بهتر از آیات اوایل سوره مبارکه بقره در داستان آدم نیست. ما در آنجا بحث حرکت در راه خیر را به صورت ﴿يَا آدَمُ اسْكُنْ أَثَمَ وَزَوْجَكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا﴾^۱؛ می بینیم و راه شر را به صورت ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲؛ ملاحظه می کنیم. حرکت در راه خیر یعنی صراط مستقیم، چه در دنیا و چه در آخرت آثار بسیار عظیمی دارد؛ تجربه تاریخ زندگی هم ثابت کرده. حرکت در راه شر به معنای ظلم به خود، ظلم به دیگران، ظلم به نعمت‌ها و ظلم به شخصیت انسانی انسان است، البته آیاتی که سلوک انسان را در راه خیر و آثارش را بیان می کند و سلوک انسان را در راه شر، راه شیطان و آثارش را بیان می کند، کم نیست.

صراط مستقیم

از ابتدای سوره مبارکه حمد تا ﴿مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۳؛ قرآن مجید آیات بیان گر دو مسأله خیر و شر است. شما همین سوره حمد را ببینید: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۴؛ بعد می گوید این

۱. بقره: ۳۵.

۲. بقره: ۳۵.

۳. ناس: ۶.

۴. فاتحه: ۶.



صراط مستقیم سالکانش چه کسانی بودند ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾^۱؛ آن‌هایی که مورد نعمت تو قرار گرفتند، معلوم می‌شود این نعمت سبب و پرتقال و هندوانه و خربزه نیست، این را که هر گرسنه‌ای، تابع هر مکتبی هست به او می‌رسد. سراسر کره زمین مردم دو وعده، سه وعده، خورنده نعمت‌های مادی‌اند، معلوم می‌شود این ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾^۲؛ نعمت ویژه است، چه کسانی هستند؟ در سوره مبارکه نساء در آیه ۶۹ می‌گوید چهار طایفه‌اند، ﴿وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾^۳؛ این همان ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾^۴ سوره حمد است، عینا جمله با آن جمله یکی است؛ ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾^۵؛ چه کسانی هستند؟ خود قرآن توضیح می‌دهد ﴿مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾^۶؛ این چهار طایفه در راه خیر بودند، در راه مثبت بودند، در راه خدا بودند، در صراط مستقیم بودند؛ انبیاء (علیهم‌السلام)، صدیقین، شهدا، صالحین.

راه شر

در همان سوره حمد کسانی که در راه شر قدم برداشتند آن‌ها را به صورت دو طایفه معرفی می‌کند: ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾^۷؛ گروهی نتیجه حرکت‌شان در راه شر، در راه ابلیس، غضب خدا بود. پنجه خشم خدا اگر گلوی کسی را بگیرد، هیچ قدرتی نیست در تمام عالم که این گلوی فشرده را از دست قدرت خدا بیرون بیاورد. در سوره مبارکه یونس ملاحظه می‌کنید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾^۸؛ اگر به کار کسی گره بزنم و

۱. فاتحه: ۷.

۲. فاتحه: ۷.

۳. نساء: ۶۹.

۴. فاتحه: ۷.

۵. نساء: ۶۹.

۶. نساء: ۶۹.

۷. فاتحه: ۷.

۸. یونس: ۱۰۷.



این گره زدن محصول حرکت او در راه شر باشد، دستی برای باز کردن این گره در کل هستی پیدا نمی‌شود و این گره باز نمی‌شود.

آخرین سوره قرآن مجید هم همین خیر و شر را بیان می‌کند، ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾^۱؛ قرار گرفتن زیر چتر ربوبیت حق، ﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾^۲؛ قرار گرفتن زیر پرچم سلطنت و فرمان‌روایی حق، ﴿إِلَهِ النَّاسِ﴾^۳؛ قرار گرفتن زیر پرچم معبودیت حق، این راه خیر است. ﴿مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ﴾^۴؛ این راه شر است ﴿الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۵؛ خناس در زمان ما همین ماهواره‌های بدآموزند، سایت‌های بدآموزند، فیس بوک‌های بدآموزند، مقالات بدآموز است، یعنی پروردگار می‌گوید اگر این طرفی بشوید از ربوبیت من، فرمان‌روایی من و معبودیت من صددرصد محروم می‌شوید. امروزتان را نگاه نکنید، فردا که گرفتار شدید، فریادرسی نخواهید داشت.

راه شر و دوری از شفاعت

در سوره مبارکه آل عمران است، با این‌هایی که در راه شر بودند و در همین راه هم مردند و برنگشتند، در قیامت که با همه وجودشان انتظار می‌کشند برای نجات، می‌بینند به هیچ کسی نمی‌توانند متوسل بشوند؛ چون هیچ شفיעی به آن‌ها نگاه نمی‌کند، نه انبیاء^{علیهم‌السلام}، نه ائمه^{علیهم‌السلام}، نه قرآن، نه شهیدان، نه اولیا، این را درک می‌کنند که قیامت ﴿فَمَا تَتَّفِعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾^۶؛ بنابراین ناامید از صددرصد شفیعان هستند، فکر می‌کنند متوسل به شخص پروردگار بشوند برای نجات پیدا کردن؛ خداوند می‌فرماید: ﴿لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ﴾^۷؛ من که اصلا

۱. ناس: ۱.

۲. ناس: ۲.

۳. ناس: ۳.

۴. ناس: ۴.

۵. ناس: ۵ و ۶.

۶. مدثر: ۴۸.

۷. بقره: ۱۷۴.

جواب‌شان را نمی‌دهم؛ یعنی هر مقدار هم در محشر بایستند یا الله بگویند، یا رب بگویند، یا ارحم الراحمین بگویند، یا اکرم الاکرمین بگویند، من جواب نمی‌دهم. ما الآن درد جواب ندادن خدا را نمی‌توانیم حس بکنیم، البته گاهی بعضی از انسان‌ها می‌گویند دو ماهه، چهار ماهه، یک ساله، هرچه گریه می‌کنیم، ناله می‌زنیم، دعا می‌کنیم، جواب‌مان را نمی‌دهد. خود این جواب نگرفتن درد است، رنج است، مشقت است، ناراحتی است، دل‌سردی است، اعصاب خردکن است؛ ولی در قیامت خیلی دردش سنگین‌تر است. ﴿لَا يَكْتُمُهُمُ اللَّهُ﴾؛ حرف با آن‌ها نمی‌زنم، ﴿وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾؛ نگاه رحمت در قیامت به آن‌ها نخواهم کرد، ﴿وَلَا يَرْكَبُهمُ﴾؛ ذره‌ای از پرونده‌ی‌شان را هم پاک نخواهم کرد؛ این عاقبت حرکت در راه شر است.

راه شر و لذت‌گرایی

آن‌هایی که در راه شر حرکت می‌کنند می‌دانید دنبال چه چیز هستند؟ دنبال یک مقدار لذت بدنی یا لذت خیالی، همین. بالآخره با بعضی از گناهان آدم لذت بدنی می‌برد و با بعضی از گناهان هم لذت خیالی. یک کسی مدام پولش را زیاد می‌کند، این برایش لذت خیالی دارد، کیف می‌کند که دو میلیاردش شده ده میلیارد، ده میلیاردش شده بیست میلیارد، پولی که در بانک است چه لذتی برای بدن انسان دارد؟ فقط لذت خیالی دارد؛ گناهی که لذت بدنی دارد چه مقدار لذت دارد؟ به قول امیرالمومنین علیه السلام لذت بسیار کوتاه و گاهی پشتش رنج بسیار زیاد، رنج بسیار زیاد.

آثار راه شر

داستان گناه و بیماری لا علاج

یک مریضی آمد پیش من، گفت من را به یک دکتر متخصص معرفی کن، پول زیادی هم نگیرد، من لحظه‌ای آرامش ندارم. یک دکتري بود می‌آمد پای منبر، بسیار بزرگووار بود، علم

۱. بقره: ۱۷۵.

۲. آل عمران: ۷۷.

۳. آل عمران: ۷۷.



داشت، تجربه داشت، اخلاق داشت، ادب داشت، رحم داشت، مهربانی داشت، من تلفن زدم به آن دکتر گفتم یک بیماری است، شاید حدود سی سالش است، اگر اجازه بدهید بیاید معاینه اش بکنید، دارو دارد، دارو به او بدهید، گفت بیاید، رفت. به او گفته بود من فلانی صحبت می‌کنم بعد خبرت می‌کنم، با من تماس گرفت گفت این خوب نمی‌شود، گفتم: چرا؟ گفت: می‌میرد، چرا؟ گفت این بیماریش نتیجه ارتکاب بعضی از گناهان کبیره است و به او هم مسلط شده و راه فراری هم ندارد، علاج ندارد و الا من حاضر بودم علاجش بکنم. در ماه مبارک رمضان نشسته بودم در مسجد، هنوز وقت منبر نشده بود، یک جوان خوش قیافه خوش تیپی آمد یک نامه به من داد، می‌نشینم، بخوان جوابش را بده، خیلی هم خوش خط نوشته بود. نوشته بود از خانواده‌های ثروتمندم، شکل و قیافه‌ام خوب است، پدر و مادر خوبی دارم، خانواده‌مان اهل دین است، ولی شما پاسخ این مشکلی را که برای من پیش آمده را چه جوری می‌توانید بدهید و من به پدر و مادر چه بگویم؟ راهنمایی‌ام کنید؛ بعد نوشته بود من یک سفر خارج رفتم و در آن سفر خارج با این که می‌دانستم ارتباط نامشروع با زن حرام است، ولی گول خودم را خوردم، چون ما گول کسی را نمی‌خوریم، اصلاً کسی قدرت ندارد ما را گول بزند.

دعوت شیاطین به گناه

قرآن مجید می‌گوید شیاطین فقط شما را دعوت به گناه می‌کنند، شما بگو نه، تمام شد؛ گولم زد و اشتباه کردم و اسیر شدم و تو چاله افتادم و تمامش تقصیر این شیطان‌هاست، قرآن می‌گوید نه، یک دعوت از تو کردند، دعوت را جواب نمی‌دادی و روز قیامت هم در آیه بیست و دوم سوره ابراهیم است که تمام شیطان‌ها به پروردگار می‌گویند: گناه این اصلاً گردن ما نیست ﴿إِلَّا أَنْ دَعَوْتَكُمْ فَأَسْتَجِبْتُمْ لِي﴾؛ ما فقط شما را دعوت کردیم، ما زورمان به شما نمی‌رسید که شما را هول بدهیم در گناه، گناه که اجباری نبوده، ما قدرت از کار انداختن اختیار شما را نداشتیم، ما تمام قدرت‌مان یک دعوت کردن بود، همین. قیامت ابن زیاد به خدا



می‌گویند من از سی هزار نفر دعوت کردم، بروید حادثه کربلا را ایجاد کنید، چشم‌شان کور، می‌خواستند بگویند نمی‌رویم، اگر سی هزار نفر می‌گفتند ما نمی‌رویم من یک نفر با این سی هزار نفر چه کار می‌توانستم بکنم؟ البته از گناه ابن زیاد این سوال و پاسخ کم نمی‌کند، بالاخره ابن زیاد محور دعوت بوده، یزید محور دعوت بوده، رضاخان دعوت کرده از زنان برای بی‌حجاب شدن، هفت هشت سال بعد هم سقط شد رفت جهنم، آن زمان جمعیت ایران چهارده میلیون نفر بود، حدود هفت میلیون نفرش خانم‌ها بودند، از این هفت میلیون، بالای شش میلیون جواب دعوت رضاخان را ندادند، یک دانه‌شان هم اعدام نشد، بقیه به انتخاب و اختیار خود دعوت را قبول کردند، شیطان، شیاطین نمی‌توانند اختیار و اراده انسان را دکمه‌اش را ببندد و آدمی را بالاجبار وارد گناه بکند، چه کسی می‌تواند ما را گول بزند؟ قرآن می‌گوید: من بر هیچ شیطانی بر شما تسلط قرار نادم. گفت یک شیطانی هفت سال آرایش می‌کرد و خودنمایی می‌کرد و یا دوازده سال، زیباترین لباس‌ها را می‌پوشید و تمام شگردهای طنز و لوده‌گری و غمزه‌بازی را جلوی چشم یوسف علیه السلام درمی‌آورد، هر بار از او دعوت کرد بیا در کنار من، یوسف گفت: معاذ الله نمی‌آیم؛ یک دعوت است دیگر، بیشتر که نیست.

ادامه داستان گناه و بیماری لاعلاج

آن وقت نوشته بود من رفتم در آن کشور زنا کردم، یک سال، یک سال و نیم گذشته دیدم که مثل این که سستی دارد بدنم را می‌گیرد، به دور از چشم پدر و مادرم رفتم در قوی‌ترین آزمایشگاه تهران آزمایش دادم، دکتر متخصص به من گفته شما ایدز گرفتی، می‌گویم هرچه پول می‌خواهی می‌دهم علاج کن، می‌گوید علاج ندارد دو سال دیگر می‌میری. به من نوشته بود جواب پدر و مادرم را چه بدهم؟ من اگر این سر را فاش بکنم، مادرم دق می‌کند، پدرم سکنه می‌کند، من تک پسرم.

راه شر و محرومیت از فیض الهی

خدا که بدی ما را نخواسته، انبیا علیهم السلام که بدی ما را نخواستند، ائمه طاهرين علیهم السلام که بدی ما را نخواستند، اگر گفتند زنا نکنید، ربا نخورید، شراب نخورید، بخل نوزید، حریص نباشید،



کینه‌دار نباشید، خوب به خیر ما بوده این منهیات؛ اما اگر آدم گوش ندهد و جاده شر را برود خوب به آثار خیلی خطرناک و غیر قابل جبران گاهی می‌رسد و بعد هم امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید به هر شری - این را مرحوم مجلسی نقل می‌کند، برای من خیلی جالب بود وقتی این روایت را دیدم - به هر شری که دچار بشوی، به اندازه موج همان شر از فیوضات پروردگار عالم محروم می‌شوید؛ اما اگر پاک بمانید در حد خودتان و در صراط مستقیم الهی حرکت بکنید، مطابق همین حرکت‌تان، فیوضات الهیه بی قطع، بی بسته شدن، بی دریغ، به شما خواهد رسید. دو مورد از نتیجه حرکت در راه خیر و حرکت در راه شر را برای‌تان بگویم، خیلی مهم است!

داستان پاداش صبر بر سختی‌ها

با یکی از نبیره‌های شیخ اعظم، شیخ انصاری، شیخ مرتضی که دویست سال است تمام حوزه‌های شیعه در شرق و غرب کتاب‌هایش درس داده می‌شود و کل حوزه‌ها تحت تاثیر این مرد است، در این دویست ساله هم نمونه‌اش در علم و ابتکار و کشف دقائق علمی نیامده. امام علیه السلام از او تعبیر می‌کرد به شیخ اعظم، علمای بزرگ می‌گویند شیخ انصاری تالی تلو معصوم است؛ یعنی بگو پیغمبر صلی الله علیه و آله تا امام عصر علیه السلام این‌ها را بشمار، بعد اگر خواستی کنار این‌ها کسی را اسم ببری که هم سلوک این‌ها بوده و هم روح این‌ها، یکی از آن‌ها هم شیخ انصاری است، تالی تلو معصوم است، این کم مقامی نیست. اهل سنت تعریف‌های عجیبی از شیخ اعظم دارند، حالا نیازی نیست من متن تعریف‌شان را بگویم، ولی تعریف کردند از او، خیلی مقام علمی و مقام فقهی و مقام اصولیش و مقام فکریش بالا بوده. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: این سیر را که داشته باشی، اصلاً عقل می‌شود دلیل راه تو، به تو می‌فهماند از جانب خدا چه کار بکنی، چه کار نکنی؛ با چه کسی بروی با چه کسی نروی؛ با چه کسی بنشینی، با چه کسی نشینی؛ خیرخواهت را خیلی سریع تشخیص می‌دهی، بدخواهت را خیلی سریع تشخیص می‌دهی؛ این خیلی عجیب است که انسان شرّ و خیر را در مردم، در اقوام، در دوستان، در پول، در خوراک، تشخیص بدهد؛ این جاها

که دیگر پیغمبر ﷺ و امام علیؑ بغل دست آدم نیستند بگویند نخور، بخور، برو، بیا، بنشین، بلند شو، با این رابطه داشته باش، با این نداشته باش؛ این جا همان نور الهی در درون انسان را هدایت می کند و یک چشمی به او می دهد که تشخیص بدهد. شاید بعضی های تان باور نکنید، عیبی ندارد، چون دنیا دنیای اجبار نیست، دنیای وجود انسان که حالا یک گوینده مردم را مجبور کند، نه تو را به قرآن این را قبول کن، شاید هم قبول نکنید، شاید هم یک عده ای قبول نکنید، یک عده ای قبول نکنید، چون بعضی از دقایق مسائل زندگی اولیای خدا برای روزگار ما افسانه به نظر می آید، یعنی مردم فکر می کنند شدنی نیست، ولی شدنی بوده و شده. خودم هم بعضی هایش را دیده بودم، اگر ندیده بودم شاید من هم مثل بعضی ها ساختم بود قبول بکنم، اما نه، شده. من یکی از آن ها را رابطه با خودم بگویم، یکی بود در تهران زندگی سختی داشت، ده برابر آن سختیش اخلاق بابایش بود، پدرش را هم من می شناختم، پدرش بسیار آدم تلخی بود، تلخ، هر چه بگویم تلخ و چه قدر بد است. پدر برای بچه هایش کانون عشق باشد، مادر برای بچه هایش باید کانون عشق باشد، ولی بعضی مادرها کانون هاری اند، بعضی از پدرها هم کانون فرعونی اند. گفتم یکی را سراغ دارم مشکلات را حل می کند با راهنمایی، نه مشکل بابایت را مشکل خودت را. چه کسی هست؟ کجاست؟ گفتم در بازار تهران است، چلو کبابی دارد، سرش هم خیلی شلوغ است، یک بعد از ظهر دیگر غذا ندارد، برویم پیش او؛ در هر صنفی خدا از این رفیق های جون جونی دارد که قیامت گردن آن هایی که می گویند نمی شد را بگیرد که اگر نشدنی بود، چرا این شد، او هم مثل تو یک انسان بود. رفتیم آن جا، کم یادم می رود قیافه اش را، یکی از حالاتش این بود، پشت همان میز چلو کبابی طاقت گفتن اسم خدا را نداشت، من نمی دانم این با خدا چه جور وابسته بود، چه جور قاطی شده بود، چه جور باور کرده بود، اسم خدا را که می برد از صورتش و محاسنش، تا روی پیراهنش اشک می ریخت، اسمش را هر چه می خواهید بگذارید، اشک عشق است، اشک شوق است، اشک خشوع است، اشک رهبیت است، اشک رغبت است. ده جور اشک داریم، ما هیچ آدم تراشیده نخراشیده نکره ایی در چلو کبابی به تور این نخورد که به او می گفت ده دقیقه

بنشین روی صندلی بغلم، همان ده دقیقه آدمش می‌کرد و می‌رفت، ده دقیقه. من نمی‌دانم چه نفسی داشت! چه تحولی ایجاد می‌کرد! حالا یک داستان هم شخص خودم با او دارم آن را هم می‌گویم برای‌تان. تا من را دید از روی صندلی بلند شد و من را بغل گرفت و گفت بنشین بابا بنشین، برای چه آمدی؟ گفتم علاج مشکل این چیست؟ اصلاً مشکلم را نگذاشت بگویم، نگذاشت گوینده خودش بگوید، اصلاً نگذاشت بگوید، یک نگاهی به این مشکل‌دار کرد اشکش ریخت، به همین را گفت دیگر هم حرف نزد، همین را گفت، گفت اگر دنباله این حرف را می‌توانی بگیری بگیر برو، چون خیر تو در این است که دنبال این حرف را بگیری و بروی، هیچ راهی دیگر نداری، جاده‌ات همین است که می‌گویم. کاسه کاسه زهر می‌نوشتند، خیال نکن همه بلاها نتیجه گناه است، نه خیر، بعضی از بلاها شییره تلخ گل است که وقتی به کام زنبور فرو می‌رود می‌شود عسل، ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾^۱؛ ولی این مواردش را باید بشناسد که الان این مشکلی را که پیدا کردم دارم چوب گناه را می‌خورم یا نه زهری را دارد در وجود من می‌ریزد که تبدیل به عسل بشود. این را آدم می‌فهمد کنار او اگر آدم نفهمد در می‌رود، اگر آدم نفهمد بد و بیراه به عالم می‌گوید، اگر آدم نفهمد از خدا برمی‌گردد، ولی این‌ها می‌فهمند. گفت: کاسه کاسه زهر می‌نوشتند، تا دو زرع چلوار می‌پوشاندت. گفت برو دنبال همین را بگیر برو، یعنی بر تمام آن تلخی‌ها صبر کن، به مشکلاتی که داری صبر کن، به پابرهنگیت صبر کن، به کم پولی‌ات صبر کن، هفت هشت ده سالی بیشتر نگذشت که این آدم کنار آن پدر، کنار آن سختی‌ها، چنان درهای گشایش الهی به رویش باز شد که رسید به نقطه ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾^۲؛ شما کرمانشاهی‌ها نمی‌گفتید بابایش گفته بروی دست کنی در خاکستر طلا دریاوری، اصلاً همه چیز برای این پسر طلا شد، همه چیز برایش طلا شد، چه وضعی پیدا کرد! و بعد هم در چه کارهای خیری افتاد و بعد هم یک روز پدرش صدایش کرد، تعریف می‌کرد،

۱. نحل: ۶۹.

۲. فتح: ۱.

می گفت سرش را انداخت پایین، پدر زار زار گریه کرد، گفت: من در حق تو اشتباه کردم، من را ببخش؛ به پدرش گفت: من از تو نگرانی پیدا نکردم که بیخشم. این چوری آدم را هدایت می کنند، دستش را می گیرند راه را نشان می دهند، افراد را نشان می دهند که آقا با این پدر بساز، داد نکشی سرش، مشت بلند نکنی؛ تلخ، تلخ است، ولی خیلی تلخی ها تبدیل به عسل می شود، یادت بماند.

داستان مرد روشن ضمیر

همانی که خودم از او دیدم که دیگر روی منبر پیغمبر ﷺ دارم می گویم، می دانم هم پایم می نویسند. یک منبر خیلی با حالی داشتم، پنج و نیم صبح بعد از نماز، در زمستان مردم آن وقت در آن محل می آمدند پای منبر، بیشتر آنهایی هم که می آمدند پای منبر، می آمدند نماز شبشان را می خواندند، نماز جماعتشان را می خواندند، بعد من منبر می رفتم. روز هفتم محرم، داشتم تعقیبات می خواندم، همه رو به قبله بودند، منبر هم پشت به قبله بود و رو به مردم، دعاخوان داشت دعا می خواند، هنوز من بلند نشده بودم بروم منبر، دیدم این مرد بزرگوار با یک عبای زمستانی نائینی آمد، هفت روز بود من منبر می رفتم، نزدیک خانه اش هم بود، نیامده بود، فقط امروز آمد، تعجب کردم! نشست بغل دستم گفتم چه عجب! اولاً تو نیازی به منبرهای من نداری که بر اثر تقوای شدید خدا خیلی چیزها به تو داده، اما این وقت صبح در این سرما، برف، پای منبر من برای چه آمدی؟ آن وقت من بیست و هشت نه سالم بود، چیزهایی که او می دانست یک خطش را من بلد نبودم، دریافت های عجیبی از معارف الهیه داشت، گفت منبرت نزدیک خانه مان است، برای منبرت نیامدم، نمی خواهم هم بنشینم، بلند بشوی بروی، من هم رفتم، دوستت دارم؛ یک بار هم به او گفتم، به او گفتم من آدم هستم، گفت ای، معلوم بود خیلی کم دارم، گفت ای، کم هم حرف می زد، گفت دوستت دارم، آمدم به تو بگویم من یک سفری دارم، گفتم با تو یک نفر خداحافظی کنم، البته با زن و بچه ام هم خداحافظی ام را دارم، اما در دوستان نزدیک ترین شان حالا به خانه من تو بودی، گفتم بیایم از تو



خداحافظی بگیرم، رسم است دیگر، دستور است می‌خواهی بروی سفر خداحافظی بگیری، من را بوسید و رفت. در همان منبر شبیم که در همان حسینیه همدانی‌ها که ماه رمضان‌ها پخش می‌شود، دامادش آمد، او هم خیلی نمی‌آمد پای منبر من، گفتم چه خبر؟ گفت حاجی امشب از دنیا رفت، آمدم به تو خبر بدهم، گفت: آمدم با تو خداحافظی کنم یک سفر دارم، هیچ چیزیش هم نبود.

داستان پرهیز از گوشت

بعضی چیزها می‌گوییم امروز با این اوضاع ماهواره‌ها و تاریکی و فساد، ممکن است به نظر افسانه بیاید. قم کسی در حرم دفن است به نام آقا شیخ علی اکبر الهیان، من شاید ده سال به ولادتم مانده بود، او از دنیا رفته است، اهل تنکابن بود، دایی مرحوم آیت الله آقا شیخ مجتبی قزوینی بود که شصت سال مشهد آدم‌ساز بود، این دایی او بود. در غذاها ایشان یک مقدار به گوشت گوسفند بیشتر علاقه داشت، یک جا که دعوتش می‌کردند، اندازه نصف بشقاب گوشت برایش می‌گذاشتند، می‌خورد و می‌رفت. یک شب جایی دعوت داشت، گوشت بره پخته بود صاحب‌خانه، شروع کرد نان و ماست خوردن، گفت آقای شیخ علی اکبر چرا نان و ماست می‌خوری؟ گوشت را من به عشق تو پختم، گفت امشب میل به گوشت ندارم؛ رفیقم آن کسی است که بار آدم نباشد، من می‌گویم نمی‌خورم تو بگو باشد، همین. گفت چشم، میل نداری نخور. وقتی از مهمانی می‌آید بیرون آن رفیق چون جونیش به او می‌گوید آقا شیخ علی اکبر! خیلی گوشت تمیزی بود چرا نخوردی؟ گفت اتفاقاً گوشت را دیدم خیلی اشتهایم باز شد، دلم می‌خواست بخورم بسم الله الرحمن الرحیم آمدم دستم را دراز بکنم یک تکه گوشت بکنم از داخل گوشت صدا درآمد آقا شیخ علی اکبر! من ذبح شرعی نشدم نخور من را.

نتیجه قول سدید

شما روایات اصول کافی را در باب عقل ببینید که وقتی نور خدا به عقل و به قلب وصل می‌شود، برای آدم چه کار می‌کند! چه می‌کند! این شیخ انصاری شصت و دو سال هم

بیشتر در این دنیا نبود، سن شصت و دو سالگی از این دنیا رفت. چه شد شیخ انصاری شد؟ یک بچه دزفولی، چه شد، شد شیخ انصاری. دو تا آیه قرآن برای تان بخوانم، می‌خواستم چند قطعه ناب از زندگیش برای تان بگویم که چه شد، شد شیخ، چه شد که ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾^۱؛ برایش آماده شد، فرصت نیست. شاید این دو سه قطعه‌ای که می‌خواهم بگویم پنجاه دقیقه طول بکشد ولی علتش را برای تان می‌گویم از دو آیه سوره احزاب، این وعده خداست، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾^۲؛ مردم! رابطه‌تان را با تمام گناهان قطع کنید، این راه مستقیم. امر می‌کند خدا به عشق ما، به خاطر محبت به ما، به خاطر دوست داشتن ما، چون گناه ضرر دارد، گاهی ضررهایش قابل جبران نیست، مثل آن نامه‌ای که آن جوان خوش تیپ خوشگل، خانواده پول دار نوشته بود که فکر می‌کنم دیگر مرده. از گناهان پرهیزید ﴿وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾^۳؛ لب‌تان را برای حرف زدن باز می‌کنید، حرف استوار، حرف حق بزنید؛ علم به چیزی ندارید نگویید، یقین به کار کسی ندارید نگویید، شنیده‌هایی را که هیچ دلیلی برای اثباتش نیست، پخش نکنید. ﴿وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾^۴؛ حرف درست بزنید، حرف استوار بزنید. سودش؟ ﴿بَصَلِحْ لِكُلِّ أَعْمَالِكُمْ﴾^۵؛ خود من خدا وارد میدان کارتان می‌شوم، تمام اعمال‌تان را آراسته به صلاح می‌کنم، با صاد، ﴿وَيَغْفِرْ لِكُلِّ ذُنُوبِكُمْ﴾^۶؛ و شما را در دریای مغفرت غرق می‌کنم، ﴿مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^۷؛ کسی که مطیع من و پیغمبرم بشود، ﴿فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾^۸؛ به آن نقطه نهایت نجات و

۱. فتح: ۱.

۲. احزاب: ۷۰.

۳. احزاب: ۷۰.

۴. احزاب: ۷۰.

۵. احزاب: ۷۱.

۶. احزاب: ۷۱.

۷. احزاب: ۷۱.

۸. احزاب: ۷۱.



رستگاری رسیده. ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾^۱؛ هم راه خیر را نشان تان دادم و هم راه شر را، هم آثار راه خیر را در قرآن گفتم و هم آثار راه شر را، حرفم تمام. این پرونده گناه هنوز باز است و بحث‌های بسیار لطیفی ماند و حقایقی از این مسائل گفته نشد، خیلی علاقه داشتم این چند تا «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي»^۲ های کمیل را، از قول زین العابدین علیه السلام برای تان توضیح بدهم که «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ النَّعْمَ»^۳؛ چه گناهایی باعث نزول نعم، نزول بلا، حبس دعا، تغییر نعمت است. آن هم یک سال کامل دور هم بنشینیم حرف‌های زین العابدین علیه السلام تمام نمی‌شود، تمام نمی‌شود. خوشا آنان که در ای صحنه خاک، چو خورشیدی درخشیدند و رفتند، خوشا آنان که بذر آدمیت، در این ویرانه پاشیدند و رفتند، خوشا آنان که پا در وادی حق، نهادند و نلغزیدند و رفتند، خوشا آنان که بار دوستی را، کشیدند و نرنجیدند و رفتند، خوشا آنان که در میزان وجدان، حساب خویش سنجیدند و رفتند.

روضه گودی قتلگاه

باز هم نگاهی به گودال بیندازیم، ببینید خواهر با بدن چه دارد می‌گوید. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند در مجلسی که دور هم می‌نشینید، برای حسین علیه السلام ما گریه می‌کنید، از جا بلند نشده، خدا گناهان شما را می‌بخشد. آیم به قتلگاه که پیدا کنم تو را، امشب وداع هجرت فردا کنم تو را، جویم قدم به قدم بین کشتگان، با شوق و اضطراب تمنا کنم تو را، حسین من! در حیرتم که از چه نشان جویمت حسین! نه سر، نه پیراهن، ز چه پیدا کنم تو را، برگیرمت ز خاک و بیوسم گلوی تو، خود نوحه مادرانه چو زهرا کنم تو را، هم خودم برایت گریه می‌کنم، هم به جای مادرم زهرا علیه السلام برایت گریه می‌کنم. ریزم به حلقِ تشنه اشک

۱. بلد: ۱۰.

۲. مصباح المتهجد ج ۲ ص ۸۴۴.

۳. همان.

قلب زنده

چشم خویش، سیراب تا کی گلم را کنم تو را، دشمن نداد آب اگر غم مخور حسین! صحرا ز آب دیده چو دریا کنم تو را، حسین من! ای آن که داغ‌های جگرسوز دیده‌ای، داغ اصغر و اکبر و عباس دیده‌ای، اکنون به اشک دیده مداوا کنم تو را، خواهیم که سیر بینمت اما حسین من! کو صبر و طاقتی که تماشا کنم تو را. با خواهر یک مقدار هم‌ناله می‌شویم، گلی گم کرده‌ام می‌جویم آن را، به هر گل می‌رسم می‌بویم آن را، اگر بینم گلم در خاک و در خون، به آب دیدگان می‌شویم آن را.

دعا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا»؛ الهی! قلب ما را نورانی فرما؛ الهی! رابطه ما را با گناهان قطع فرما؛ الهی! تقوای کامل به ما عنایت فرما؛ الهی! دین ما، ملت ما، کشور ما، رهبری ما، قرآن ما، جوانان ما، محراب و منبر ما، مرجعیت ما را از حوادث حفظ بفرما؛ امام زمان عجل الله فرجه را دعاگوی همه ما قرار بده؛ برحمتک.

